

حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...!



به ضمیمه خاطرات کینیاز دالگورکی



حسینعلی روسی

معروف به بهاء...!

نگاهی از درون بر
ارتباط شوم گروهک بهائی با اربابان روسی

به ضمیمه خاطرات دالگورکی جاسوس روس

ص - س ۵

حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...!
نگاهی از درون بر ارتباط شوم گروهک بهائی با اربابان روسی
به ضمیمه خاطرات دالگورکی جاسوس روس.

تألیف: آقای ص - س ه

ناشر: مؤلف

چاپ اول: ۱۳۸۸

چاپخانه: الهادی

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

شابک: ۷-۳۴۹۸-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

تلفن پخش ۰۹۱۳۷۴۰۲۰۰۸
نقل مطالب با ذکر مأخذ آزاد است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام على مهدي الامم

و جامع الكلم...

سلام بر مهدي امتها

و جامع تمام كلمات الهی...

پیشگفتار

با توجه به نقش اساسی دین در زندگی و سعادت انسان‌ها، دشمنان بشریت همیشه درصدد شکستن کیان و اقتدار دینی و مذهبی بوده تا از این رهگذر به منافع دنیوی خود دست یابند. در این بین باورها و اعتقادات دینی مسلمانان، همواره موجب مقاومت در برابر نفوذ استعمارگران بوده است.

اعتقاد به وجود منجی جهانی و اهتزاز پرچم حاکمیت توحید در پایان جهان به دست حضرت مهدی (عج) باور حیات بخشی است که شیعه را در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود، به رغم تحمل آزارها و آسیب‌های فراوان از سوی دشمنان کینه توز، حفظ کرده و مانع حاکمیت سلطه‌گران شده است.

بدیهی است این باور حیات بخش از دیرباز مورد حمله دشمنان تشیع، خصوصا کانون‌های استکباری قرار گرفته و آنان با صرف هزینه‌های زیاد و تبلیغات گسترده به اشکال مختلف کوشیده‌اند، آن را ضعیف و نابود سازند.

برخورد آن‌ها با مسأله مهدویت و انتظار از طریق انکار، تخریب، تحریف و جایگزینی از شگردهائی است که برای ایجاد اختلافات فکری و اعتقادی و درمورد آخر به صورت ایجاد و شکل‌گیری مسلک‌ها و مذاهب ساختگی بروز یافته است.

دشمنان قسم خورده اسلام و مخصوصا قدرت استعماری روسیه در

۶ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

جریان جنگ‌های تحمیلی علیه مردم مسلمان ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار، به عامل مهم مقاومت دینی ملت و رهبری روحانیت شیعه پی برده و لذا بیش از پیش، حمله همه جانبه خود را متوجه تشیع و روحانیت پاسدار آن قرار داده و برای تأثیر گذاری هرچه بیشتر تهاجم فرهنگ استعماری، از همین تفکر و فرهنگ شیعه بهره جستند.

آنان تصمیم گرفتند این باور حیات بخش یعنی مسأله مهدویت و انتظار ظهور حضرت ولی عصر(عج) را از طریق ایجاد فرقه‌های منحرف نابود سازند.

تهاجم فرهنگی به حریم تشیع و تشکیل فرقه ضاله باییت و بهائیت در قرن ۱۳ هجری (۱۹ میلادی) در این راستا قابل ارزیابی است.

این فرقه که با ادعاهائی چون باییت، قائمیت، نبوت و حتی الوهیت پا به عرصه تفرقه در جهان اسلام و عالم تشیع نهاد، در طول حیات ننگین خود از حمایت قدرت‌های سلطه‌گر نظیر روسیه، انگلیس امریکا و رژیم اشغال‌گر قدس بهرمنند بوده است.

به منظور آشنایی جوانان مؤمن و غیور کشور اسلامی با این فرقه مزدور بیگانه، که همواره با مظلوم‌نمایی و القای شبهات در صدد رخنه در عقاید نسل آینده انقلاب و انحراف آنان هستند، اقدام به انجام مسابقه‌ای از کتاب حاضر که در موضوع بررسی نقش دولت استعماری روسیه تزاری در ایجاد این فرقه سیاه نگاشته شده است، گردید.

امید است با این اقدام علاوه بر ایجاد آگاهی از نقشه‌های پیچیده و شوم دشمن در نسل جوان، قدمی در جلب رضایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، برداشته و رهبر فرزانه انقلاب را در براندازی این فتنه یاری نموده باشیم.

مسجد شهید بهشتی

ضمناً سؤالات مسابقه در انتهای کتاب درج گردیده است.

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۵	معرفی منابع تحقیق
۲۱	بخش اول: پیش‌گیری از انحراف در مهدویت
۲۵	بخش دوم: انحراف و منحرفان
۲۶	علی محمد شیرازی
۲۷	فهرست بلند بالای ادعاهای علی محمد شیرازی
۲۹	جنون باب
۳۲	حسینعلی نوری تاگری
۳۳	فهرست ادعاهای حسینعلی نوری
۳۵	بخش سوم: خاطرات کینیاز دالگورکی
	بخش چهارم: بررسی ارتباط شوم بنیان گذاران گروهک ضالۀ بهائیت با امپراطوری روسیه تزاری
۷۷	پرده اول: صحنۀ اول: اعدام علی محمد شیرازی
۸۱	موضوع نمایش: نقاشی از جسد باب!
۱۰۶	بررسی نقاشی از جسد باب توسط عمال روسیه
۹۰	اما سؤالات بی پاسخ:
	صحنۀ دوم: تجلیل از خدمات علی محمد باب!!
۹۲	موضوع نمایش: درام و نمایشنامه باب!!
۹۴	سؤالات بی پاسخ:
	پرده دوم: صحنۀ اول: خاندان حسینعلی نوری
۹۷	موضوع نمایش: ارتباط این خاندان با دولت روسیه تزاری!
۹۹	سؤالات بی پاسخ:
	صحنۀ دوم: فرار حسینعلی نوری
	موضوع نمایش: اقدامات احتیاطی دولت روسیه برای نجات حسینعلی

۸ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

از حکم اعدام در زمان باب ۱۰۱

نکته‌ای مهم و تلخ ۱۰۲

سوالات بی پاسخ: ۱۰۵

صحنه سوم: پناهندگی حسینعلی نوری به سفارت روسیه!!

موضوع نمایش: پرنس دالگورکی باکاپیتولاسیون در خدمت

حسینعلی بهاء ا...!!! ۱۰۷

بررسی منابع حزب مزدور باب و بها در موضوع سوء قصد به

ناصرالدین شاه قاجار ۱۰۸

حسینعلی در زندان و اقدامات دولت روسیه در حمایت وی ۱۲۷

آزادی حسینعلی و عامل آن ۱۳۲

قدیه و خونبهای آزادی! ۱۳۸

اعترافی متفاوت ۱۴۳

ریاست حسینعلی بر اوباش و شورشیان و ۱۴۶

صحنه چهارم: تبعید حسینعلی نوری

موضوع نمایش: تغییر محل خدمت و مأموریت ۱۵۴

تحریف حقایق و کتمان خودفروختگی ۱۵۷

صحنه پنجم: حسینعلی در مسیر بغداد

موضوع نمایش: همراهی مأمورین روسیه تا محل جدید

مأموریت ۱۶۴

صحنه ششم: اعتراف به جیره خواری از دولت تزار!!

موضوع نمایش: مزدوری ۱۶۹

صحنه هفتم: لوح امپراطور

موضوع نمایش: دست بوسی! ۱۷۱

ارزش ریالی حسینعلی برای دولت تزار! ۱۷۶

نتیجه ۱۷۷

بخش پنجم: اسناد سیاه ۱۷۹

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوا إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَغَيَّبْنَا... وَوَقَّعَ الْفِتْنَ بِنَا!

شیعه و تشیع سابقه‌ای عمیق‌تر از آنچه شاید بعضی از ما تصور کنیم در اسلام دارد و پایه‌گذار آن کسی نیست جز وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در احادیث متعددی پیروانِ جانشین خود، امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را به چنین لقب گرانقدری مفتخر ساخت و با زبان الهی خود، مریدان آن حضرت را شیعه نامید و بدین سان مدالی از افتخار و غرور و البته مسئولیت بر سینه هر یک از ما که مدعی تشیع هستیم، قرار داد! ^(۱)

به عبارت دیگر حقیقت اسلام چیزی نیست جز مذهب مقدس شیعه، لذا خداوند متعال برای اعتلای دین خود یعنی تشیع و به منظور جوشش همیشگی آن علاوه بر جهات دیگر، دو عامل خاص در این فرقه ناجیه قرار داد:

۱- حضرت سید الشهداء، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و عاشورا.

۲- حضرت حجة بن الحسن، قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف و

انتظار.

۱. در این مورد کتاب‌های مستقلی نوشته شده و این احادیث در آن‌ها گردآوری شده است، مانند: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایه‌گذار تشیع که ۴۰ حدیث از کتب اهل سنت در این مورد را ذکر نموده است!

۱۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

این دو عامل را باید رمز اصلی بقای تشیع و رمز قدرت، صلابت، پیشرفت و تازگی همیشگی این دین نورانی دانست، بنابراین هر یک از ما وظیفه داریم که هر چه می‌توانیم در تقویت این دو اصل و دو رکن مذهبمان بکوشیم و تشیع را پاس بداریم.

شکی نیست که مقابله با عوامل شومی که این دو اصل مقدس را مورد حمله قرار می‌دهند بر هرکسی که نام این مذهب را بر سینه خود دارد، واجب است!

کیش مجعول و در خدمت استعمار باییت و بهائیت سعی کرده هر دو عامل بقای تشیع را مورد هجوم و سوء استفاده قرار دهد.

پایه گذاران این گروهک شیطانی، با خروج از دایره اسلام و حق، و پیوستن به حزب باطل شیطان^(۱)، فرقه‌ای جدای از دیگر فرقه‌ها و با مأموریتی ویژه در میان مسلمین ایجاد کرده و به دشمنان اسلام تقدیم نموده‌اند!

معماران این کیش باطل یعنی علی محمد شیرازی و حسینعلی نوری برای ضربه زدن به دو رکن و پایه استقامت تشیع، از هیچ اقدام و خیانتی فروگذار نکردند و سرانجام نشان دادند که ساخته و پرداخته آشوش استعمارند و رشد و توسعه قارچ گونه خود را مرهون دولت روسیه یعنی همان دشمن قسم خورده این مرز و بوم هستند.

در این نوشتار سعی شده تا برخی زوایای تاریک به وجود آمدن این انحراف روشن شود، اما ابتدا چند تذکر:

۱- این نوشتار ناظر به ادعاها و انحرافات و تناقضات اعتقادی نیست و کمتر به آن‌ها پرداخته شده است.

۲- بسیاری از شخصیت‌های کاذب و وقایعی که پیرامون علی محمد

۱. ابوالفضل گلپایگانی در مهمترین کتاب استدلالی این فرقه گمراه می‌نویسد:

«بهائیت از مذاهب اسلامی نیست»!! فرائد گلپایگانی، ص ۶۸۶

شیرازی و حسینعلی نوری نقل می‌گردد مورد تأیید نگارنده نیست، بلکه حتی در بسیاری از موارد کاملاً کذب و خلاف حقیقت و تاریخ است، اما چون قصد بر این است که در حوادث تاریخی و سیاسی بررسی شده و روابط ننگین با استعمار به هیچ وجه از کتب بهائیان خارج نشویم و از آثار مسلمانان استفاده نکنیم، پس همچون یکی از اعضای این گروهک، فرض را بر این می‌گذاریم که آن چه گفته‌اند صحیح باشد تا بتوانیم با نگاهی از درون، شخصیت رؤسای این حزب شوم را به همان صورتی که خود نوشته‌اند، نمایش دهیم.

۳- سؤالی که در این کتاب به آن پاسخ داده می‌شود و خواننده باید در هر صفحه و سطری آن را در ذهن داشته باشد، این است که:

فردی به نام حسینعلی که رهبر دوم فرقه سفاک بابی - به گفته خودش - و پایه گذار حزب شوم بهائی است، کیست؟
آیا او حسینعلی نوری و ایرانی است؟؟؟
یا حسینعلی روسی و تزاری است؟؟؟

یعنی هدف این نوشتار آن است که هر برپرو حسینعلی معلوم شود که حتی طبق معتبرترین کتاب‌های این فرقه، پایه گذاران این انحراف، مشتی خود فروخته، مزدور، بیگانه پرست، و در سایه حمایت دولت روسیه تزاری بوده‌اند.

۴- در صورتی که به خاطر جهات یادشده و هدف نوشتار، در بررسی و نتیجه‌گیری از نقل‌های کتب ضالّه این حزب، خدای ناکرده توهینی بر مسلمانانی رفته یا نسبت کذبی به او داده شده، پوزش می‌طلبم و اعلام می‌کنم که نگارنده به هیچ وجه بر صحت آن مطالب نظری ندارد!

۵- در بخش سوم از این نوشته، یادداشت‌های کینیاز دالگورکی چاپ شده است.

۱۲..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

صفحه رقی بر این یادداشت‌ها نوشته‌اند و طبق معمول و روش همیشگی با جنجال و شلوغ کاری سعی در تکذیب آن نموده‌اند، در این مورد نگارنده احتمالاتی را در نظر می‌گیرد:

اولاً محتمل است که اصل یادداشت‌های دالگورکی - در فرض دروغ بودن - توسط خود این حزب نوشته شده باشد تا با قرار دادن تعدادی اغلاط فاحش تاریخی در آن - مانند فتح هرات توسط محمد شاه قاجار که هر کودک دبستانی از دروغ بودن آن آگاه است - به رد آن پرداخته و روی آن هو و جنجال راه بیندازند.

آیا کسی که این یادداشت‌ها را - به گفته نویسندگان منحرف بهایی - جعل کرده اگر این مقداری که از این نوشته مشخص است اطلاعات تاریخی، اجتماعی و علم رجال از سران وقت دولت داشته، آیا سن و سال حسینعلی را نمی‌دانسته یا نمی‌دانسته که باب در کجا به دار آویخته شده؟ یا از ارتباط قنسول روس در تبریز با سفیر روس در تهران بی اطلاع بوده؟ یا

و یا این موارد به عمد در این یادداشت‌ها قرار داده شده تا بعد در رد آن قلم فرسایی شود؟

آیا یک شیعه که حقانیت امامت و خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را از کودکی با شیر مادر نوشیده، ممکن است چنان اشتباهی مرتکب شود و خلافت را به دیگری بدهد؟

به مواردی از این دست در پاورقی‌ها اشاره شده است.

مطلب دیگر این که این یادداشت‌ها در مرتبه دوم اصلاح و در تهران چاپ شده‌اند، این هم بهترین دلیل است بر این احتمال که این حزب منحرف برخی از اشتباهاتی را که عمداً در یادداشت‌ها قرار داده‌اند اصلاح کرده‌اند تا بعد در ردیه بر روی همین اصلاحات انگشت اتهام بگذارند!!!

ثانیا هدف عمده‌ای که در جعل این یادداشت‌ها - طبق ادعای این حزب منحرف - تعقیب می‌شود، خالی کردن ذهن اعضای گروهک ضاله از دخالت روسیه در شکل‌گیری این انحراف و بالاتر از آن دروغ پنداشتن اصل نقش شخصیتی به نام «پرنس دالگورکی» در این ماجرا است. براساس همین سیاست شستشوی مغزی اعضای فرقه است که خواهیم دید برخی از مورخین این حزب و حتی بالاتر از آنها عبدالبها امام اول فرقه، کلا سعی در کتمان این حقایق و نفی نقش روسیه - و حمایت‌های گسترده سیاسی، اقتصادی و... آن دولت - در شکل‌گیری این انحراف که به اشکال گوناگون حتی به وسیله جلوگیری از اعدام حسینعلی اعمال شده، نموده‌اند.

ثالثا در فرض این که واقعا چنین خاطراتی وجود نداشته باشد و دالگورکی آن‌ها را ننوشته باشد، آیا شخصی به نام کینیاژ (پرنس) دالگورکی سفیر کبیر دولت روسیه تزاری در آن زمان سال‌ها در ایران بوده است یا خیر؟

آیا کمک‌های او به حسینعلی نوری در کتاب‌های تاریخی حزب شوم حسینعلی وارد شده است یا آن‌ها را هم منکرید؟

آیا مطالبی که در این کتاب از بالاترین منابع این فرقه نقل شده و به روشنی تابعیت روسی و تحت‌الحمایگی حسینعلی را ثابت می‌کند و هیچ ارتباطی هم با یادداشت‌های دالگورکی ندارد نیز جعل است؟ آیا «تاریخ نیل زرندی» که تماما از قول حسینعلی نوری است و کلمه به کلمه آن را برایش خوانده‌اند و به امضای امام دوم فرقه نیز رسیده جعل است؟

آیا کتاب «قرن بدیع» که از آثار امام دوم: شوقی ربانی است جعل است؟

آیا کتاب «بهاء... و عصر جدید» که در واقع مصاحبه با امام اول یا

۱۴..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

نوشته‌های اوست، جعل است؟

آیا کتاب‌های «فرائد گلپایگانی، لوح نجفی، مبین، به یاد محبوب، مقام اعلی، حضرت نقطه اولی!، اشراقات، مقاله شخصی سیاح...»

تماما دروغ و توسط دشمنان بهائیت نوشته شده‌اند؟

در این صورت برای فرقه ضاله چیزی هم باقی می‌ماند که مورد قبول باشد و مسلمانان آن را نوشته باشند؟

رابعا توصیه نگارنده به خوانندگان این است که این یادداشت‌ها را به دیده شک بنگرند، چنانچه توصیه می‌کند که به نوشته شدن آن توسط مسلمانان نیز با دیده شک نگاه کنند!

۶- بررسی عمیق‌تر این روابط و ادامه آن‌ها و عناصر دیگری که دخیل در این امر بوده‌اند برای نویسنده در درجه دوم از اهمیت قرار داشته و با توجه به زمان بسیار محدودی که در اختیار بوده، بیش از این امکان کنکاش وجود نداشته، چنانکه به علت ضیق وقت حتی از پرداختن به اسناد و کتب مهم دیگری که در موضوع کتاب بود نیز صرف نظر گردید!

۷- تحقیق در روابط سران این حزب شوم با دولت انگلستان و رژیم صهیونیستی اسرائیل، همچنین کنکاش در فتنه‌ها و شورش‌هایی که در کشورمان برپا نموده‌اند فرصت دیگری می‌طلبد و از حوصله این نوشتار خارج است.

۸- تندی‌های قلمی که از نویسنده به چشم می‌خورد، کپی برداری شده از نوشته‌های سران منحرف این گروهک است که مدرک برخی از آن‌ها نیز در پاورقی‌ها آمده است.

۹- تعدادی از اسناد سیاه مورد استفاده در آخر کتاب آمده است.

۱۰- ارشادات و تذکرات اساتید فن به دیده منت نهاده می‌شود.

۱۱- نقل مطالب با ذکر منبع آزاد است.

معرفی منابع تحقیق

قبل از شروع به بحث، به معرفی منابع تحقیق پرداخته می شود. همان طور که اشاره شد، در این نوشتار از آثار مسلمانان به هیچ وجه استفاده نشده و تمام منابعی که نام برده می شود از آثار فرقه ضاله یا افراد غیر مسلمان است، که البته ممکن است به دلیل عدم دسترسی مستقیم، از یک منبع واسطه مسلمان نقل شود.

منابع مورد استفاده این کتاب عبارتند از:

- ۱- آثار قلم اعلی، کتاب مبین، حسینعلی نوری، ۱۲۰ بدیع، چاپ سنگی
- ۲- از باب تا بیت العدل، دکتر ب. شاد، تاریخ مقدمه ۱۹۸۷ م. اطریش
- ۳- اسناد وزارت خارجه انگلیس، به نقل انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، اسماعیل راثین.
- ۴- اشراقات، حسینعلی نوری، بی تا، بی جا، ۲۹۵ ص رقی سنگی
- ۵- اقدس، حسینعلی نوری، چاپ سربی، ۱۳۱۴ ه ق، بمبئی
- ۶- الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، حسینعلی نوری، چاپ سنگی، سال ۱۲۴ بدیع
- ۷- بایگانی عمومی انگلیس، به نقل انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، اسماعیل راثین
- ۸- بهاء... شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو - ثابت، مطبوعاتی جرج رونالدز، تاریخ مقدمه ۱۹۸۹ م. انگلستان
- ۹- بهاء... و عصر جدید، دکتر ج. ا. اسلمنت، چاپ ۸۹ بیانی، حیف
- ۱۰- بیاد محبوب، ذکر... خادم، ۱۳۱ بدیع، تهران
- ۱۱- بیان عربی، علی محمد شیرازی، بی جا، بی تا، به ضمیمه لوح

۱۶- حسینعلی روسی معروف به بهاء... ..

هیکل الدین

۱۲- بیان فارسی، علی محمد شیرازی، بی تا، بی جا، ۳۲۸ ص رقی

سنگی

۱۳- تاریخ حضرت صدر الصدور، نصرآ... رستگار، ۱۰۴ بدیع، تهران

۱۴- تقویم تاریخ امر، عبدالحمید اشراق خاوری، چاپ ۱۲۶ بدیع،

تهران

۱۵- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص:

عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۲۹ بدیع، تهران، چاپ چهارم

۱۶- جواب رساله یادداشت‌های دالگورکی، بی تا، ۱۳۲۴ ش، ۱۰۲

بدیع، ۸۲ ص رقی سربی، تهران

۱۷- حضرت بهاء... محمد علی فیضی، سال ۱۲۵ بدیع، بی جا

۱۸- حضرت نقطه اولی، محمد علی فیضی، ۱۳۵۲ ش، ۱۳۲ بدیع،

تهران

۱۹- رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، روح...

مهرابخانی، ۱۳۴ بدیع، تهران

۲۰- شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، روح...

مهرابخانی، ۱۳۱ بدیع، تهران

۲۱- قرن بدیع، شوقی ربانی، چاپ سنگی ۱۲۴ بدیع، ۴ جلد، تهران

و چاپ سربی، ۱۲۰ بدیع

۲۲- کتاب الفرائد، ابوالفضل گلپایگانی، چاپ سربی، مطبعة هندیه،

ازبکستان، بی تا، ۷۳۱ ص وزیری

۲۳- الكواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه، عبدالحسین آواره تفتی، ۲

جلد، چاپ ۱۳۴۲ ه ق، مصر

۲۴- لوح نجفی (ابن الذئب!) حسینعلی نوری، چاپ جیبی، بی تا، بی

جا، ۲۱۴ صفحه‌ای و چاپ وزیری، ۱۳۵ صفحه‌ای، ۱۱۹ بدیع، مصر

۲۵ - مجموعه الواح مبارکه، حسینعلی نوری، ۱۳۸۸ هـ ق، بی جا،

۴۱۷ ص وزیری

۲۶ - مذاهب ملل متمدنه (تاریخ سید علی محمد، معروف به باب)

مسیونیکلا، ترجمه ع. م. ف، ۱۳۲۲ ش. اصفهان

۲۷ - مطالع الانوار، عربی، نبیل زرنندی، مترجم عبدالجلیل سعد (

از انگلیسی به عربی) محفل روحانی مرکزی مصر و سودان، ۹۶ بدیع،

۱۹۴۰ م، قاهره

۲۸ - مقاله شخصی سیاح، چاپ سربی، سال ۸۹ بدیع، بی جا، ۱۱۲

ص رقی و چاپ سنگی، سال ۱۱۹ بدیع، بی جا.

۲۹ - مقام اعلی یا ملکه گرمیل، محمد علی فیضی، سال ۱۳۲ بدیع

۳۰ - مکاتیب عبدالبها، چاپ ۱۳۳۰ هـ ق، مصر

۳۱ - نقطة الکاف، میرزا جانی کاشانی یا یکی از بزرگان بایه، به سعی

ادوارد برون، چاپ ۱۳۲۸ هـ ق، لیدن، هلند

۳۲ - The Chosen Highway معروف به تاریخ لیدی بلا نیلند، نسخه

انگلیسی، محفل روحانی لندن، به نقل: نامه‌ای از سن پالو (سن پائولو) و

همچنین انشعاب در بهائیت

* * *

از بین منابع فوق لازم است به مهمترین منبع تاریخی این حزب

منحرف و اهمیت و ارزش آن، یعنی «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی» که

ترجمه و تلخیص «مطالع الانوار» عربی است اشاره شود.

داستان این کتاب به این صورت است که یک فرد عامی چوپان، که

فقط سواد مختصر خواندن و نوشتن داشته است^(۱) در اوایل دعوت علی

محمد شیرازی به حزب او پیوست و بعدها کتابی به فارسی در تاریخ این

گروهک و سران آن نوشت.

این کتاب توسط امام دوم فرقه: شوقی ربانی به زبان انگلیسی ترجمه و اصل فارسی آن نابود می شود! آن گاه به عربی و فارسی برگردانده می شود.

ما از تحریفات و تغییرات و کم و زیاد کردن‌های شوقی در این کتاب اطلاعی نداریم، چون نسخه اصل از بین رفته، ولی در عین حال اهمیت آن کتاب به دو علت بر جای خود باقی است:

اولاً این کتاب در واقع تالیف حسینعلی نوری و فقط به قلم نبیل زرنندی است:

۱- در آخر مقدمه مؤلف بر کتاب آمده است:

«شکر خداوند را که مرا به نگارش این اوراق تأیید فرمود و آن را به این موهبت مبارک و مشرف ساخت که حضرت بهاء ا...! بنفسه الجلیل تفضل و عنایت فرمودند و این اوراق را مراجعه نمودند.

میرزا آقا جان کاتب وحی در حضور مبارک، این اوراق را قرائت نمود و به رضا و قبول هیکل مقدسش فائز و مفتخر گشت ...

محمد زرنندی، عکا - فلسطین، ۱۳۰۵ هجری»^(۱)

این مطلب ترجمه این عبارت در مقدمه مطالع الانوار عربی است:

«وانی اشکر ا... الذی مکنی من کتابه هذه الصحائف الاولى و من تبریکها و تشریفها بموافقة بهاء ا... الذی تنازل! و تفضل بمراجعتها و حازت رضاه و قبوله بعد ان قرأها له کاتب وحیه! آقا مرزا جان و انی اطلب من القدير العون و الهدایة، لثلا أغلط او أخطأ فی المهمة التي عزمتم علی اتمامها

عکا، فلسطین، ۱۳۰۵ هجریه، محمد زرنندی»^(۱).

پس حسینعلی هم این اوراق را مراجعه نموده و هم تماما برایش قرائت شده و او اصلاحات لازمه را اعمال می نموده است، بنابراین در واقع این کتاب یک دوره تاریخ بایه به انشای حسینعلی و به نگارش محمد زرنندی است.

۲- در آغاز فصل بیست و پنجم کتاب می نویسد:

«از آغاز شروع نوشتن به این تاریخ مقصود من این بود که به اضافه حوادث تاریخی، آن چه را از حضرت بهاء...! استماع نمودم، ضمیمه این تاریخ سازم. گاهی تنها و گاهی با سایر اصحاب مشرف می شدم و وقایع تاریخی را می فرمودند که من در این تاریخ نگاشته‌ام»^(۲).

ثانیا این کتاب یک بار توسط شوقی تصحیح شده و آن قدر در آن تغییر و تحریف صورت گرفته که ناگزیر شده نسخه اصلی فارسی را معدوم کند! در مقدمه نشر دوم به قلم اشراق خاوری که مترجم کتاب از عربی به فارسی است، تأیید امام دوم بهائیان، شوقی بر این ترجمه منعکس گردیده است:

«مورد عنایت و قبول هیکل مبارک حضرت ولی امر...! ارواحنا لمظلومیته الفداء! واقع گردید و در ضمن توقیع خطاب به محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران، مورخ ۲ شهر الکلمات ۱۰۴ بدیع، ترجمه و تلخیص مزبور را به شرف قبول مطرز فرموده‌اند»^(۳).

۱. مطالع الانوار عربی، دیباجه، ص ۱ (بعد از ۶۶ صفحه مقدمه آمده است) ترجمه: عبد الجلیل سعد،

محفل روحانی مرکزی مصر و سودان، چاپ قاهره، ۹۶ بدیع، ۱۹۴۰ م

۲. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۲۸

۳. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، مقدمه نشر دوم از عبدالحمید اشراق خاوری، مورخه سال ۱۱۷ بدیع، ۱۳۳۹

۲۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

بنابراین کتاب مطالع الانوار فارسی یا تلخیص تاریخ نبیل زرنندی
مهمترین کتاب تاریخ حزب ضاله بهائیت است که در واقع اثر پایه گذار این
انحراف و علاوه بر آن مورد تأیید امام دوم فرقه است.

بخش اول

پیش‌گیری از انحراف در مهدویت

خالق متعال و پیامبر عظیم الشان و اهل بیت او علیهم الصلاة والسلام، برای این که شیعیان در زمان‌های مختلف در طول دوران غیبت، مدعیان مهدویت را از موعود واقعی الهی عجل الله تعالی فرجه الشریف باز شناسند، کلیدها و فاکتورهایی را معرفی کرده‌اند تا به وسیله آن‌ها مدعیان کاذب به راحتی شناسائی شوند.

تعدادی از این کلیدها عبارتند از:

- ۱- در کتب آسمانی - حتی کتاب‌های تحریف شده‌ای که فعلا در دست است - خصوصیات و صفاتی برای حضرت مهدی علیه السلام و قیام و حکومت آن بزرگوار بیان شده است.
- مثلا در عهد قدیم در کتاب‌های: زبور داوود پیامبر، سفر حیقوق نبی، سفر دانیال نبی.
- در عهد جدید کتاب‌های: انجیل لوقا، انجیل متی، انجیل مرقس^(۱)
- در قرآن نیز آیاتی به ظهور موعود اختصاص یافته است که در آن‌ها خصوصیات برای این واقعه عظیم الهی بیان گردیده است.

۱. در این مورد کتاب‌های مستقلی تألیف شده است، مانند: بشارات عهدین، او خواهد آمد...

۲۲ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

قرآن همچنین به بیان این مطالب در کتاب‌های پیشین و مخصوصاً زبور اشاره کرده است^(۱)

۲- نام و کنیه آن وجود مقدس به طور قطعی روشن و مسلم است.

۳- سال تولد و شهر محل تولد آن مولای امکان در روایات بیان گردیده است: سال ۲۵۵ هـ ق و شهر سامرا.^(۲)

۴- تحریم جمع بین نام و کنیه مبارک پیامبر ﷺ یعنی «محمد» و «ابوالقاسم»، جز برای جناب محمد حنفیه که پیامبر ﷺ خود نام و کنیه شان را قبل از تولد محمد به او بخشیدند.^(۳)

۵- نسب مبارک حضرت، نام پدر، مادر و اجداد حضرت به طور دقیق و مسلم برای ما بیان شده است.^(۴)

۶- خصوصیات جسم و ویژگی‌های چهره مبارک در روایات نقل شده است.^(۵)

۷- بیان بیش از ۲۰۰۰ نشانه و علائم ظهور به طور عمومی.^(۶)

۱. آیه ۱۰۵ در سوره انبیاء. در مورد آیات قرآن، نگاه کنید به: سیمای حضرت مهدی (عج) در قرآن، که ۱۳۴ آیه را ذکر نموده است.

۲. در مورد نام، کنیه، سال و محل تولد حضرت (عج) در کتاب ارزشمند منتخب الاثر، ج ۲ ص ۱۳۱ به ۵۴ حدیث اشاره رفته است!

۳. به عنوان نمونه فقط به تعدادی از منابع در همین یک مورد اشاره می‌شود: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۴ ص ۱۱۵. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۹۲. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۸. النعیم المقیم، ص ۵۷۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۶۷ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۱۲. و منابع دیگر.

۴. منتخب الاثر، ج ۲ ص ۱۶۴.

۵. همان، ج ۲ ص ۱۳۶ به ۲۹ حدیث اشاره شده است.

۶. در این مورد کتاب‌های مستقل فراوانی نوشته شده است. قدیمی‌ترین کتابی که از اهل سنت در دست است، کتاب الفتن، از نعیم بن حماد، متوفای ۲۲۹ هـ ق - یعنی سالها پیش از تولد امام زمان (عج) - است، این کتاب دو جلد (۴۲۶ ص + ۳۶۰ ص) و شامل بیش از دوهزار حدیث است! اما شاید کاملترین کتاب: معجم الملاحم و الفتن، از سید محمود دهرخی در ۴ جلد باشد.

۸- بیان ۵ علامت حتمیه که مدت کوتاهی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام واقع می‌شوند، که عبارتند از:

خروج سفیانی، قیام سید یمانی، صیحه آسمانی، خسف زمین در سرزمین بیداء - بین مکه و مدینه - قتل نفس زکیه در بین رکن و مقام^(۱)

۹- محل ظهور حضرت مکه و در کنار خانه کعبه است.

۱۰- آن حضرت دارای معجزات تمام انبیاست. (عصای موسی، انگشتر سلیمان، زنده کردن مردگان...)^(۲)

۱۱- تمام حکومت‌ها سرنگون و حکومت واحد جهانی توسط امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ایجاد می‌گردد.

۱۲- تمام ادیان و مذاهب برداشته می‌شود و پرچم تشیع در تمام جهان بر افراشته می‌گردد و دین واحد جهانی عالمگیر می‌شود.

۱۳- تمامی بیماری‌ها از زمین رخت بر می‌بندند.

۱۴- هیچ فقیری در عالم باقی نمی‌ماند.^(۳)

۱۵- آن وجود مبارک جهان را پر از عدل و داد می‌کند، همچنان که پر از ظلم و جور بوده است:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^(۴)

۱. در این مورد به کتاب کوچک و ارزشمند «لزوم تفکیک علائم حتمی ظهور» مراجعه شود.

۲. منتخب الاثر، ج ۲ ص ۳۴۲، به ۱۵ حدیث در مورد انبیاء به صورت عام و خاص اشاره گردیده است.

۳. در خصوص این چند مورد، کتاب‌های مستقلی نوشته شده است، مثلاً در مورد حکومت حضرت ولی عصر (عج): حکومت جهانی حضرت مهدی (عج). خورشیدی که از مکه طلوع می‌کند. و در مورد عصر ظهور: جهان بعد از ظهور یا فروغ بی‌نهایت. روزگار رهایی. چشم اندازی از حکومت مهدی (عج).

۴. این روایت به طرق مختلف و در عبارت‌های گوناگون در ۱۴۸ حدیث وارد گردیده است: منتخب الاثر، ج ۲

۲۴..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

۱۶- حکومت واحد جهانی توسط ائمه علیهم السلام در رجعت ادامه می یابد. (۱)

۱۷- برای این که هرکسی به اندازه کافی در مورد امام زمانش مطالعه و اطلاع داشته باشد و موارد فوق را بیاموزد تا در برخورد با مدعیان کاذب گمراه نشود، شناخت امام بر همگان واجب شده است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (۲)

با دانستن این موارد هیچ شیعه ای هرگز دچار گمراهی و گرایش به مدعی کاذب مهدویت نخواهد شد!

۱. به کتاب های مستقلی که در مورد رجعت نوشته شده مراجعه شود مانند: الايقاظ من الهجعة، الشيعة و الرجعة، رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی.

۲. در این مورد نگاه کنید به کتاب ارزشمند: «شناخت امام، راه رهائی از مرگ جاهلی»

بخش دوم

انحراف و منحرفان

همانطور که قبلاً گفته شد، پایه گذاران اصلی این انحراف علی محمد شیرازی و حسینعلی نوری هستند.

بررسی ابعاد مختلف زندگی و ادعاهای هریک از آنها نیاز به تألیف کتاب‌های مستقلی دارد تا روابط اجتماعی، خصوصیات اخلاقی، تناقضات و نکات دیگر در آنها مورد کنکاش واقع شود که از حوصله این نوشتار و موضوع آن خارج است.

اما به طور بسیار خلاصه برای هریک توضیحات و معرفی مختصری از بالاترین منابع این حزب ارائه می‌گردد.

علی محمد شیرازی

سید علی محمد در روز اول محرم ۱۲۳۵ هجری در شهر شیراز متولد شد، پدرش سید محمد رضا و مادرش فاطمه نام داشتند^(۱)، چند سالی به مکتب رفت و علوم ابتدائی متداول را نزد ملائی شیخی مذهب به نام شیخ محمد عابد آموخت.^(۲)

وی به همراه دائیش در بوشهر به تجارت پرداخت اما به قدری در ساعات گرم روز در روی پشت بام رو به خورشید می ایستاد و با آن سخن می گفت که مردم او را خورشید پرست دانستند.^(۳)

او از همان دوران دچار مشکلات دماغی شد که سرانجام به جنون ادواری وی انجامید، و این جنون، او را به ادعاهای مختلفی وادار کرد که سرانجام در تاریخ ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ه. ق به اعدام او منجر شد.^(۴)

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۳، بهاء ا... و عصر جدید، ص ۱۷، حضرت نقطه اولی، ص ۷۱، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۲۷. از باب تا بیت العدل، ص ۳۷، مقاله شخصی سیاح، ص ۳.
۲. حضرت نقطه اولی، ص ۷۴. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۳، از باب تا بیت العدل، ص ۳۸، بهاء ا... و عصر جدید، ص ۱۷.

۳. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶ و ۶۷.

۴. اعدام باب در منابع مختلف این فرقه شوم وارد شده است:

تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۴۸، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۲۴۵، حضرت نقطه اولی، ص ۳۴۵، از باب تا بیت العدل، ص ۵۲، بهاء ا... و عصر جدید، ص ۲۱، مقاله شخصی سیاح، ص

فهرست بلند بالای ادعاهای علی محمد شیرازی

- ۱- باب و نیابت خاص امام زمان علیه السلام (۱)
- ۲- ادعای باب ... بودن! (۲)
- ۳- ادعای ذکریت و مقام ذکر (۳)
- ۴- ادعای امامت، مهدویت، قائمیت و موعود بودن!! (۴)
- ۵- ادعای نبوت شامل: بعثت، تاسیس مذهب، آوردن کتاب، شارعیّت!! (۵)
- ۶- ادعای الوهیت و ظهور خدا!!! (۶)
- ۷- خدای قابل دیدن است!!! (۷)

در پایان لیست بلند بالای ادعاهای باب لازم است یکی از بزرگترین
سؤالات بر علیه وی مطرح شود و آن این است که:
با توجه به این ادعاها،

-
۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۲ بهاء... و عصر جدید ص ۱۸. حضرت نقطه اولی، ص ۱۵۶. از باب تا بیت العدل، ص ۵۸. (فقط باب علم) الکوکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۴۱، مقاله شخصی سیاح، ص ۳.
 ۲. حضرت نقطه اولی، ص ۱۲۲، الکوکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۲۸.
 ۳. نقطه الکاف، صفحات: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۶۰. حضرت نقطه اولی، ص ۱۷۲. الکوکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۲۸.
 ۴. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۳۱۷، ۳۲۰، ۵۴۸. نقطه الکاف، ص ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، بهاء... و عصر جدید، ص ۱۸ و ۱۹. حضرت نقطه اولی، ص ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۴۳. فرائد گلپایگانی، ص ۱۰، ۱۶، ۶۷۲. الکوکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۳۹.
 ۵. بهاء... و عصر جدید، ص ۲۰. فرائد گلپایگانی، ص ۶۷۲.
 ۶. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۳۱۸. لوح هیکل الدین، ص ۵ (چاپ شده به پیوست و در آخر بیان عربی). فرائد گلپایگانی، ص ۶۷۲ بیاد محبوب، ص ۵۶.
 ۷. تاریخ حضرت صدر الصدور، ص ۲۰۷.

این علی محمد شیرازی بالاخره کیست؟

یا بهتر بگوئیم: چیست؟

هر عاقلی با نگاهی سطحی به این ادعاها متوجه می شود که این سؤال، سؤالی بی پاسخ است!

بیخود نیست که نویسندگان این حزب سیاه برای مواجهه نشدن با سؤالات بی پاسخ مجبورند دائما مطالب کتاب های اصلی را تغییر دهند و تحریف نمایند! (۱)

در این جا به عنوان نمونه غیر قابل فهم و توجیه، فقط به دو مورد از مقامات! علی محمد باب اشاره می شود که البته اعضای این حزب هم از این عبارات چیزی سر در نمی آورند:

بزرگترین مبلغ و نویسنده مهمترین کتاب استدلالی در تاریخ بهائیت، یعنی ابوالفضل گلپایگانی - استاد جعل، مکر، دروغ و مغالطه، در همان کتاب همش در مورد علی محمد شیرازی و مقامش می نویسد:

«ظهور قائم موعود، ظهور مقام ربوبیت و شاریت است نه مقام وصایت و تابعیت» (۲)

عباس معروف به عبدالبها امام اول حزب مجعول بهایی در مورد مقام باب نوشته است:

«و مقام حضرت اعلی - باب - الوهیت شهودی»! (۳)

طبق ادعای امام اول این حزب، علی محمد شیرازی دارای مقام

۱. به عنوان نمونه مانند دکتر «ب - شاد» که در کتاب از باب تا بیت العدل، تمام مقامات و ادعاهای باب را منکر شده و فقط او را باب علم و مبشر و راه گشای ظهور کلی بعدی یعنی حسینعلی معرفی کرده و صریحا نوشته که او مهدی موعود و رجعت مسیح یا ظهور کلی که در کتب و ادیان گذشته به آن ها اشاره شده نیست! از باب تا بیت العدل، ص ۵۸.

۲. فرائد گلپایگانی، ص ۶۷۲.

۳. تاریخ حضرت صدر الصدور، ص ۲۰۷.

خدایی است، اما البته خدائی که قابل دیدن و زیارت کردن است! و طبق گفته گلپایگانی، او خدا و دارای مقام شاریت است، یعنی دین جدیدی آورده است در حالی که هم زمان، همان قائم موعود هم هست! متأسفانه جمع بین مهدی موعود و قائم، با خدای صاحب شریعت، فقط و فقط از گلپایگانی ساخته است و کسانی که آثار او را دیده باشند این مطلب را تصدیق می کنند و می دانند که هیچ فرد دیگری نمی تواند به این سؤال پاسخ دهد تا به او مراجعه کنیم!

جنون باب

در همین ابتدای بحث لازم است مطلبی در مورد علی محمد شیرازی روشن شود:

نگارنده هنوز نتوانسته بر این باور قطع پیدا کند که وی مانند حسینعلی نوری فردی کاملاً خودفروخته و گوش به فرمان تزار بوده، بلکه بیشتر او را دیوانه‌ای ادواری یافته که به دلیل افزایش تدریجی جنون، هر از چندی ادعائی جدید می آورد و مقامی بالاتر برای خود قائل می شد.

از کتب مسلمانان هم که بگذریم، در تواریخ این فرقه نیز کلمه جنون و واژه‌های هم معنی آن در مورد وی به کار رفته و به شهادت علمای بزرگی بر دیوانگی وی اعتراف گردیده و حتی متن نوشته‌های آنان نیز آمده است، آن هم علماء و مجتهدینی که خود حضرات هم به علم و فضل ایشان معترفند، مانند نامه امام جمعه اصفهان به منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان:

«یقین کرده‌ام که مجنون و دیوانه است، من فتوای به قتل نمی دهم ولی به دیوانگی او اقرار می کنم»^(۱)

اما اعتراف دردناکی - برای اعضای فرقه ضالّه بابی بهائی - که شاید برای اولین بار علنی می شود، اذعان طبیب انگلیسی ولیعهد، ناصرالدین میرزا است که در قالب یک هیئت پزشکی، به همراه دو طبیب ایرانی، علی محمد شیرازی را معاینه و گزارش کمیون پزشکی را به شاه تقدیم می کنند:

«ما در آن موقع نظریه خود را به شاه تقدیم کردیم و آن این بود که حالت و طبیعت او مقتضی اعدام نیست»^(۱)

هر چند عبارت دکتر کورمیک^(۲)، بدون هیچ توضیحی جنون و خبط دماغ باب را می رساند، اما با توجه به انگلیسی بودن متن اصلی، امکان تغییر و تحریف از سوی مؤلف - که تصادفاً چندان در نقل هایش امین هم نیست -^(۳) را نمی توان از نظر دور داشت و شاید در گزارش انگلیسی حتی صریحا به جنون وی اذعان شده باشد.

ناگفته پیداست که ابر قدرتی چون امپراطوری روسیه هرگز نمی تواند بر روی یک مجنون سرمایه گذاری کند، اما این بدان معنا نیست که وقتی غوغایی برخاست و آبی گل آلود شد، این دولت استعماری وارد معرکه نشود و از موقعیت سوء استفاده نکند، پس از آن جا که به هر حال آغازگر

۱. حضرت نقطه اولی، ص ۲۹۵.

۲. Dr. Cormick

۳. به عنوان نمونه محمد علی فیضی در موقع نقل واقعه منبر رفتن علی محمد شیرازی در مسجد وکیل شیراز لعنت های باب را به غضب تبدیل کرده و به جای این که بگوید:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند...» (تلخیص

تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۴۱) نوشته است:

«غضب خدا بر کسی که مرا...»

و جالب این که شش مورد لعن را به دو مورد غضب تقلیل داده!

او حتی عبارت را به گونه ای آورده که خواننده تصور کند باب به منبر رفته در حالی که روی پله منبر ایستاده

حضرت نقطه اولی، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

بوده است!

این انحراف و فتنه علی محمد شیرازی است و تزار روسیه نیز خواهان بهره برداری از وضعیت شکننده به وجود آمده در ایران است، باید به شکلی این حرکت را به سمت و سوی دلخواه هدایت و برای ادامه آن برنامه ریزی کرد.

بدیهی است که چنین امر خطیری به عنصری کاملاً مورد اعتماد و کار ورزیده، علی الخصوص در ایجاد فتنه و مدیریت بحران نیاز دارد تا علاوه بر هدایت اوضاع و برنامه ریزی فتنه‌ها، بتواند شبکه اطلاعاتی عملیاتی قدرتمندی که شاید تا آن زمان نظیرش در ایران کمتر دیده شده و یا حتی دیده نشده باشد به وجود آورد، نه فردی که با خوردن یک سیلی به منبر برود و تمام حرف‌هایش را پس بگیرد!^(۱)

این جا بود که حسینعلی نوری برای چنین مأموریت عظیمی انتخاب شد که البته به خوبی از عهده این مهم بر آمد و الحق خدمتی کم نظیر در طول قرون و اعصار به خدایگان خویش: امپراطوری روسیه! انجام داد که اگر حادثه ترور ناصرالدین شاه هم با موفقیت به اتمام می‌رسید شاید در طول تاریخ ایران بی نظیر بود و برای کشور عزیزمان سرنوشت بسیار شومی رقم زده می‌شد!

حسینعلی نوری تاکری

حسین علی در روز دوم محرم ۱۲۳۳ هـ ق از پدری به نام عباس معروف به میرزا بزرگ و مادری به نام خدیجه در تهران متولد شد^(۱) و در کودکی شروع به درس و تحصیل نمود.^(۲)

در ۲۷ سالگی به حلقهٔ مریدان علی محمد شیرازی پیوست^(۳) گرچه هرگز او را ندید!^(۴)

در شورش‌ها و قتل‌های حزب شوم بابی نقش اصلی و کلیدی را مخصوصاً در بدشت و قلعهٔ طبرسی ایفا کرد.

در حملهٔ تروریستی که برای قتل ناصرالدین شاه صورت گرفت، او رئیس حزب سفاک بابی بود.

محمد شاه و صدراعظمش حاج میرزا آقاسی حتی حکم اعدام او را هم صادر کردند ولی موفق به اجرای آن نگردیدند.

ناصرالدین شاه و صدراعظمش امیرکبیر تنها کاری که توانستند نسبت به او انجام دهند، تبعیدش به بغداد بود!^(۵)

وی در بغداد ادعای جانشینی علی محمد باب و بعثت را مطرح کرد، هرچند شروع این امر را در زندان تهران اعلام داشت!^(۶)

به دلیل شرارت‌های حزب گمراه بابی، به استانبول و بعد آدرنه تبعید

۱. بهاء ا... و عصر جدید، ص ۲۸. الكواکب الدرّیة فی مآثر البهائیة، ج ۱ ص ۲۵۶. بهاء ا... شمس حقیقت، ص ۱۳ و ۲۰. حضرت بهاء ا...، ص ۹.

۲. بهاء ا... و عصر جدید، ص ۲۸ و ۲۹۱. الكواکب الدرّیة، ج ۱ ص ۲۵۷، ۲۵۶. از باب تا بیت العدل، ص ۹۶.

۳. از باب تا بیت العدل، ص ۹۶. الكواکب الدرّیة، ج ۱ ص ۲۵۷.

۴. الكواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۹۶.

۵. این موارد را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۶. حضرت بهاء ا...، ص ۹۳، ۹۴، ۱۶۷. بهاء ا... شمس حقیقت، ص ۱۰۷. از باب تا بیت العدل، ص ۹۶، لوح

نجفی، چاپ وزیری ص ۱۶، ۱۷.

شد، تا این که سرانجام دولت عثمانی وی و مریدان سفاکش را برای همیشه به شهر عکا، واقع در فلسطین فرستاد.
وی در دوم ذی قعدة ۱۳۰۹ هـ ق مرد. (۱)

فهرست ادعاهای حسینعلی نوری

- ۱- ادعای من یظهره اللهی (۲)
 - ۲- ادعای رجعت و ظهور حسینی (۳)
 - ۳- پیامبری و بعثت و شارعی (۴)
 - ۴- الوهیت و ظهور کلی الهی (۵)
 - ۵- او رجعت مسیح است (۶)
 - ۶- همان ظهور کلی است که در کتب آسمانی بشارت داده شده است. (۷)
- در اینجا هم همان سؤال بدون جواب را از اعضای این حزب گمراه می پرسیم که:

این حسینعلی نوری بالاخره کیست و یا بهتر بگوئیم: چیست؟
به دو نمونه از تعریف‌هایی که از این فرد یا بهتر بگوئیم: از این «شیء»

-
۱. حضرت بهاء ا...، ص ۲۴۳. بهاء ا... شمس حقیقت، ص ۵۳۶.
 ۲. بهاء ا... و عصر جدید، ص ۳۶ و ۳۵.
 ۳. فرائد گلپایگانی، ص ۱۰، ۱۶.
 ۴. بهاء ا... و عصر جدید، ص ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶. از باب تا بیت العدل، ص ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۶. بهاء ا... شمس حقیقت، ص ۱۰۷. حضرت بهاء ا...، ص ۹۳، ۹۴. فرائد گلپایگانی، ص ۲۶. الکواکب الدریه، ج ۱ ص ۳۳۴. کتاب مبین، ص ۶۷. لوح نجفی، چاپ وزیری ص ۴، ۷، ۹، ۱۲۰.
 ۵. بهاء ا... و عصر جدید، ص ۱۵۱. از باب تا بیت العدل، ص ۱۱۵، ۱۱۶. کتاب مبین، صفحات ۱۷، ۳۷، ۵۶، ۲۳۳، ۳۵۶، ۴۱۷. تاریخ حضرت صدرالصدور، ص ۲۰۷. بیاد محبوب، ص ۵۶. مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲ ص ۲۵۵. آثار قلم اعلی، ج ۳ ص ۲۱۱.
 ۶. از باب تا بیت العدل، ص ۱۱۳. فرائد گلپایگانی، ص ۱۰ و ۱۶.
 ۷. از باب تا بیت العدل، ص ۱۱۳. کتاب مبین، ص ۱۴۷.

۳۴ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

شده توجه کنیم:

۱- امام اول فرقه، عباس در توصیف این شیء می نویسد:

«مقام جمال اقدس اقدم، احدیت ذات هویت و جنودی
است»!!!^(۱)

۲- گلپایگانی آن شیء را چنین می داند:

«چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت
نیست، بل ظهور کلی الهی است و مقام شاریت و سلطنت
الهی»!!!^(۲)

وی در جای دیگر همین عبارت را به صورت دیگری آورده است:

۲

«بهاء [مصدر و مظهر امر ا...، دارای مقام شاریت که رتبه
سلطنت مطلقه الهیه است»!!!^(۳)

تفسیر این کلمات باز هم تنها و تنها کار گلپایگانی و سر عبدالبهاء است
که متأسفانه دست ما به آنها نمی رسد!

۱. تاریخ حضرت صدر الصدور، ص ۲۰۷.

۲. فراند گلپایگانی، ص ۲۸۲.

۳. همان، ص ۲۷۸.

بخش سوم

خاطرات کینیاژ دالگورکی

در این بخش متن یادداشتهای «پرنس دالگورکی» وزیر مختار دولت روسیه در ایران در سالهای پیدایش فتنه باب و بها، بدون بررسی و توضیح آورده می شود، زیرا در بخش های بعدی به اندازه کافی اسناد خودفروختگی سران این گروهک شنیعه عرضه شده و مورد کنکاش قرار می گیرد.

اما توصیه می شود قبل از مطالعه این خاطرات، یک بار دیگر به توضیحاتی که در مقدمه پیرامون این اثر داده شد، مراجعه گردد.

فصل اول

ورود به ایران

در ژانویه سال ۱۸۳۴ میلادی وارد تهران شدم، در ایران ویا، طاعون، قحطی و گرانی بود، و مردم دچار پریشانی و مرگ و میر فراوان. عنوان مترجمی سفارت روس در تهران بود و دوره دارالفنون و دانشکده افسری را کاملاً گذرانده بودم و نیز در دانشکده حقوق سیاسی وزارت خارجه که مخصوص فارغ التحصیلان دانشکده افسری و کسانی بود که از آن تأیید گرفته‌اند نیز پذیرفته شدم، به علاوه در دربار امپراطور آشنایان متعددی داشتم. من می‌توانستم به زبان فارسی بخوانم و بنویسم و در دانشکده مخصوص وزارت خارجه زبان خود را نسبتاً تکمیل‌تر نموده بودم.

بدین جهت مرا با دستورات محرمانه‌ای که حتی سفیر هم از آنها مطلع نبود مأمور تهران نمودند. برای تکمیل زبان فارسی به زبان عربی نیاز داشتم (زبان عربی در فارسی چون زبان لاتین در فرانسه است) برای آنکه آگاهی کاملی به زبان فارسی پیدا کنم بوسیله منشی سفارت خانه، معلمی پیدا کردم که اصلش مازندرانی و اهل قریه اسک (قریه‌ای از قرای لاریجان) بود و نامش شیخ محمد از طلاب مدرسه پامناز بود و از شاگردان حکیم احمد گیلانی که مردی فاضل و صاحب عقیده و ایمان و عارف مسلک بود.

روزی دو ساعت با اجازه سفارت در منزل او که در کوچه وقفی نزدیک سفارت خانه بود جامع المقدمات می خواندم و ماهی یک تومان هم می دادم. علاوه بر نحو و صرف عربی، نصاب و ترسل و تاریخ معجم هم می آموختم و پس از یکسال لیاقت آن را یافتم که فقه و اصول هم بخوانم. در خدمت شیخ محمد مسلمان شدم و به او گفتم که اگر سفیر بفهمد که من مسلمان شده‌ام خطر جانی برای من دارد و در سن بیست و هشت سالگی ختنه کردن برای من مضر و به علاوه سفیر خواهد فهمید، آن وقت نه فقط مرا بیرون می کند بلکه مرا به کشتن هم می دهد. پس اصل تقیه را در حق من جاری ساز. شیخ محمد نیز قبول کرد. نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا را هم در منزل شیخ می خواندم. با وساطت او با یک دختر چهارده ساله زیبائی که زیور نام داشت ازدواج کردم و به حدی شیخ با من صمیمی شده بود که مرا فرزند خود خطاب می کرد. بعد هم معلوم شد که زیور برادرزاده شیخ محمد و نامزد پسر او بوده و قبل از عروسی، پسرش مرده و این دختر چون یتیم بود، در خانه عموی خود مانده بود. او بواسطه صمیمیتی که با من داشت برادر زاده خود را که چون فرزند دوست می داشت به من داد و چون در ظاهر مسلمان و داماد او بودم هرچه می دانست می خواست یک مرتبه به من بیاموزد و مطول و شمسیه و تحریر اقلیدس و خلاصة الحساب و شفای بوعلی و شرح نفیسی و قوانین و هرچه از منطق و کلام می دانست به من آموخت. بالاخره در مدت چهار سال واقعا نیمچه مجتهد خوش قریحه و خوش سخنی بودم. (۱)

۱. دالگورکی در اینجا میالغه کرده و اهل فن می دانند که در چنین مدت کوتاهی، رسیدن به این مراتب

آشنایی با حکیم گیلانی

شیخ محمد گاهی از شب‌ها مرا به منزل معلم و مرشد خود حکیم احمد گیلانی که در گذر نوروزخان خانه‌ای از خانه‌های اعیانی بزرگ داشت، می‌برد و من هم مثل یک نفر از شاگران، از فرمایشاتش استفاده می‌کردم.

حتی شبی از ماه رمضان که در آن جا به افطار دعوت داشتم مثل یک نفر ایرانی مسلمان با دست غذایی مفصل خوردم.

به سفارت هم اطلاع داده بودم که شب‌های رمضان به سفارت خانه نخواهم آمد. تمام مدت ماه مبارک را تا صبح بیدار بودم و روز را می‌خوابیدم ولی در این مدت یک ماه از حکیم گیلانی بی‌نهایت استفاده نمودم.

شب‌ها جمع کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی جمع می‌شدند و شب‌های دوشنبه و جمعه ذکر می‌گرفتند. من هم در آن جا سرسپرده بودم. دوستان و برادران طریقتی بی‌شماری داشتم. میرزا آقاخان نوری هم در این خانقاه سرسپرده بود و به واسطه او بستگان او که از اهل نور بودند جزء مریدان حکیم و شده بودند. از جمله بستگان او میرزا رضا قلی و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی^(۱) که از نوکرها و بستگان نزدیک میرزا آقاخان بودند و خیلی هم به من اظهار خصوصیت می‌کردند. دو نفر اخیر محرم من شدند، از هر جا خبری می‌شد به من اطلاع می‌دادند. من هم در عوض آن هر کمکی که لازم بود به آنها می‌کردم.

۱. البته در آن زمان قاعدتا یحیی سن زیادی نداشته، ولی شاید این شروع آشنایی آنها بوده و بعدها از یحیی استفاده کرده باشد.

علت فروپاشی امپراطوری ایران

با حکیم گیلانی با آنکه به مسلمانی من اعتقاد واقعی نداشت بی نهایت دمخور شده بودم حل هر مشکلی را از او می خواستم، او هم بدون مضایقه مشکل مرا حل می کرد. یک روز از آن حکیم دانشمند سؤال کردم که ایران با آن عظمت و اقتدار که یک حدش آخر هند و حد دیگرش آخر حبشه بود و شرق و غرب عالم تماماً مطیع و باجگذار آن بودند چگونه از یونان و عرب و مغول شکست خورد؟ فرمود: همانگونه که وجود جسم خارجی در بدن انسان باعث رنجوری و بیماری می شود و مزاج از حالت اعتدال خارج می شود، اجنبی و ملل خارجی در کشور همین عمل را می کنند یعنی ملک و ملت را مریض می کنند، خصوصاً یهودی ها و مزدکیان که اساس خرابی مملکت و سقوط امپراطوری ایران را این دو فراهم نموده اند.

آن ها بودند که در ابتدای کار در دربار شاهنشاهی ایران ایجاد نفاق نمودند و اساس بدبختی ایران را فراهم نمودند، سستی عقیده بزرگان بی دین و والیان و ازدواج بزرگان با یهودی ها، باعث شد که آنها نفوذ زیادی در دربار ایران پیدا کنند.

آنها با ایجاد اختلاف بین شاه و بزرگان چنین شایع می کردند که مردم کافر شده اند و به شاه می رساندند که همه رؤسای مذهب و اعیان، دشمن شاه شده اند. درباریان نسبت به همدیگر منافق شدند، اطاعت و صمیمیت تبدیل به جدائی، دورویی و دسیسه کاری شده، دروغ و تزویر که در مذهب ایرانی از بدترین گناهان بود رواج یافت و آن اطاعت و صمیمیت از بین رفت.

آن گاه یک دسته از یونانی ها که تا آن وقت توسط ایرانیان خوار و منکوب شده بودند، سرتاسر ایران را درنوردیدند. اختلاف و دورویی به

۴۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

حدی در ایران رائج شده بود که عده‌ای نوشتن به خط یونانی و یونانی مآبی را افتخار خود می‌دانستند.

پس از مردن اسکندر سلسله اشکانیان هم نتوانستند این نفوذ اخلاقی و آداب یونانی که چون زهرکشنده برای ایران بود را از بین ببرند سلسله ساسانیان هم هرچه کردند که دین زرتشت را دوباره مثل اول رواج دهند و یک نظمی برای رؤسا مقرر دارند، ممکن نشد، زیرا اساساً موبدها عقیده و ایمان کاملی نداشتند و در دربار هم مردمانی بی عقیده و بی ایمان جمع شده بودند که از روی تزویر و ریاکاری اظهار خلوص می‌کردند، و مزدک هم که از یونانی‌های اسپارتاکوس سرمشق گرفته بود فرصت را غنیمت شمرد، نغمه جدیدی در ایران آغاز نمود و یک بدبختی جدیدی که از همه بدبختی‌ها بالاتر بود به وجود آورد و به یهودی‌ها کمک فراوانی نمود.

از طرف مغرب ایران هم مسیحیت نفوذ زیادی پیدا کرد. این هم یک اختلاف دیگر که بر سایر اختلافات افزوده شد.

آری آنگاه که توحید و یگانگی تبدیل به نفاق و دوئیت شد، این اختلافات که به وسیله یهود، مزدک و مسیحیان ایجاد شده بود سبب ضعف مملکت و ملت گردید و یک عرب به امر خدای بزرگ این ملت را مغلوب کرد.

ظهور اسلام

پروردگار عالم از میان ملتی که در یک منطقه خشک و بی آب و علف زندگی می‌کردند و غذائی برای خوردن نداشتند و افتخارشان شتربانی بود، شخصی را برگزید تا شرق و غرب عالم را به یک دین بخواند که همه خلق زمین برادر واقعی باشند و اختلاف نژادی را براندازد.

این دین برای همه ساکنین کره زمین است و اختصاص به عرب ندارد

ولی پس از رحلتش دشمنان اسلام و رؤسای خود پسند و جاه طلب در آن دین حنیف حقه که سبب وحدت مسلمین شده بود، نفاق و دودستگی ایجاد کردند و آن اخوت واقعی را به دشمنی و آن مودت و توحید را به دوگانگی و نفاق تبدیل کردند و این اختلافات باعث بدبختی و شکست اسلام شد و اخیراً هم اختلافات را به حدی رساندند، که دولتهای دیگر بخش عمده‌ای از مملکت ما را و نیز بخش بزرگی از دولت عثمانی را جدا نمودند و اگر این اختلافات نبود قدرت چنین کاری را نداشتند.

باری در ختام فرمایشاتشان فرمودند که دین خدا همیشه یکی بوده آن چه حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم النبیین ﷺ فرموده، همگی بر یک روش بوده. ناموس و سنت خدا تغییرپذیر نیست و اگر بشر به سنت حضرت ختمی مرتبت رفتار کند مثل اینست که به سنت آدم و موسی و عیسی و بیست و چهار هزار پیغمبری که از اول دنیا مبعوث شده‌اند رفتار کرده باشد زیرا سنت حضرت محمد ﷺ سنت خداست و دست نخورده است ولی سنت سایر پیغمبران بوسیله رؤسای خودخواه همان دین تحریف شده است و سعادت بشر را نمی‌تواند تعهد کند.

یک مثال کوچکی برای شما می‌زنم: عیال یک مرد مسیحی اگر مبتلا به بیماری روانی یا سل باشد او نمی‌تواند همسر خود را طلاق بدهد زیرا برخلاف سنت انجیلی است که امروز در دست شماست، پس اصول اجتماعات و قومیت و ازدیاد نسل از هم گسیخته می‌شود. پس این دین، دین آسایش و سعادت بشر نیست یعنی دین خدا نیست. خدا پیغمبران را برای آسایش و سعادت بشر فرستاده نه از برای بدبختی و بیچارگی آنها.

هیچ کس نمی‌تواند کوچکترین ایرادی در اصول و فروع سنت خاتم النبیین ﷺ بگیرد. رسیدگی به فقرا، پاکیزگی، طهارت، ازدیاد نسل، بهداشت عمومی، خوش اخلاقی، مردانگی، جوانمردی، وفای به عهد،

حق شناسی، انتشار علوم و فنون، رعایت عدالت، نیکی نمودن، رشادت، شهامت، شاد نمودن دل‌ها، تربیت فرزندان به صفات پسندیده، همکاری انسان‌ها برای آبادی دنیا، کسب علوم و فنون و انتشار آن‌ها، راستگوئی، خوش نیتی، رفع اختلافات نژادی، محترم شمردن جان و مال و ناموس همه مردم، برتری فضیلت‌ها و هزاران سنت مفید دیگر از امتیازات اسلام است، و راه سعادت بشر منحصر به عمل نمودن به این سنت‌هاست که جزو واجبات دین است. اسلام هر بدی را نهی کرده و هر خوبی را امر نموده. گوشت خوک و خمر را نهی و همه را امر فرموده که از زن و مرد و کوچک و بزرگ درس بخواند اگر چه در دورترین نقاط دنیا باشند.

تیراندازی و اسب سواری و ورزش کردن را فرمان داده و تن پروری و تنبلی را نهی نموده و هزاران سنت دیگر را که برای بشر مفید است مخصوصاً پاکیزگی، طهارت، اخوت، عدالت و مشورت در امور را دستور داده است.

اگر ملت‌های اروپائی مسیحی هستند، این همه توپ و سلاح‌های کشنده و مخرب که برای جان مخلوقات خدا ساخته‌اند، برای چیست؟ حضرت مسیح در انجیلی که امروز در دست شماست فرموده: اگر سیلی به طرف راست شما می‌زنند طرف چپ خود را هم بگیرید که بزنند. پس چرا به سنت او رفتار نمی‌کنند؟ سنت اسلام تلاش و مجاهدت در راه خدا، برای از بین بردن دورویی و بدکرداری است. مسلمانان باید همیشه برای جهاد در راه دین حاضر باشند و اختلافات نژادی را از صحنه دنیا براندازند و همه خلق را به دین خدا درآورند. آنگاه چند بیت شعر از اشعار میرزا ابوالقاسم قائم مقام (صدر اعظم) و یک نفر دیگر در آن مجلس خواند، که این بیت در ذهن من مانده است و مابقی را فراموش کرده‌ام:

سلامت نه به صلح، نه به جنگ است

نه حاضر کردن توپ و تفنگ است

ضمنا بعدها بر من معلوم شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دشمن ماست با حکیم احمد گیلانی محرمانه رفت و آمد دارد، از قبل هم می دانستم که به وسیله ای باید او را از بین برد.

خلاصه آن که در شب های ماه رمضان در حضور حکیم احمد گیلانی بی نهایت استفاده نموده و مخصوصا استفاده علمی بردم و اطلاعات مفیدی به دست آوردم. تمام این مطالب را به طور کامل به وزارتخانه گزارش نمودم که باعث ترقی و افزایش مواجب من شد. حقوق مرا دوبرابر کرد و منهم به کوشش خود می افزودم بحدی که سفیر و معاون او نسبت به من حسادت می کردند ولی غافل از آن بودند که من جزئیات کار را به طور روزانه به وزارت خانه گزارش می دهم ولی سفیر برای حسادت گزارش داده بود که من مسلمان شده ام، عبا و عمامه می پوشم و در خانه اعیان و علما با عبا و عمامه می روم حتی نعلین زرد می پوشم. وزارتخانه جواب داده بود که کاری به کار او نداشته باش و کاملا او را تقویت کن و کوچکترین مخالفتی با او منما.

سفیر و دیگران غافل بودند که من از همان سال اول تمام مراتب را بدون کم و زیاد به دولت متبوع خود اطلاع داده و نوشته بودم که برای اطلاع کامل به این اعمال مجبورم تا در هر محفل و مجمعی راه داشته باشم، ولی برعکس به معلم چنان وانمود می کردم که اسلام من محرمانه است و از روس ها و فرنگی ها نباید کسی به اسرار من پی ببرد که سبب قتل من و بیوه شدن برادرزاده تو خواهد شد.

ماهی ده تومان به وسیله شعبه سری وزارتخانه توسط صندوق دار سفارت حسب حواله من به شیخ محمد کارسازی می شد. خرج خانه شیخ محمد روزی دوقران بود و از صرفه جوئی این وجوهات چند باب

اطاق و حمام - به دستور من - تماما با آجر ساخت که در ضلع شمالی آن، دو سالن شیک و یک راه رو در وسط بود و دو بالاخانه هم بالای آن ساخته شده بود که دارای درب‌های خیلی قشنگ و شیشه‌های الوان و محل خوابگاه من بود و یک اطاق مخصوص هم داشتم که دو پنجره محکم و یک در یک لنگه داشت که برای پذیرائی رفقای خود ساخته بودم و پشت این اطاق یک درز کوچک تخته‌ای بود که می‌توانستند یک پاکت را از این درز، در صندوقچه بیندازند و صندوقچه در اطاق بود و هر یک از رفقای من که مطلبی داشتند، می‌نوشتند و مستقیما در این صندوقچه می‌انداختند و می‌رفتند. و میرزا اولین کسی بود که در این اطاق وارد و مطالب بسیار مهمی به من گزارش داد. خلاصه رمضان سال دوم و سوم هم گذشت و در این رمضان علاوه بر کسب اطلاعات مفیده، طریقه پیچیدن عمامه را هم آموخته بودم و چندین دست لباس و عمامه و قبا و کفش‌های ساغری و نعلین و شال‌های ظریف خریده بودم که تمام این البسه مانند لباس علمای متشخص و با عنوان تهیه شده بود، در وقت نماز تحت الحنک می‌انداختم و اذکار و ادعیه زیاد در تعقیب نماز می‌خواندم. خلاصه یک آخوند به تمام معنا باسواد و معنوی بودم، هر نوع علمی را برای ایران کفر قلمداد می‌کردم و به طور کامل دستورات وزارت خارجه و دربار امپراطوری را اجرا می‌کردم و هیچ اشتباهی در امور سیاسی نکرده بودم، فقط در مردن فتحعلی شاه ظل السلطان را تحریک کردم که ادعای سلطنت نماید، غافل از اینکه ولیعهد سابق - عباس میرزا - محرمانه با دولت روسیه پیمانی بسته که بر اساس آن به من دستور داده شد که با محمد میرزا فرزند عباس میرزا، همکاری کنم. لذا فوراً عملیات را وارونه کردم.

عده‌ای از این بیچارها را در نگارستان گرفتند ولی من نگذاشتم که آنها را کور نمایند فقط به تبعید آنها اکتفا نموده و به اردبیل نفی بلد شدند ولی

پس از مکاتبات با وزارت خارجه امپراطوری، وسایل فرار آنها را به روسیه فراهم نمودم. ظل السلطان و رکن الدوله و امام وردی میرزا و کشیکچی باشی را با گماشتگانی که از طهران فرستاده بودند به طرف روسیه فراری دادند، برای آنکه اگر محمد شاه اوامر امپراطوری را اطاعت نکرد، از آنها برای او لولو ساخته شود. پیشنهاد دادم که این شاهزادگان را تحت الحمایه دولت روسیه نمایند، حقوق و جیره کافی به آنها بدهند و از آنها نگهداری نمایند.

محمد شاه^(۱) را تحریک کردم فتح هرات را در نظر بگیرد و افغان را کماکان جزو ایران نماید تا تدریجا در آنجا ترتیب قشون داده شود همان قشونی که نادر با آن به هند رفت و ما به دست سربازان ایرانی این فتح را بکنیم و یک سره مالک آسیا شویم. محمد شاه کاملاً موفق به فتح هرات شد ولی رقیب ما مانع شد و دولت ایران را به وسایلی چند از این عمل منع کرد.

رمضان سال چهارم رسید. حالیه من قریب پنج سال است در ایران تحصیل و مطالعه می‌کنم، زحمت می‌کشم و همه قسم فداکاری می‌کنم و بی نهایت مورد توجه وزارت خارجه قرار گرفته‌ام، کاملاً از وضع خود خرسند و خوشنود بودم. زیور هم یک پسر کاکل زری برای من آورده که در شباهت به من مانند یک سیبی است که نصف کرده‌اند. سورها دادم و اسم گذاران نمودم، اسامی چندی انتخاب و از قرآن قرعه به نام علی درآمد بی نهایت شادی و وجد کردم. نامش علی دالگورکی! شد به همین شکل به دولت متبوع گزارش دادم ولی به شیخ محمد و دوستانم با قسم

۱. کسی که موفق به فتح هرات شد، ناصرالدین شاه بود نه پدرش محمدشاه که پس از محاصره هرات، مجبور به بازگشت شد.

شاید دالگورکی در اواخر عمر این خاطرات را می‌نوشته و چون سال‌ها از آن وقایع می‌گذشته، اسامی در ذهنش جایجا شده است.

وانمود کردم سفارت و اجنبی‌ها نمی‌دانند.

باری در این رمضان هم چون رمضان‌های گذشته شب‌ها از افطار تا نزدیک سحر در منزل حکیم احمد گیلانی به سر می‌بردم یعنی بیشتر از ماه‌های دیگر که فقط شب‌های دوشنبه و جمعه سه چهار ساعت در آن محفل معرفت می‌گذرانیدم.

اسلام و فرقه‌های آن

شبی از شبهای رمضان از حکیم سؤال نمودم:

اسلام به شعبه‌های مختلف تقسیم شده، کدام شعبه حق است و کدام یک باطل؟

گفت: «اسلام چند شعبه نیست، اسلام عبارت است از خدا و قرآن». اصول و فروع آن یکی است و موضوع اسلام عبارت است از شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از جانب خداوند قرآن مجید را برای مردم دنیا و سعادت بشر آورد و اسلام چیزی جز این نیست.

امیر مؤمنان علیه السلام علاوه بر آنکه پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر امام حسن و امام حسین علیه السلام است، اولین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رحلت خود بر طبق فرمان خداوند او را که برترین مردم بود به عنوان جانشین و امام مسلمانان انتخاب نمود. اما حضرت علی علیه السلام چون نیرنگ بعضی از منافقین و اهل فساد را دید گوشه‌گیری نمود تا مبادا مسلمانان دچار تفرقه گردند.

ولی در همان حال چند نفر از مغرضین جاه طلب، دین پاکی را که خدای بزرگ برای خوشی و سعادت خلق دنیا و نژادهای مختلف فرستاده بود دستاویز قرار داده، می‌خواستند همه جهان را به انحصار خود درآورند و به دنیا حکومت کنند و بر خلاف نص حدیث پیامبر

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتار نمایند. همان اعراب آن روز که حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بودند: «الاعراب اشدّ كفرا و نفاقا» با لجبازی یک نفر شخصی را که امتیازی بر دیگران نداشت انتخاب نمودند و کشمکش از آن تاریخ آغاز شد.

پس از دورانی یزید بن معاویه سلطان شد و بنی امیه هرچه می توانستند بر مسلمین جور و ستم نمودند حتی حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام که ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، چون می فرمود که اعمال یزید بر خلاف دین خداست و این حکومت، حکومت غیر اسلامی است و یزید باید از خلافت خلع شود، کشتند.

باری او را کشتند و اهل و عیالش را اسیر نمودند و اختلافات شدید را شدیدتر کردند.

در ادامه حکیم چنین گفت:

نمازهای پنج گانه در نزد تمام مسلمانان یکی است و پیشوایان مذاهب مختلف یعنی ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل و مالک و امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام (۱) در اصل دین اختلافی ندارند و همان طوری که در عتبات عالیات مجتهدانی وجود دارند و هر گروهی از یکی از آنان تقلید می نمایند گروهی از آنها نیز از ابوحنیفه و گروهی از شافعی و گروهی از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام و... تقلید می کنند و اینها از نزد خود چیزی نیاورده اند و اگر اختلافاتی دارند در فروع و جزئیات است و الاصل دین یکی است و در آن اختلافی ندارند. (۲)

۱. این افراد ابداعا قابل مقایسه با امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام که از اهل بیت علیهم السلام و علمش الهی است، نیستند! حضرت مستقیما استاد ابوحنیفه (ابوحنیفه، حیات و عصره، ص ۷۲، ۷۰) و مالک بن انس (ائمة الفقه التسعة، ص ۹۶ و ۹۷) و با واسطه استاد دو نفر دیگر بوده اند. حضرت مذهب جدیدی نساخته و تنها ادامه دهنده راه جدشان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده اند.

۲. چون مخاطب را غیر مسلمان می دانسته چنین جواب داده است و الاقیاس و استحسان و قول مردم

من به او گفتم:

خیر این طور نیست، چون شیعه به آنان ناسزا می گوید.

او در جواب گفت:

نه چنین نیست، فرد مسلمان به اصحاب واقعی پیامبر ﷺ ناسزا و فحش نمی دهد و من مخالف با این کار هستم.

امیر مؤمنان علیه السلام در خانه نشست و نگذاشت هیچ گونه اختلافی پیش بیاید^(۱). او هیچ وقت جاه طلب نبود و هر کس که در آن زمان می خواست به نحوی ایجاد اختلاف کند با او مخالفت می کرد و مشکلات را حل می نمود. و مخالفان خود را نیز به خود جلب می کرد.

بعدها مسلمانان متوجه زشتی اعمال بنی امیه شدند و آنان را عزل کردند و بنی عباس را به جای آنان قرار دادند و اگر شما از شیخ احسانی^(۲) یا سید کاظم رشتی^(۳) تقلید می کنید نه این کافر است و نه آن، اسلام دین واحدی است و خدا یکی و قرآن هم یکی است.

هر کس از مسلمانان خلیفه یا ولی امر باشد، تغییر و تبدلی در اصل قرآن و احادیث و سنت پیامبر ﷺ ایجاد نمی شود.

تو پاکیزه باش و با طهارت نماز بخوان، روزه بگیر و زکات پرداخت کن، فقرا، یتیمان و درماندگان را کمک بنما، دروغ نگو، تهمت نزن و بندگان خدا را مساعدت کن، با ادب باش، خوش رفتار باش و در دل نیت بدی نداشته باش، تا مسلمان باشی.^(۴)

مدینه و... از کجا آمده است؟

۱. البته برای اینکه اصل و اساس اسلام را از بین نبرند.

۲. پایه گذار فرقه شیخیه که حزب منحرف بابت از آن بیرون آمد.

۳. جانشین شیخ احمد احسانی.

۴ - واضح است که این کلمات منافات با اصول دین دارد، زیرا که این اعمال بدون اعتقاد صحیح به خدا و رسول و جانشینان معصومش نتیجه صحیحی نخواهد داشت.

در هنگامی که این شخص فاضل و حکیم و مسلمان پاکدامن و متدین این کلمات را می‌گفت و مرا نصیحت می‌کرد، من در این فکر بودم که چگونه اختلافات را در میان مسلمانان گسترش دهم و چگونه ایران را به وسیلهٔ ایجاد نفاق و بدبینی مسخر نمایم و تمام همّت متوجّه این هدف بود.

ماه رمضان تمام شد در حالی که من عده‌ای از یاران هم راز خود را به عنوان جاسوس تربیت می‌کردم، ولی هیچ کدام از آنان مانند میرزا حسین علی بهاء^(۱) و برادرش میرزا یحیی استعداد این کار را نداشتند.

واقعا ایرانیان وطن دوست هستند و جاسوسی، نزد آنان کار پست و رذالت‌آمیزی است و سخن چینی نزد آنان کار بسیار زشت و قبیحی به شمار می‌آید. خلاصه اینکه نسل آریایی همگی با غیرت و وطن دوست و بی‌نهایت با هوش می‌باشند.

بعد از ماه رمضان، روز دوشنبه‌ئی که بسیار گرم بود، میرزا حسینعلی بهاء برای دیدن من آمده بود ولی من به دو فرسخی شهر رفته بودم وقتی بازگشتم دیدم او نامه‌ای را در صندوق نامه‌ها انداخته و در آن خبر داده است که دیشب هنگام غروب، قائم مقام (نخست وزیر) به خانه حکیم گیلانی آمده بود و من به وسیلهٔ گل محمد، خادم حکیم به عنوان دیدار قائم مقام به آنجا رفتم و وارد آبدارخانه شدم، از آنجا می‌شنیدم که قائم مقام می‌گفت:

این شخص یعنی محمد شاه لیاقت سلطنت را ندارد، او نوکر بیگانگان است، باید یک نفر پاک نیت مانند زندیه پادشاه ایران شود و مقدمات عزل او باید توسط بزرگان و افسران صورت گیرد. همسایهٔ جنوبی ما یعنی

۱. حسینعلی بعدها به بهاء معروف شد.

این هم دلیل دیگری است بر اینکه دالگورکی این یادداشته‌ها را سال‌ها بعد نوشته است.

بریتانیا نیز به هر شکلی حاضر است ما را یاری نماید^(۱).

حکیم احمد هم او را تصدیق می‌کرد و می‌گفت: با تدبیرهای شما بود که او به حکومت رسید و من نیز در همین خصوص بارها به شما تذکر داده بودم ولی موانعی پیش آمد و شما مانع شدید به خصوص در وقتی که در نگارستان بودید و بیشتر فرزندان شاه ادعای سلطنت داشتند. اگر از بزرگان زندیه کسی حاضر نبود ولی لا اقل علی میرزا ظل السلطان فرزند فتح علی شاه قاجار که حاضر بود، حداقل یکی از فرزندان شاه را که لیاقت داشت به این مقام نصب می‌کردید.

قائم مقام گفت: به زودی می‌بینید این جوان مریضی که مانند پدرش نوکر اجانب است ناکام از دنیا خواهد رفت و حق به صاحب اصلی خود باز می‌گردد.

قتل قائم مقام و حکیم گیلانی

بعد از خواندن این نامه با عجله به سفارت رفتم و غلام باشی را خواستم و بدون اینکه مطلب را با دیگری در میان بگذارم به باب همایون رفتم و پیغام دادم که: از طرف دولت مطلب مهمی دارم و باید شخص شاه را ملاقات کنم و آن را با او در میان بگذارم.

شاه سراسیمه بیرون آمد، من تعظیم کردم و گفتم: مطلب محرمانه است و عین نامه را به او نشان دادم. او با من مشورت کرد که چه باید کرد و اضافه نمود: چند ماهی است که صدر اعظم با آن همه اختیاراتی که به او داده‌ام می‌خواهد مرا به مخالفت با دولت امپراطوری مجبور نماید و از من می‌خواهد که شهرهای ایران را دوباره به ایران برگردانم^(۲) و افسرانی از فرانسه یا انگلیس بخواهم و سرباز تربیت نمایم و سلاح‌های پیشرفته از

۱. دالگورکی سعی میکند قائم مقام را عامل انگلیس معرفی کند تا قتل او را توجیه نماید!

۲. منظور شهرهایی است که در جنگ دو کشور به چنگ روسیه افتاد.

دولت‌های خارجی خریداری نمایم و مدرسه‌ای مانند فرنگ تأسیس نمایم و می‌گوید: انگلستان حاضر است مبلغ گزافی را به ما کمک بلاعوض نماید تا بتوانیم چنین ارتشی را آماده نمایم.

من از کمال سادگی او تعجب کردم زیرا من چند ماهی بیشتر با او رفت و آمد نداشتم و در عین حال او تمام اسرار دولت خود را برایم فاش نمود. عرض کردم باید هر دو را از میان برداریم، او گفت: فردا قائم مقام را به سزای اعمال خود خواهم رساند اما کار حکیم مشکل است چون او جنبه روحانیت و ارشاد و بزرگی دارد.

گفتم: هلاک کردن او به عهده من باشد و من متعهد این کار می‌شوم، بسیار خوشحال شد و مرا بوسید و گفت: بارک الله تو از وقتی که مسلمان شده‌ای به درد مسلمان‌ها می‌خوری، پس یک انگشتر الماس برلیان و یک انگشتر زمرد گران بها به من عطا نمود.

به خانه آمدم و زهر کشنده‌ای آماده نمودم و میرزا حسین علی را خواستم و زهر را به همراه یک سکه طلا از سکه‌های فتح علی شاه به او دادم و او را امر نمودم که به هر وسیله ممکن این زهر را در غذای حکیم قرار داده و او را هلاک نماید.

حسین علی بهاء در روز ۲۸ ماه صفر ۱۲۵۱ هـ ق از راهی که خود می‌دانست زهر را در غذای حکیم قرار داد و او را به قتل رسانید مرگ حکیم باعث شد که از خانه او ناله‌های عجیبی به هوا برخیزد.

قائم مقام نیز در آخر ماه صفر ۱۲۵۱ کارش یکسره شد و به حکیم ملحق گردید.

حکومت وقت بعد از فوت حکیم ده یا دوازده روستایی را که متعلق به او در اطراف تهران و مازندان بود تصرف نمود، از همین رو مردم فهمیدند که مرگ حکیم کار شاه بوده است.

بعد از فوت قائم مقام در جلسه دیگری خدمت شاه رسیدم، با اینکه

چند نفر مثل آصف الدوله و الله یارخان داعی صدارت داشتند، حاج میرزا آقاسی ایروانی که معلم ولی عهدی او بود را صدر اعظم نمود و او کاملاً مطیع و خوش منش بود. میرزا آقاخان را هم که از دوستان من بود وزیر لشکر نمود و من از این بابت خیلی خوشحال شدم. من به اندازه‌ای محرم اسرار شاه شده بودم که سفیر به من حسادت می‌کرد و مرا دچار کشمکش‌های بیهوده می‌نمود ولی از طرف دیگر روزگار من از اطراف رو به ترقی بود و این ترقی مرا شیخ محمد استاد از قدم برادرزاده خود و علی فرزندم می‌دانست. گفتم ای استاد این‌ها از برکت اسلام و نماز است. گفت فرزندم همینطور است که تو می‌گویی. برادرزاده‌اش بی نهایت به من علاقه داشت و شب را با هم مشروب می‌خوردیم. رفتار من با او مثل یک زن و شوهر فرنگی بود، به اندازه‌ای نسبت به من جسور بود که گاهی زن عمویش او را نصیحت می‌کرد که چرا چنین و چنان می‌کنی؟ من به زن عمویش می‌گفتم من دوست دارم که چنین باشد.

هرچه می‌خواست برای او تهیه می‌کردم چندین دست لباس زری و مخمل کاشی و ترمه کشمیری هم داشت. همه نوع جواهر داشت. اسباب خانه بی اندازه تمیز و اعیانی برای او تهیه کرده بودم ولی علاقه او به من بیش از همه اسباب و جواهر و اثاثیه و پول بود و بی نهایت مرا دوست می‌داشت، من هم بی نهایت به او اظهار علاقه می‌کردم، هر روز که برای گزارش به سفارت خانه می‌رفتم، زیور هم به منزل علمای معروف رفته از زندگانی آن‌ها که به چه کسی علاقه دارند و با چه کسی بیشتر رفت و آمد می‌کنند و به حرف چه کسی بیشتر گوش می‌دهند و به چه چیز خیلی تمایل دارند برای من خبر می‌آورد و من پس از آگاهی از آن مراتب به فراخور حال هر یک طلا نیازشان می‌کردم و توانسته بودم با وسایل مختلف این چینی محوریت ملاحای تهران و اعیان و اشراف را در دست بگیرم.

مخارج سالیانه این عمل ابتدا بیست هزار منات طلا بود، اما چون

نتیجه خوبی گرفته شده بود به پنجاه هزار منات طلا ترقی داده شد، من هر ساله از این وجوه برای اعیان و شاهزادگان سوغات‌های خوبی از روسیه و فرنگستان می‌دادم.

نفوذ در دربار

باری نفوذ ما به حدی در دربار ایران زیاد شد که یک نفر را صدر اعظم کردیم و هرچه می‌خواستیم می‌کردیم و به حدی خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضری دعوت می‌کردند. من هم واقعا مثل آخوندهای صاحب نفوذ دخالت در امور می‌کردم برای وظائف^(۱) میرزا نصرالله اردبیلی و برای وزارت امور خارجه میرزا مسعود آذربایجانی، برای حکومت بروجرد و سیلاخور بهمن میرزا، برای گلپایگان منوچهر میرزا و برای حکومت مازندران فضلعلی خان قره باغی که از آشنایان و دوستان بود معین شده بودند.

و با این که من نظر نداشتم به آقاخان محلاتی حکومت بدهند، حکومت کرمان را به او دادند ولی در عوض چند نفر از دوستان دیگر مانند خانلر میرزا را برای حکومت یزد، بهرام میرزا را برای حکومت کرمانشاه منصوب فرمودند.

باری هریک از وزراء و امرای دولتی و حکمرانان ولایات که مناسبات آنها با ما خوب بود صاحب شغل خوب می‌شدند.

حکومت اصفهان که با فیروز میرزا بود به منوچهر خان معتمد الدوله واگذار و پیشکاری فارس به عهده او شد. نصرالله خان قاجار پسر امیرخان سردار کشیک چی باشی شد. الله وردی بیک گرجی که محرم من بود مهر دار همایونی گردید. من برای رفقا و دوستان هرچه ممکن بود

۱. شاید منظورش رئیس الوظائف است.

اقدام می‌کردم، اعلیحضرت محمد شاه هم بی نهایت به من لطف داشتند و حتی کسانی که با ما ضد بودند مثل حسن علی میرزای شجاع السلطنه و محمد میرزای حسام السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و امام وردی میرزای ایلخانی و محمد حسین میرزا حشمت الدوله و اسماعیل میرزا و محمود میرزا و بدیع الزمان میرزا پسر ملک آرا و سایر دوستان قائم مقام که با رقبای ما بند و بست داشتند همه را تبعید به اردبیل فرمودند و شاهزاده ناصرالدین میرزا به ولیعهدی مستقر و قهرمان میرزا که از طرفداران قرارداد محرمانه عباس میرزای ولیعهد با دولت امپراطوری بود، از خراسان احضار و حکمران آذربایجان و پیشکار ولیعهد شد و فریدون میرزا به حکومت فارس منصوب و فیروز میرزا که حاکم فارس بود برای برداشتن آقاخان محلاتی از کرمان که با رقیب ما مربوط بود به حکومت کرمان منصوب گردید.

در ظاهر حاجی میرزا آقاسی صدراعظم بود ولی من به حدی با محمد شاه مربوط بودم که در اغلب امور دولتی با من مشورت میکرد و مرا کاملاً مسلمان و خیرخواه خود می‌دانست و اقبالم به اعلی درجه رسیده بود.

فصل دوم

انتقام الهی

اما افسوس که خوشی‌ها ابدی نیستند با این خوشبختی یک مرتبه روزگار من چو شب تار شد، طفلم مبتلا به مرض آبله شد و پس از چند روز مرد. وبای سختی در طهران بروز کرد و یک مرتبه مرا بی کس نمود. شیخ محمد معلم که از پدرم مهربانتر و زیور عیالم که چون جان شیرین او را دوست می‌داشتم، زن عمو یعنی عیال شیخ محمد همگی در ظرف یک هفته مبتلا به وبا شده و مردند.

بیش از هشت هزار نفر در این شهر کم جمعیت به مرض وبا درگذشتند. مثل سال اول ورود من در این شهر قحط و غلا و طاعون و وبا شیوع یافت و با این که امسال ثلث تلفات آن سال را نداشت، من تصور می‌کردم که دنیا زیر و رو شده است و هزاران بار از آن سال بدتر گذشت. آری صور اسرافیل دمیده شد و انتظار مرگ را داشتم، چندین روز به حال بهت افتاده بودم و از بدکاری‌هایی که کرده بودم، بی نهایت نادم و پشیمان بودم که من اسباب قتل مردم پاکدامنی مثل حکیم گیلانی آن زاهد ربانی و قائم مقام فراهانی را به واسطه یک راپورت میرزا حسینعلی فراهم نمودم.

در همین ایام گراف سیمینویچ وزیر مختار دولت روسیه که مرد جسور و دسیسه بازی بود به وزارت خارجه دولت روسیه نوشت که دالگورکی

سالی پنجاه هزار منات طلا به کسان عیالش تقسیم و صرف مخارج شخصی و هوی و هوس خود می‌کند. به شیخ محمد پدر زتش پنج سال است ماهی ده تومان می‌داد در حالی که چند ماهی است که چهل تومان صورت داده است و حال آن که او مدتی است مرده و شاید اصل هم نداشته باشد.

توضیحات مفصلی از وزارت خارجه از من خواستند، و چون علاقه زیادی که به ماندن در تهران داشتم به واسطه این حوادث دلخراش یک مرتبه از بین رفت و خواب و خوراک نداشتم و نزدیک بود از غصه بمیرم، پس بهترین راه را بازگشت دانستم و در جواب نوشتم: باید قضایا را حضوراً گزارش دهم.

احضار به روسیه

مرا به روسیه احضار کردند و من هم به تمام دوستان تهرانیم گفتم که هرچه می‌توانید با گراف سیمینویچ مخالفت نمایید و به شاه هم گفتم که چون من مسلمان شده‌ام، گراف سیمینویچ که در دین مسیح متعصب است زیرا ب من را زده و مرا به روسیه احضار نموده‌اند.

شاه هم رضایت نامه مفصلی به من داد و قول داد که با گراف سیمینویچ مساعدتی نکند و حتی پس از چندی تغییر او را بخواهد.

با این وزیر مختار بی هنر تمام مستمری و ماهیانه دوستان و رفقای من حتی میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و میرزا رضا قلی و دیگران که محرمانه ماهیانه می‌گرفتند قطع و تمام سازمان مرا برهم زد و هرچه کرده بودم وارونه نمود و رشته‌های مرا حلاجی کرد.

پس از پنج سال و چند ماه که در ایران بودم به من ثابت شده بود که دین اسلام بر حق است و می‌تواند بشر را سعادت‌مند کند و هیچ شک و شبهه‌ای برای من باقی نمانده بود و نیت کرده بودم که در حضور امپراطور

واعیان و بزرگان دولت اثبات کنم که دین اسلام ناسخ تمام ادیان است و هیچ دین دیگری هم بعد از آن نخواهد آمد و قبول این دین برای عموم مردم هم اجر آخرت دارد و هم اجر دنیا من چنین نقشه‌ای را طرح کرده بودم که با آن نقشه، زمانی دنیا را به سوی آرامش ببرم^(۱) ولی متأسفانه بعد از حضور یافتن در وزارت خارجه و دیدن اوضاع و سیاستمداران روس و پس از دادن توضیحات و راپورتهای مفصل و تشریح اوضاع مملکت ایران و هزاران سؤال و جواب چنان یافتم که حرفی بر زبان نیاورم زیرا الکساندر دوم^(۲)، امپراطور روسیه شخصا مرا خفه خواهد کرد، لذا شروع به دفاع از خودم کردم و گفتم:

مسلمانی من از راه تزویر بود و برای این که در هر محفل و مجلسی بتوانم آمد و شد کنم و سیاست مملکت ایران را بتوانم به دست بگیرم، به ظاهر مسلمان شدم تا به نتیجه مطلوب برسم و گزارش‌هایی که دادم مراجعه کنید و با هزار دلیل خدمتگذاری خود و بی مغزی سایر مأمورین را در ایران با برهان و دلیل منطقی ثابت نمودم، و چندین ماه به کارهای من رسیدگی نمودند تا آن که همه اذعان نمودند که کارها و خدمات من برجسته بوده و معهدا اگر چند نفر طرفدار در دربار نداشتم به جای این خدمات قیمتی، ممکن بود مرا نابود سازند.

آن وقت حرف‌ها و نصایح سرجان، وزیر مختار انگلیس به خاطر آمد که می‌گفت: از این اقدامات و دوندگی زیاد نتیجه برعکس در

۱. از حرفهای بعدی سفیر کاملاً معلوم می‌شود که این سخنان دروغ یا تزویر است!

همچنانکه ممکن است اعضای منحرف گروهک بابی بهایی برای تناقض با مطالب بعدی آن را نوشته باشند!

۲. این اشتباه قاعدتاً از مترجم است، چون در این زمان «نیکلا» امپراطور روسیه بوده، مگر اینکه این یادداشتها توسط فرقه ضاله جعل شده باشد که در آن صورت این اشتباه عمدی است تا بعد به عنوان دستاویزی مورد استفاده قرار گیرد.

مملکت خود خواهی گرفت و اینجا هم سبب دشمنی و رقابت جناب گراف سیمینویچ را فراهم می سازی و خواهش نمود که شما را در منزل شیخ محمد ملاقات کنم، و آقا کوچولو را بینم یک قلیان دوستانه با هم بکشیم. معلوم شد جناب سفیر از همه امورات مطلع است، حتی از سفارتخانه ما و امور شخصی من و چگونگی اوضاع.

من در جواب عذر خواستم و گفتم که می دانید جناب سفیر - سیمینویچ - با من بد است و این ملاقات برای من گران تمام می شود و مفید نیست، و حتی ممکن است مرا به حبس و کشتن هم بدهد.

در هر ماه چندین کاغذ از دوستان تهران داشتم که مرا دعوت به ایران می کردند، حتی میرزا رضا قلی و میرزا حسینعلی و بعضی از دوستان شکم پرست مرا به حلیم غاز و ته چین پلو و فسنجان دعوت می کردند که به ایران باز گردم. ولی اغلب برای دریافت منات طلا این همه اظهار دوستی و علاقه به من می کردند و الا دلیل دیگری نداشت و اظهار تنفر آنها از گراف سیمینویچ ماهیانه و مستمری بود و بس.

اغلب نامه های دوستان طهران از فتح عراق و افغان حتی مطیع شدن حکومت مفصلا نگاشته بودند. من موقع را غنیمت شمرده به عرض امپراطور رساندم که در این موقع هر چه به ایران مساعدت شود لازم است و باید به محمد شاه اسلحه و پول رسانید و با بودن محمد شاه و سلسله قاجار این فتوحات به نفع دولت امپراطوری است. ولی پس از تشکیل جلسه مشورت، شخص وزیر خارجه مخالفت نمود و گفت: ما با دولت انگلیس نباید مخالفت کنیم و انگهی معلوم نیست که اگر دولت ایران قوی شود قرار دادهای محرمانه را فراموش نکند.

من هزار دلیل بر وفاداری محمد شاه آوردم ولی فایده ای نداشت، خصوصا وقتی که کشتی های انگلیس جزیره خارک را تصرف کرده بودند، کمکی به دولت ایران به خاطر تحریک انگلیس نشد و دولت ایران

با ناامیدی فتوحات را ترک کرد و مبلغ زیادی ضرر نمود و بدون گرفتن نتیجه قشون ایران را از خاک افغانستان برگشت داد.^(۱)

در این مذاکرات بر من معلوم شد که اکثر اولیای امور ما با رقیب سر و سری دارند و مطالب سری را فوراً به آنها خبر می دهند.

بلی به هر وسیله که بود برای رؤسای وزارت خارجه دلیل آوردم که این مخارج در ایران لازم است و هرچه بیشتر خرج شود بهتر است و بیشتر نتیجه خواهیم گرفت و هرطور بود دستوراتی از وزارت خارجه صادر کردم که به چند نفر اقوام مرحوم شیخ محمد معلم و میرزا حسینعلی نوری و میرزا یحیی و چند نفر دیگر مانند سابق، ماهیانه مستمری پرداخت شود و مطالبی که آنها گزارش می دهند مستقیماً به نزد من بفرستند، و چند ماهی هم در وزارت خارجه مشغول ترجمه آن نوشته جات بودم و برای آنها دستوراتی می فرستادم و از احوال سفیر با نامه های آنها باخبر بودم.

در ضمن اثاثیه من به وسیله یک نفر تاجر آذربایجانی که با من دوست بود از ایران رسید، تمام اسباب و لباس های من حتی لباس آخوندی و لباس های زنانه عیالم و چادر و چاقچور او و بادبزن های حصیری که از برگ خرما ساخته اند با مسواک و مهر و تسبیح، هرچه داشتم همه را فرستاده بودند.

در یکی از شب های تابستان من ملبس به لباس آخوندی شده، خدمت عموی خود که نزد امپراطور ندیم بود رسیدم، او بی نهایت تعجب کرد و خنده بسیار نمود، ولی من با کمال وقار با او هیچ سخن نگفتم و مثل یک آخوند او را تحقیر می کردم، فردای آن روز با عیالش به منزل من آمدند و البسه زنانه ترمه کشمیری و زری های اصفهان و مخمل های کاشی

۱. چنانچه قبلاً گفته شد، این قضایا مربوط به حکومت ناصرالدین شاه است نه محمد شاه.

۶۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

و چادرهای یزدی و لباس‌های حریر زنانه را که ملاحظه نمودند، پیشنهاد دادند یک دختری را لباس زنانه بپوشانم و خودم لباس آخوندی اعلای خود را بپوشم و در قصر بیلاقی امپراطور حضور یابم. من قبول کردم، لباس‌های عیالم را به یک دختر پوشاندم و چند روز آموزشش دادم تا بتواند مانند زن ایرانی روبنده بزند، راه برود و سخن بگوید.

در شب یکشنبه ۲۷ ژوئن ۱۸۳۸^(۱) به قصر بیلاقی امپراطور به همراه عیال ساختگی وارد شدم و در حضور امپراطور تقلید علمای ایران را در آورده و با عصا زوجه خود را کتک زدم و نمایش عجیبی به راه انداختم. این نمایش از همه زحمات پنج ساله من در ایران بیشتر مؤثر افتاد و بی اندازه مورد توجه امپراطور واقع شدم و از این به بعد بیشتر به حضور می‌رسیدم. امپراطور کارهای مرا شخصا رسیدگی کرد و خدمات قیمتی مرا در ایران مورد توجه قرار داد.

استقرار در عتبات با نام مستعار

در یکی از جلسات به امپراطور گفتم: که عتبات مرکز سیاست ایران و هند است، اجازه دهید به آن جا بروم هم درس اجتهاد که عبارت از فقه و اصول است را در آن جا تکمیل کنم و هم عملیات ایران را در آن جا پی‌گیری و تعقیب کنم و نتایج بهتری برای امپراطور کسب کنم.

بالاخره با حقوق مکفی اواخر سپتامبر از روسیه به طرف عتبات حرکت نموده و به اسم شیخ عیسی لنکرانی وارد کربلا شدم و پس از چند روز مطالعه منزلی مطابق میلم گرفتم و پس از کوشش بسیار سر درس حجة الاسلام آقای سید کاظم رشتی حاضر شده و با بعضی از طلاب گرم

۱. ظاهراً با توجه به تاریخ‌های قبلی و زمانی که در ایران بوده باید ۱۸۴۰ صحیح باشد، این هم دلیل دیگری

بر اینکه او خاطرات را سال‌ها بعد نوشته یا اعضای فرقه ضاله برایش نوشته‌اند!

گرفتم و با کمال دقت مشغول درس شدم. من سر درس ها اغلب حاضر و مورد توجه استاد قرار می گرفتم و با این حال به چشم خودی به من نگاه نمی کرد، مثل این که در قلبش از جنس و نیت من آگاه بود و اطمینان کامل به من نداشت و جواب سؤالات مرا که می داد با تردید به من نگاه می کرد ولی من از رو نمی رفتم و با کمال پر روئی سؤالات دیگر طرح می کردم.

سید علی محمد شیرازی

نزدیک منزل من طلبه ای منزل داشت که نامش سید علی محمد و از اهالی شیراز بود، نسبتا از سایر طلبه ها که همدرس بودیم وضع بهتری داشت و پدرش^(۱) در شهر شیراز کاسب بود و ماهیانه خوبی برایش می فرستاد.

ریش تنک طلائی و خوش چشم و ابرو و دماغی کشیده داشت و میانه بالا و لاغر اندام بود و بسیار خون گرم و به قلیان هم علاقه مفرطی داشت و با من خیلی گرم گرفته بود.

من تصور می کردم بنابر اشاره آقای رشتی شاید این آمد و شد را زیاد می کند که از من چیزی بفهمد، ولی طولی نکشید که فهمیدم به واسطه فهم و ادراک من به من علاقه مند شده است. منم با کمال خصوصیت با او گرم گرفتم و علاوه بر آن، با یک دسته از طلاب که شیخی بودند، انیس و مونس و دمخور شده بودم و به اصطلاح متوجه رکن رابع شدم.^(۲)

سید علی محمد بسیار مزاح می کرد، مثلا می گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید من یکی از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم ولی این دسته می گویند: آقا علی شکسته نفسی می کند.

۱. ظاهرا منظور دایی باب است که سهوا یا عمدا! پدرش نوشته است.

۲. به اعتقادات شیخی ها، واسطه بین مردم و امام عصر علیه السلام است!

۶۲..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

من به واسطه مرحوم حکیم گیلانی پی به حقیقت اسلام برده بودم و هیچ احتیاجی به توضیحات دیگران نداشتم ولی با یک حال تعصبی به سید گفتم: من حق را به این‌ها می‌دهم. این‌ها رفقای من هستند.

فردا دیدم همه آن‌ها که مذهب شیخی دارند با من گرم گرفتند و بیشتر به من محبت کردند! ولی سید علی محمد دست از دوستی من نمی‌کشید و بیشتر مرا مهمان می‌کرد و قلیان محبت با هم می‌کشیدیم، این سید عارف مسلک بی اندازه تند هوش و با ذکاوت و خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز به طلسم و ادعیه و ریاضت و جفر و غیره عقیده داشت، چون دید من در علم حساب و جبر و مقابله و هندسه مهارت دارم، برای رسیدن به مقصودش شروع به خواندن حساب نزد من نمود، با این همه هوش با زحمت چهار عمل اصلی را در نزد من خواند و بالاخره گفت: کله ریاضی و حساب درستی ندارم.

شب‌های جمعه در سر قلیان تنباکو چیزی مثل موم خورد می‌کرد و به تنباکو میزد و سر قلیان می‌گذاشت و شروع به کشیدن می‌کرد و به من هم تعارف نمی‌کرد. به او گفتم چرا قلیان را به من نمی‌دهی بکشم؟ گفت توهنوز قابل اسرار نشدی که از این قلیان بکشی. اصرار کردم تا به من داد، کشیدم. تمام دهان و امعاء مرا خشک نمود، تشنگی شدیدی به من دست داد و خنده فراوان کردم، کمی شربت آبلیمو و مقدار زیادی دوغ به من داد، تا نزدیکی صبح می‌خندیدم.

از او پرسیدم: این چه چیزی بود؟

گفت: به عقیده عرفا اسرار و به قول عامه چرس و از برگ شاهدانه می‌گیرند. دانستم حشیش است و فقط برای پر خوری و خنده خوب است. ولی سید میگفت مطالب رمز به من مکشوف می‌شود، خصوصا در هنگام مطالعه به قدری دقیق می‌شوم که حد ندارد.

گفتم: پس چرا هنگام حساب خواندن نمی‌کشی؟ بایستی بکشی که

زودتر فهم مطالب کنی!

گفت: حوصله حساب ندارم!

به واسطه چرس اصلا میل درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل به درس خواندن نمی داد.

آغاز وسوسه

روزی در سر درس آقای سید کاظم یک طلبه تبریزی از آقا سؤال کرد:
آقا حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟
آقا جواب داد: من چه می دانم ، شاید در همین جا تشریف داشته باشند ولی من او را نمی شناسم.

من مثل برق یک خیالی به سرم آمد که سید علی محمد این اواخر به واسطه کشیدن قلیان چرس و ریاضت های بیهوده با نخوت و جاه طلب شده بود ، روزی که آقا سید کاظم این مطلب را فرمود ، سید حضور داشت ، پس از این مجلس من بی نهایت به سید احترام می کردم و برای همیشه حریم قرار می دادم و حضرت آقا به او می گفتم . شبی که قلیان چرس را زده بود ، من بدون آن که قلیان کشیده باشم با یک حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم : حضرت صاحب الامر به من تفضل و ترحمی فرمایید ، دیگر بر من پوشیده نیست توئی تو!

سید یک پوز خندی زده و خودش را از تک و تا نیانداخت ولی بیشتر متوجه ریاضت بود . من مصمم شدم یک دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی ها باز کنم و اقلأً اختلاف سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم .

گاهی بعضی مسائل آسان را از سید می پرسیدم ، او هم جواب هائی مطابق ذوق خودش که اغلب بی سرو ته بود از روی بخار حشیش می داد ، من هم فوری تعظیمی کرده و می گفتم تو باب علمی یا صاحب الزمانی؟
پرده پوشی بس است خود را از من مپوش!

یک روز که سید از حمام آمده بود، باز من سر سخن را باز کردم . گفت آقا شیخ عیسی این صحبت‌ها را کنار بگذار ، صاحب الزمان از صلب امام حسن عسکری علیه السلام و از شکم نرجس خاتون است ، صاحب ید و بیضا است ، صاحب معجزه است ، مرا دست انداختی ؟ من پسر سید رضای شیرازی و مادرم رقیه معروف به خانم کوچک و از اهل کازرون است .

گفتم : آقای من ! مولای من ! تو خود می دانی که بشر هرگز هزار سال عمر نمی کند ^(۱) و این موهبت نوعی است ، تو سیدی و از صلب حضرت امیری ، آن چه بر من محقق شده تو باب علمی و صاحب الزمانی ، من دست از دامن تو بر نمی دارم .

سید با حال قهر از من جدا شد ، ولی من مجدداً به منزل او رفتم و طرح بعضی مطالب از جمله تقاضای تفسیر سوره «عم» را کردم ، بدون این که احترام فوق العاده به او بگذارم ، سید هم قبول این خدمت کرد ، قلیان چرس را کشیده شروع به نوشتن نمود .

وقتی او چرس می کشید بقدری تند می نوشت که از تند نویسی های درجه یکی درس سید کاظم حساب می شد . ولی اغلب مطالب او را من اصلاح می کردم و به او میدادم که بلکه تحریک و معتقد شود باب علم است ، آری سید بهترین آلت برای این عمل بود ، خواهی نخواهی من سید را با این که متلون و سست عنصر بود در راه انداختم و چرس و ریاضت کشیدن او هم به من کمک می کرد .

تفسیر سوره «عم» را به من نشان داد ، از او گرفتم و خیلی جرح و تعدیل کردم ، اما آخر هم مفهوم و معنی درستی پیدا نکرد ، ولی از او

۱ . در پاسخ به این شبهه کتاب‌های مستقلی نوشته شده است ، ضمناً مسیحیان و یهودیان به حیات بیش از چهار هزار ساله حضرت علیه السلام و بسیاری از مسیحیان به زندگی بیش از دو هزار ساله حضرت عیسی علیه السلام معتقدند!

خواهش نمودم که خط مبارک نزد من بماند و نوشته‌ای که خود درست کرده بودم به او دادم، ولی به خاطر استعمال دود و چرس حوصله آن را نداشت که آن را دوباره بخواند، همیشه تردید داشت و می‌ترسید دعوی صاحب الامری بکند. به من می‌گفت: اسم من که مهدی نیست!

گفتم من نام تو را مهدی می‌گذارم تو به طرف طهران حرکت کن، اینهایی که ادعا کرده‌اند از تو مهمتر نبودند، مردم مشرق زمین جن دارند، تو نگیری دیگری می‌گیرد. من به شما قول می‌دهم که چنان به تو کمک کنم که همه مردم ایران به تو بگردند، تو فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن و رنگ عوض نکن، هر رطب و یابسی بگوئی مردم زیر بار تو می‌روند، حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی.

سید درست گوش می‌داد و بی نهایت طالب شده بود که ادعائی بکند، ولی جرأت نمی‌کرد.

من برای این که جرات بدهم، به بغداد رفته و چند بطر شراب خوب شیراز را یافتم و چند شبی به او خوراندم، کم کم با هم محرم شدیم، به او حقایق را حالی کردم و گفتم عزیزم! تمام این صحبت‌ها در روی زمین برای رسیدن مال و تجمل است، ما ترکیب از چند عنصر شده‌ایم و این اظهارات از بخار و ترکیب آن عنصر به وجود می‌آید. تو الحمد لله اهل حالی و ملاحظه می‌کنی اگر بر این عنصر قدری چرس علاوه کنی امورات دقیق و موهومات به نظرت می‌آید و کمی که از آب انگور نوشیدی به نشاط می‌آیی و آن سرود دشتی را غنا می‌خوانی، همین که زیادتر به چرس افزودی فکور و اوهام پرست می‌شوی.

سید در جواب گفت: این طور نیست اگر این آثار، آثار مادی است، باید مثل ماده محدود باشد و حال آن که آرزو و آمال بشر حد و حصر ندارد و انگهی کسی که این شمس لایتناهی و این انتظامات که در عالم شمس و کرات و ... ایجاد نموده که سال‌های دراز در گردش و حرکت

است و تمام دانشمندان از محاسبه آن عاجزند و آن قادر متعال که مثل من و تو خلق نموده و از همه عالم تر و قادرتر است، چگونه نمی تواند یک نفر برگزیده خود را هزار سال عمر بدهد.

البته اوست که میتواند حضرت خضر و صاحب الزمان علیه السلام و امثال آنها را سال های دراز عمر بخشند، گفتم حضرت باب علم، عالم حقیقت بر من معلوم شد و با این بیانات شما یقین من افزوده شد و فهمیدم که تو صاحب الامری و اگر نباشی در آینده خواهی شد!

گفت نه والله من به تو چند مرتبه گفته ام که من یک سید بزاز شیرازی هستم و از ابتدای طفولیت هرچه به من گذشته همه را به خاطر دارم، وانگهی من یک بی چاره ای بیشتر نیستم و دلخوشی من ریاضت کشیدن است و سرم به گریبان خودم است، دست از این حرفها بردار، چرا مرا دست انداخته ای؟

از او انکار و از من اصرار، بالاخره به هر وسیله ای بود رگ جاه طلبی او را پیدا کردم، او را به حدی تحریک کردم که کم کم دعوی این کار بر او آسان آمد، من فکر می کردم چگونه است که این عده قلیل شیعه به تمام طوایف سنی و بر یک دولتی مانند عثمانی غلبه کرده اند و چگونه همین جماعت با یک عده قلیلی جنگ هائی با روسیه نموده و یک لشکر انبوه را از میان برداشته اند، آن وقت دانستم که به واسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی است که به دین اسلام دارا بوده و هیچ اختلاف مذهبی نداشته اند، گرچه پس از صفویه هم نادر به خیال اتحاد آنان افتاد، ولی پس از کار شکنی بعضی از جهال و سیاست های خارجی باعث شد که مسلمانها در هر قسمت شعبه و طریقه ای به نام صوفی، شیخی، شش امامی ایجاد کردند و شیعه هم چون سنی ها به شعبات مختلف در آمده، من هم در صدد دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد، زیرا فتوحات ایران به واسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است.

و نیز مردم عوام چه می فهمند که حق و باطل چیست؟ فلان مرشد خر سوار هزاران عوام را دور خود جمع کرده و در ایران ریاست می کند، یک مرشد خاکسار بدون علم و سواد که «عم جزء» را هم نخوانده، هزاران قلندر را مهار کرده، آنها را به گشت و گدائی وادار و از صبح تا شام پرسه می زنند و نتیجه بیابان گردی و گدائی خود را به او می دهند، یا فلان ملای نادان جمعی را فریب می دهد، گاهی نوحه، گاهی روضه، گاهی مصیبت می خواند و از مردم بیچاره پول می گیرد و همه را دعوت به پرستش خود می کند، یا فلان سید لندهور مردم را می زند و با گردن کلفتی خمس مال مردم را می طلبد و می گوید از پنج انگشت تو یکی مال من است، آن آخوند بالای منبر هرچه بخواهد حلال و حرام می کند و بر خلاف دین اسلام گناه کبیره را هم می بخشد، و می خواهد از کشیش های مسیحی عقب نباشد^(۱)، پس من به طریق اولی میتوانم یک مذهب جدیدی به نفع دولت خود بسازم، اگر بازارش رواج پیدا نکند، اقلا می توانم یک دسته دیگر به خاکسارها و دراویش و سایرین علاوه نمایم، لذا مصمم شدم که این آقا را خواهی نخواهی مشغول این عمل و مبشر باب علم و یا صاحب الزمان کنم، و دینی ایجاد کنم که در اختیار من باشد.

این چند سال که در عتبات بودم، تابستانها طاقت نداشتم که در نجف یا کربلا بمانم، چند ماهی به شامات می رفتم و اغلب نقاط خاک عثمانی را گردش کرده و برای آن امپراطوری هم فکرهای خوبی کرده بودم، مثلا کردها همه ایرانی هستند، در آن جا به واسطه اختلاف نژادی باید اتحاد مسلمانان را بر هم زد، ولی نفوذ رقیب ما (دولت انگلستان) در این سرزمین هزار مرتبه بیشتر از ماست، به علاوه صرف رقیب در نگهداری خلافت و برهم نریختن عثمانی بود، به علاوه ما تازه وارد این قسم

۱. شاید این اهانتها و جسارتها دلیل دیگری باشند بر اینکه این خاطرات توسط اعضای فرقه ضاله

سیاست شده بودیم و برای تازه کار، این اعمال مشکل است، پس باید کاملاً متوجه باشیم که این شالوده‌ای که ریخته‌ایم انجام گیرد.

انحراف علی محمد شیرازی

این حقیقت را با سید در میان گذاشتم، به سید گفتم: از من پول دادن و از تو دعوی مبشری بابت و صاحب الزمانی کردن.

او با این که در ابتدا اکراه داشت، ولی به قدری در گوش او خواندم و او را تطمیع کردم که کاملاً حاضر شد، به او گفتم تو نمی‌دانی یک قشون منظمی پشت سر این گفتار هست، خواهی نخواهی او را راضی کردم و به طرف ایران روانه‌اش کردم، ولی بدون خدا حافظی و محرمانه.

به طرف بصره و از آن جا به طرف بوشهر رفت و در ماه مه ۱۸۴۴ در بوشهر چنانچه به من نوشته بود، مشغول ریاضت شده و مرا دعوت نموده بود، من هم دعوت او را اجابت نموده بودم و او خود را نایب امام عصر و باب علم می‌خواند، من هم در جواب او را امام عصر می‌خواندم و اول کسی که به او ایمان آورد شیخ عیسی لنکرانی بود که رفیق حجره و گرمابه و قلیان محبت و آب انگور او بود.

همین که او رفت، من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور نموده و همین سید شیرازی امام عصر بود و به حال ناشناس در سر درس آقای رشتی حاضر می‌شد و مردم او را نمی‌شناخته‌اند.

بعضی‌ها باور کرده و بعضی دیگر که سید را خوب می‌شناختند و از کشیدن چرس و آشامیدن آب انگور او آگاهی داشتند، مرا مضحکه می‌کردند، چند نفر طلبه که مدعی بودند اهل شام هستند کم‌کم معلوم شد که از ملت رقیب ما هستند و همیشه متوجه عملیات من بودند، آن‌ها فهمیدند که این دسیسه کار من است و حدس زدند که من از کارکنان امپراطوری هستم لذا در صدد بر آمدند نوشته‌های مرا به دست آورند.

من هم ماهی یک مرتبه نامه‌های محرمانه خود را به خط روسی می‌نوشتم و در پاکت می‌گذاردم و در روی آن خط می‌نوشتم : به دست خداوندگاری جناب آقای شیخ موسی لنکرانی برسد . و آن را به توسط یکی از تجار ارمنی که در بغداد بود می‌فرستادم . یکی از گزارش‌های مفصلی که من توسط آقا محمد آذربایجانی فرستاده بودم گیر افتاده بود ، راه علاج را در آن دانستم که مثل سید محمد علی شبانه به طرف ایران فرار و از آن جا از راه تبریز به روسیه بروم .

کسان من گراف سیمینویچ را از سفارت ایران معزول کرده و «گراف مدن» را فرستاده بودند ، من به وزارت امور خارجه رفتم و تفصیل عملیات خود را به عرض رساندم و گفتم حالا باید مرا مأمور ایران نمائید و چون در خدمت ، مرد خدمتگذاری جلوه کرده بودم ، با این که دعوی سفیری نداشتم و مثل اول قانع به نیابت دومی یا مترجمی سفارت بودم و چنین شغلی را کافی می‌دانستم ، ولی حسب الامر امپراطور گراف مدن را احضار و مرا به جای او منصوب نمودند .

سفارت در ایران

در اواخر ماه مه ۱۸۴۵ وارد تهران شدم . امسال در این شهر و اغلب نقاط این شهر وبا بود ، الله وردی گرجی که یکی از محارم بود و سمت مهرداری محمد شاه را داشت وبا گرفته و مرده بود و همچنین حاجی میرزا موسی خان برادرزاده قائم مقام که متولی باشی مشهد بود و چندین نفر از دوستان و رفقای قدیم من به مرض وبا مرده بودند .

پس از چندی که وارد تهران شدم ، مشغول مقدمات کار شده ، بر حسب تقاضای شاه در لواسان به حضور همایونی مشرف شدم و چندی در لواسان بسر برده و پس از آن که تخفیف در مرض پیدا شد ، اوایل اکتبر به تهران آمدم ، میرزا حسینعلی نوری میرزایحیی و میرزا رضا

۷۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

قلی و چند نفر از رفقای آنها مجدداً با من آمد و شد می کردند ولی از در محرمانه سفارت که نزدیک کوچه مردشوخانه بود، کربلائی غلام خواهر زاده مرحوم شیخ محمد پدر تعمیدی من در اسلام تمام علاقه و دارائی او را به دیگران فروخته بود. من از روسیه یک نفر بنا خواستم و عمارت جدیدی بنا نموده و رونق خوبی به سفارت خانه دادم، چندین مرتبه به فکر افتادم در محرم یک روضه خوانی مفصلی راه بیندازم ولی وحشت از دربار روسیه و از وزارت خارجه کردم.

اما سید علی محمد، چند ماهی در بوشهر ریاضت می کشید ولی جرئت اظهار نکرده و همه را به عبادت مشغول و پس از دو ماه به طرف شیراز حرکت می نماید، در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشید و نیابت امام عصر را اظهار می نماید تا به شیراز می رسد و آن جا کم کم از این قبیل زمزمه ها می کند و بعضی مردم عوام را دور خود جمع می نماید تا مطلب به گوش علما می رسد و از سید توضیح می خواهند منکر می شود ولی بعداً علما چند نفر مطلع را محرمانه پیش سید می فرستند که به او اظهار ارادت کنند، سید فریفته آنها می شود و مطالب را با آنها در میان می گذارد و آنها مطالب را به علمای شیراز منتقل می کنند و غوغا بلند می شود.

اول کسی که بر ضد او برخاسته اقوامش بودند که او را از خانه بیرون کردند.

دستگیری و حبس علی محمد در شیراز

حسین خان صاحب اختیار او را گرفته و در حضور علما از او استنطاق می نماید، او هم طبق عادت حرف های بی سر و ته می زند، اهل مجلس و کسانی او را سفیه می خوانند، با این حال صاحب اختیار سید بیچاره را چند نوبت چوب زده و چندین ماه حبس می نماید و از شیراز بیرونش

می‌کند^(۱)، سید بیچاره عاق پدر و مادر با دست تهی از آن جا به اصفهان می‌رود و لابد هزار مرتبه در دلش مرا لعنت کرده و نادم و پشیمان بود، او آرزوی پیش نمازی در شیراز داشت، من می‌خواستم او را امام زمان و باب علم یا اقلایب امام عصر کنم.

همین که به من خبر رسید وارد اصفهان شده، یک نامه دوستانه به معتمد الدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است از او نگهداری کنید، الحق معتمد الدوله چندی خوب از او نگهداری کرد ولی از بدبختی سید، معتمد الدوله مرد و سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند، من هم به وسیله میرزا حسین علی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران هو و جنجال راه انداختیم که صاحب الامر را گرفته‌اند، لذا دولت او را از رباط کریم به طرف قزوین و یکسره به تبریز و از آن جا به ماکو برد، ولی دوستان من آن چه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه انداخته که حتی بعضی از علمای مازندران و بعضی مردم کاشان و تبریز و فارس و نقاط دیگر که کاملاً زود باور و عوام بودند، به جنب و جوش افتادند، من بیش از آن چه می‌کردم نمی‌توانستم بکنم و انگهی من وزیر مختار بودم و وزیر مختار انگلیس کاملاً متوجه عملیات من بود و مقتضی نبود بیش از آن چه می‌کردم بکنم. به علاوه اگر سید را در تهران نگاه می‌داشتند و سئوالاتی از او می‌شد، یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می‌گفت و مرا رسوا می‌نمود، پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده و پس از آن جنجال برپا نمایم، لذا به خدمت شاه رسیده و گفتم آیا سیدی که در تبریز است و ادعای صاحب الزمانی می‌کند راست می‌گوید؟ شاه گفت: به ولیعهد نوشتم که با حضور علما تحقیقاتی از او بنماید و من مترصد بودم تا خبر

۱. این مطلب صحیح نیست بلکه او در شیراز حبس خانگی می‌شود و بعداً در اثر فراگیر شدن مرض وبا، با هماهنگی منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان، از شیراز فرار می‌کند.

رسید که ولیعهد او را احضار و در جواب علما عاجزو درمانده شده و در همان مجلس توبه می نماید.

من دیدم حقیقتاً زحمات چندین ساله ام از بین رفته ، پس به شاه گفتم : اشخاص مزور و دروغگو را باید به سزای خود رسانید ، ولی ناصرالدین میرزا^(۱) امر نمود سید را به دار کشیدند ، جالب این که طناب دار چون گلوله تفنگ می خورد پاره شده و سید به زمین می افتد و به مجرد افتادن به مستراح فرار می کند ، و از ترس توبه و استغفار می نماید ولی به حرف او گوش نداده و مجدداً او را به دار آویخته و تیر باران می نمایند.

پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران به من رسید ، به میرزا حسینعلی و چند نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتم : جنجال به پا کنید ، چند نفر دیگر هم تعصب دینی پیدا کرده^(۲) تیر به طرف ناصرالدین شاه انداخته بدین جهت عده زیادی از مردم را گرفتند.^(۳)

میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مرا هم گرفتند . من از آنها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خودم شهادت دادیم که این ها بابی نیستند لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه شان کردیم .

۱. اعدام باب در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه است نه ولیعهدی او.

۲. می بینیم که حسینعلی از شرکت در ترور شاه تبرئه شده!

این هم دلیل دیگری بر اینکه این یادداشتها توسط غیر مسلمانان (دالگورکی یا اعضای گروهک ضاله) نوشته شده است و الا دخالت حسینعلی در ترور شاه اظهر من الشمس است و اگر این خاطرات توسط یک مسلمان و در رد گروهک شوم بابی بهایی نوشته شده و به اصطلاح جعلی بود، هرگز از چنین دستاویز بزرگی آن هم با این همه مدارک معتبر نمی گذشت و حتما حسینعلی را عامل آن معرفی می کرد!

۳. دالگورکی می خواهد نقش خود را در این قضیه افشا نکند، در بخش های بعدی به این مطلب خواهیم پرداخت.

اقدام به تأسیس فرقه ضالۀ بهائیت

من به میرزا حسینعلی گفتم: که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را «من یتظهره الله» بخوان و نگذار با کسی طرف مکالمه شود و خودت متولی او بشو و مبلغ زیادی پول هم دادم که شاید بتوانم کاری صورت بدهم.

میرزا حسینعلی هم پیرمرد^(۱) و هم علم و اطلاع کافی نداشت، لذا چند نفر آدم با سواد همراه او نمودم، ولی آنها نمی توانستند این کار را انجام دهند و من هم شخصا نمی توانستم وارد این امر شوم، ولی چه باید کرد؟ کاری را که با آن همه زحمت به جریان انداخته بودم، نمی توانستم از آن دست بردارم و انگهی مبالغه زیادی برای این کار خرج کرده بودم و به همه آنها ماهیانه پول می دادم، چون می ترسیدم اگر یک مرتبه بدهم، حسینعلی پولها را برداشته فرار کند.

هرچه زن و بچه و کس و کار داشت، همه را روانه بغداد کرده بودم که دلواپسی نداشته باشد، در آن جا تشکیلاتی ترتیب دادند، کاتب وحی درست کردند، چند نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود جرح و تعدیل نموده برای آنها فرستادم که نسخ زیادی از آنها استنساخ نمایند، بعضی از الواح را برای آنها می فرستادم که سید را ندیده و گول خورده بودند هرماه تهیه کرده و می فرستادند، یک قسمت کار سفارتخانه منحصر به تهیه الواح و انتظام کار بابیها بود، به هر یک از مردمان فهیم اظهار می شد، به این حرفها می خندیدند پس یک مشت عوام را جمع و جور کردیم چون دیگر جرات آن که به مردمان فهیم ابراز شود نبود و اگرهم قبول می کردند وجوه زیادی می خواستند و برای من امکان نداشت زیرا ممکن

۱. حسینعلی در این زمان حتی چهل سال هم نداشته، این هم دلیل دیگری بر این که نویسنده خاطرات،

بود وجوه را گرفته مطالب را نگویند، و با وجود سفارت رقیب ما انگلیس، برای ما اشکال داشت.

پس مردم عوام را به دست می آوردیم و پول کمی به آنها داده روانه بغدادشان می کردیم، هرکسی را که متواری بود و روی رفتن به وطن را نداشت با مبلغی جزئی به اسم زیارت کربلا پیش میرزا حسینعلی می فرستادم تا جمعیت زیادی دور او جمع شدند، همه ماهه برای او و اطرافیانش دو، سه هزار تومان پول می فرستادم.

در این بین دولت عثمانی آنها را به اسلامبول و از آن جا به ادرنه فرستاد، دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت و دستور خانه و مکان برای آنها داد، قسمت عمده لوایح آنها به وسیله وزارت خارجه ما برای آنها تهیه می شد و همه لوایحی که در روسیه تهیه می شد با آب و تاب به ولایات می فرستادیم. طریقه ما این بود که مردم بی سواد را می فریفتیم، زیرا در نظر داشتیم نفرات زیاد کنیم و همه قسم از این نفرات حمایت نماییم. پول زیادی برای این مذهب خرج می کردیم، بعضی جوانهای پدر مرده عوام را می گفتیم پدر تو بابی بود تو چرا از پدر پیروی نمی کنی و با همین حرفها او را وادار می کردیم بابی شود. هرکس که قبول نمی کرد و تصدیق نمی نمود این دسته حاضر بودند او را بی دین و لا ابالی بخوانند تا آن که مجبور شود جزو این دسته در آید.

در ضمن میرزا حسینعلی با برادرش بر سر ریاست به جان هم افتادند، میرزا یحیی زیر بار برادر خود نرفت، معلوم شد تحریک رقیب ما سبب اختلاف آنها شده است، بنابراین میرزا یحیی از برادر جدا شده به قبرس تبعید شد. رقیب ما که پی به عدم لیاقت او نبرده بود، وجوه گزافی به او می رساند که تمامش را خرج لهو و لعب خود می کرد.

از طرفی حسینعلی و همراهان نیز به تحریک دولت ایران به عکاً روانه شدند.

مادر صدد بر آمدیم عباس، پسر حسینعلی را بگذاریم درس بخواند، او با ذکاوت تر از پدر بود و خوب هم درس می خواند و بی نهایت سعی در تحصیل بود و زیاد مطالعه می کرد.

رقبای ما سعی می کردند الواح ضد و نقیضی که نویسندگان ما صادر می کردند را افشا کنند، بعضی از طرفداران انگلستان نام یحیی را به عنوان وصی باب انتشار دادند، نزدیک بود کارها و زحمات چندین ساله ای را که با پول های زیادی به این پایه رسیده بود از میان بردارند، ما هم مجبور شدیم انشعاب جدیدی درست کنیم و بابی را تبدیل کنیم به بهائی!!

فرقة بهایی

به محض وقوع اختلاف بین این دو نفر میرزا حسینعلی خود را «من یظهره...»^(۱) نامید. اما من چه بگویم از جهالت و بی سوادى «من یظهره...؟! حتی نمی توانست الواحی که آماده می کردیم درست بخواند، اما مع الوصف برای اظهار لحنیه چند کلمه ای را نخود آتش ما می کرد. نوشته ها و الواح ما که سر و ته درستی هم نداشت، با دخل و تصرفات او بی مزه تر و بی معناتر هم می شد، ولی باز مردم متوجه نمی شدند و حق را از باطل تشخیص نمی دادند!

هر کس که در تهران بهایی می شد ما او را یاری و مساعدت می نمودیم، بهترین مبلغین ما بعضی از آخوندهای نادان بودند که به مجرد این که با کسی اختلافی داشتند او را به بابی یا بهایی بودن متهم می کردند، ما نیز از فرصت استفاده می کردیم و آن افراد مورد اتهام قرار گرفته و طرد شده را جذب می کردیم، آنان نیز پناهگاهی غیر از ما نداشتند و به علاوه هر کسی را که می پسندیدیم با وسائل محرمانه بعضی آخوندهای قشری

۱. کسی که خداوند او را ظاهر خواهد کرد - یا ظاهر می کند - وعده ای است که در کتابهای علی محمد

شیرازی به ظهور کسی در آینده داده شده است.

را با او طرف می‌کردیم تا او را به باییت و کفر متهم سازند و ما بلافاصله او را به سوی خود دعوت می‌کردیم و داخل در جمعیت خود می‌نمودیم. این امر بسیار آسان بود و اغلب کسانی که داخل در بهائیت می‌شدند به دلیل ترس از ظلم آنان بود زیرا متهمان هر چند توبه می‌کردند و می‌گفتند: ما در واقع بهایی نیستیم و به دروغ داخل در آنان شده‌ایم، باز از آنها نمی‌پذیرفتند و آنان را تکذیب می‌کردند. ما به این وسیله می‌توانستیم هر مجتهد و عالمی را متهم و بد نام نماییم!!

در این مرحله کار من به پایان رسید^(۱)، گزارشات خود را به دولت روسیه داده بودم و انشعابات جدیدی در دین اسلام ایجاد شده بود. دیگر با آنهاست که در آینده با این دکان^(۲) و آیین جدیدشان چه خواهند کرد!!!

۱. البته دالگورکی مدتها قبل از این مرحله به روسیه بازگشته و به پاس خدماتش، ارتقاء رتبه یافته و به

نماینده مجلس سنا مفتخر شده بود!!!

۲. این هم تأیید دیگری بر اینکه این خاطرات توسط حزب شوم بهایی نوشته شده است.

بخش چهارم

بررسی ارتباط شوم بنیان گذاران گروهک ضالۀ بهائیت

با امپراطوری روسیه تزاری

در این بخش بدون در نظرگرفتن اثری به نام «یادداشتهای کینیاز دالگورکی»، به بررسی ارتباط سیاه سردمداران منحرف حزب بابی بهایی با امپراطوری سلطه گر تزار - در کتابهای فرقه ضالۀ - می پردازیم و خواهیم دید که بدون هیچ نیازی به این یادداشتهای و بحث و جدل پیرامون آن، خودفروختگی این حزب به آن دولت استعماری در بالاترین حد ممکن ثابت می شود و مدارک این ننگ دهها برابر بیش از مقدار مورد نیاز برای اثبات نزد هر قاضی و در هر محکمه‌ای است!!

*

*

*

در سال ۱۳۶۴ هـ ق^(۱) برای جلوگیری از شیوع فتنه فرقه ضالۀ بابت در میان عامۀ مردم و مهار اعضای آن، حکومت مرکزی دستور حبس شدید و بدون تماس با خارج «علی محمد شیرازی» - بنیان گذار فرقه - را در قلعه ماکو و پس از چندی در قلعه چهریق صادر کرد، اما دست‌های پیدا و پنهان هرگز نگذاشت که ارتباط وی با مریدانش قطع شود و حتی فتنه‌های بزرگی توسط آنان برای آزادی «منشأ انحراف» (باب) به وقوع

۱. تقویم تاریخ امر، ص ۲۸. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۲۱۷، تهران.

پیوست.

امیرکبیر صدر اعظم مقتدر ناصرالدین شاه که با نگاه تیز بین خود، دست‌های بیگانه را در این شورش‌ها به خوبی دید با تمام قدرت جلوی دولت‌های بزرگ استعماری ایستاد^(۱) و تا سرکوبی کامل این حرکات از پای ننشست. سپس برای این که چشم فتنه را کور کند و یک بار برای همیشه شورش این حزب سفاک و خون ریز را در نواحی مختلف فرو بنشانند، دستور اعدام سردمدار انحراف یعنی علی محمد شیرازی را صادر^(۲) و در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ هـ ق به انجام رساند^(۳).

ناگفته نماند که بازماندگان زخم خورده این حزب استعماری، به همراه اربابان قدرتمند خود کمر به قتل امیرکبیر و ناصرالدین شاه بستند و سعی در تغییر حکومت داشتند که چون ترور شاه نافرجام ماند، تیرشان به سنگ خورد، اما در مورد امیرکبیر کافی است به این عبارت کتاب «نقطه الکاف» توجه کنیم:

«شیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر^(۴) گرفته و سبب عزل آن شده، یکی همین قتل این سلسله مظلوم بوده»!!!^(۵)

تأمل در این جمله، سؤالات فراوانی را به ذهن می‌آورد، اما سؤالاتی

بی پاسخ!!

مثلاً:

۱. نگاه کنید به اعترافات سفیر روس و انگلیس در مورد برخورد حکومت با این حزب شیعه: انشعاب در

بهائیت، صفحات ۵۹، ۶۲، ۶۶، تهران. نقطه الکاف، صفحات ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۶۶، ۲۶۷.

۲. نبیل زرنندی، ص ۵۳۷ به بعد.

۳. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۴۸.

۴. منظور میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم دولت ناصرالدین شاه است.

۵. نقطه الکاف، ص ۲۳۳.

به راستی چه ارتباطی میان سران این حزب شیعه^(۱) با امپراطوری استعمارگر روسیه برقرار بوده که به خاطر قتل آنها، امپراطور موجبات عزل مقتدرترین صدراعظم دوران قاجار، که خدمات او بر هر ایرانی وطن پرستی مسلم است را فراهم می آورد؟

آیا کشته شدگان تبعه دولت روسیه بودند؟!

آیا از نزدیکان و اقوام امپراطور بودند؟!

آیا چه خدمتی به آن دولت استعماری انجام داده بودند که تا این حد از

آنان حمایت می کند؟!

آیا...؟



در این مختصر سعی شده نمونه های اندکی از حمایت های شرم آور و شوم دولت استعماری روسیه تزاری از سران این حزب ننگین آن هم از کتاب هایی که توسط نویسندگان همین گروهک بهائی نوشته شده و به وسیله انتشارات خودشان به چاپ رسیده، نشان داده شود، اما بررسی بقیه موارد به فرصت دیگر موکول می شود، انشاء الله تعالی.

این بررسی یا در واقع نمایش در دو پرده^(۲) مطرح می شود:

پرده اول:

علی محمد شیرازی - باب - پایه گذار حزب ضاله بابت.

۱. حسینعلی نوری پایه گذار فرقه منحرف بهائیت، علاوه بر این که بارها شیعه را حزب خوانده، (مثلا در کتاب اشراقات، صفحات ۹۰، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ... و دیگر آثارش) و حتی مذهب حقه را، شیعه شیعه گفته (همان، ص ۱۶۰) گروهک ضاله خود را نیز بارها با عنوان حزب مورد خطاب قرار داده است! (همان ص ۱۲).

۲. از واژه پرده استفاده شد، چون در واقع حزب تراشی و مذهب سازی در کشورهای جهان سوم، همچون نمایش خیمه شب بازی است که در پرده های مختلف بر روی صحنه می رود و کارگردانان ماهر استعمارگر. از پشت صحنه و حتی الامکان بدون گذاشتن کمترین رد پائی، بازیگران را با نخ هایی که از دید تماشاگر نامرئی است، به سوی اهداف شوم خود هدایت می کنند.

۸۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

پرده دوم:

حسینعلی ثوری - بهاء ا... - بنیان گذار حزب شنیعه بهائیت.

نمایش

پرده اول

علی محمد شیرازی - باب - :

پایه گذار حزب ضالۀ بایبک

صحنه اول:

اعدام علی محمد شیرازی

موضوع نمایش:

نقاشی از جسد باب!

پس از آن که علی محمد باب توسط دولت ایران در تبریز تیرباران گردید، نمایش عجیبی از سوی نماینده تزار در این شهر، یعنی کنسول روس در تبریز بر روی صحنه رفت که در عین ناباوری مهر تأیید بی مانندی بر صحت تصمیم و اقدام قاطع دولت ایران، - خاصه امیرکبیر- در اعدام باب بود.

اقدام کنسول روسیه در پایتخت دوم ایران^(۱) به قدری شگفت‌انگیز است که تا امروز هم ذهن محققانی را به خود مشغول کرده و هر یک در آثارشان کوشیده‌اند زوایای تاریک این واقعه را مورد کنکاش قرار دهند تا شاید پاسخ برخی از سؤالات را بیابند.

هرچند این معما قابل حل نیست!

پس از اعدام باب و محمد علی زنوزی^(۲)، جسد آن دو از میدانی که در آن تیرباران شدند به کنار خندق شهر منتقل می‌شود و عده‌ای از

۱. در سلسله قاجار، تبریز مقر حکومت ولیعهد دولت ایران و به منزله پایتخت دوم بوده است.

۲. از عناصر اولیه بابی که همراه باب اعدام شد.

سربازان دولتی برای محافظت و مراقبت معین می‌گردند^(۱) تا به مرور حیوانات وحشی آنها را بخورند و کسی اجسادشان را نذرد.

شاید هدف حکومت از این اقدام، جلوگیری از ساخت زیارتگاهی برای این حزب منحرف بود، زیرا چنین محلی می‌توانست موجب ترویج بیشتر آنان گردد.

خورده شدن جسد باب توسط حیوانات وحشی از مسائل مسلمی است که در تمام تواریخ رسمی آن زمان آمده و حتی منشی وقت سفارت فرانسه در ایران «کنت دوگو بینو»^(۲) که به قول شوقی^(۳) «سیاستمداری معروف و صاحب قلم است»^(۴) نیز بر آن صحنه نهاده است.

نیکلا در این مورد می‌نویسد:

«مسیو دوگو بینو با ناسخ التواریخ و روضة الصفا و مرآت البلدان و به طور خلاصه با تمام مورخین رسمی موافق است که پس از اجرای قتل، جسد باب را در خندق شهر انداختند و طعمه گرگ‌ها شد»^(۵).

در چنین وضعیتی که جسد تیرباران شده در بیرون شهر بر روی زمین افتاده و سربازان حکومتی به نگهبانی از آن مشغولند و گرگ‌های گرسنه هم آماده حمله می‌باشند، ناگهان سر و کله یک نقاش برای نقاشی از جسد پیدا می‌شود!

بدیهی است که ماموران نخواهند گذاشت وی حتی به اجساد نزدیک شود، تا چه رسد به این که بتواند شکل آن را رسم نماید!

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۴۹.

۲. Conte de Gobineau

۳. امام دوم فرقة ضاله بهائیت.

۴. قرن بدیع، شوقی، قسمت اول، ص ۳۴۰، چاپ سنگی.

۵. مذاهب ملل متمدنه ص ۴۰۸.

هرچه باشد آن‌ها مراقبند گرگ‌ها وظیفه خود را انجام دهند، اما کارگردان ماهر نمایش، فکر این جا را هم کرده است!

نقاش برای این که کوچکترین مزاحمتی از سوی سربازان برایش پیش نیاید، و بتواند به راحتی و با کمال آرامش به کارش پردازد و تصویر دقیقی از جنازه رسم نماید، به تنهایی اقدام به چنین عمل جسورانه‌ای نکرده، بلکه وی در رکاب نماینده خاص تزار در تبریز، یعنی:

«جناب کنسول» برای انجام چنین کار عجیبی آمده است!!

بدون کوچکترین توضیحی روشن است که آمدن کنسول، تمام درهای بسته را می‌گشاید و موانع را بر طرف می‌کند، به طوری که نگهبانان مزاحم نه تنها از نزدیک شدن نقاش به جسد جلوگیری نمی‌کنند، که با احترام تمام به خدمت برخاسته، هر امری که بفرمایند بدون تأمل و با کمال میل انجام می‌دهند:

از عقب و جلو کردن و برگرداندن اجساد و ممانعت از سرو صدا و سنگ اندازی مردم و کودکان گرفته تا ترتیب دادن چای و قلیان برای جناب کنسول و نقاش همراهش!!!

ناگفته نماند که نظر نگارنده نیز برخوردار شده شدن جسد توسط گرگ‌هاست، اما طبق روال کتاب، مطلب را از کتب غیر مسلمانان پی می‌گیریم، هرچند که دوگوبینو نیز غیر مسلمان است!!

بررسی موضوع نقاشی از جسد باب توسط عمال روسیه در کتب ضاله

۱- نیل زرنندی در تاریخ خود می نویسد:

«صبح روز بعد از شهادت، قونسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت... آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود».^(۱)

۲- عباس-امام دوم فرقه منحرف بهائیت- این موضوع را چنین آورده است:

«بعد آن دو جسم را از میدان به خارج شهر، به کنار خندق نقل نمودند و آن شب در کنار خندق ماند».

روز ثانی قونسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را به وضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت».^(۲)

۳- دکتر عطاء الله ندیمی در کتابی که در راستای «طرح ازدیاد معارف امری از طریق مکاتبه لجنة ملی نشر معارف امری» نوشته، در درس چهارم که تیتراژ آن: شهادت!! حضرت اعلی!! است، می نویسد:

«صبح روز بعد قونسول روس با شخصی نقاش در محل حاضر شده و نقش اجساد را به همان ترتیب که در کنار خندق افتاده بود، کشید».^(۳)

این سه نفر مطلب را تا همین اندازه نقل کرده اند ولی دو نفر دیگر پرده را بیشتر بالا زده اند:

۱. تلخیص تاریخ نیل زرنندی، ص ۵۴۹.

۲. مقاله شخصی سیاح، چاپ سربس، ص ۲۶ و چاپ سنگی، ص ۴۹.

۳. تاریخ امر...، ص ۴۱.

۴- محمد علی فیضی در کتابی که به عنوان زندگی نامه علی محمد شیرازی نوشته آورده است:

«صبح روز بعد قنصل روس در تبریز به اتفاق نقاش قونسولخانه به کنار خندق رفته، تصویر آن دو جسد را به همان شکل و وضعی که بر روی زمین مطروح بود ترسیم نموده با خود بردند»^(۱).

۵- وی در کتاب دیگری که در مورد محل دروغینی که بهائیان به عنوان مقبره باب در کشور صهیونیستی اسرائیل ساخته‌اند!! نوشته نیز، حادثه را دقیقاً به همین شکل آورده است:

«صبح روز بعد قونسول روس در تبریز به اتفاق نقاش قونسولخانه به کنار خندق رفته، تصویر آن دو جسد را به همان شکل و وضعی که بر روی زمین مطروح بود ترسیم نموده، با خود بردند»^(۲).

مطلب جدیدی که در این نوشته، علاوه بر سه متن اول وجود داشت این است که این فرد، یک نقاش معمولی نبوده که با مختصر پول و اجرتی برای این کار استخدام شده باشد، بلکه یک کارمند و یک عضو رسمی کنسولخانه است که قاعدتاً اهل کشور روسیه هم هست!

در اعتراف بعدی تعداد سربازان محافظ ۴۰ نفر ذکر گردیده است:

۶- شوقی ربانی - امام دوم گروهک ضاله - می‌نویسد:

«در همان روز هنگام غروب آفتاب جسد مطهر حضرت اعلیٰ!! و جناب انیس^(۳) را که اجزاء آن به یکدیگر ممزوج و آمیخته شده بودند، از میدان سربازخانه به خارج شهر، کنار

۱. حضرت نقطه اولی!! ص ۳۴۷.

۲. مقام اعلیٰ یا ملکه کربل، ص ۳۲.

۳. همان محمد علی زنوزی است.

خندق منتقل نمودند و چهار دسته محافظ، هریک مرکب از ده سرباز به مراقبت گماشتند.

صبح روز بعد، قونسول روس در تبریز با یک نقاش در محل حاضر شده و نقش اجساد را به همان وضع که در کنار خندق افکنده شده بودند، برداشت^(۱).

تا اینجا شش اعتراف از کتاب‌های حزب منحرف بهائیت بر این امر ذکر شد، اما یک اعتراف دیگر باقی مانده که علاوه بر اینکه پرده را بیشتر بالا می‌زند و حقایق دیگری را روشن می‌کند، به یکی دو سؤال بسیار اساسی پاسخ می‌دهد:

۷- عبدالحسین آیتی تفتی^(۲) در کتاب مفصلی که در تاریخ این حزب شنیعه نگاشته است، پس از آوردن وضعیت بدن علی محمد باب بعد از تیر باران و زخم‌هایش می‌نویسد:

«و قونسول روس اظهار افسوس نموده، رقت آورده بود و گریه کرده!!... و مأمورین آن دو جسد مظلوم! را از دار به زیر آورده، و حشیانه و ظالمانه به کنار خندق کشیدند و یک دهه سرباز بر آن گماشتند... و در همان روز قونسول روس به کنار خندق رفته، نقشه‌ئی از هیکل باب برداشته، به دربار روسیه فرستاد!!!»^(۳)

سوالات اساسی که در این نقل پاسخ داده شده عبارتند از این که:

این نقاشی به سفارش چه کسی کشیده شده؟

۱. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۲۵۷، به بخش اسناد سیاه، سند شماره ۲ مراجعه شود.

۲. وی بعدها به آغوش اسلام بازگشت و کتاب‌های بسیار مفید و رسواکننده‌ای در رد فرقه ضاله و بیان انحرافات آنان نوشت. او حتی شهرتش را نیز به آیتی تغییر داد تا نشانی از زمان انحرافش با وی همراه نباشد! بزرگترین کتابش در این مورد، «کشف الحیل»، در سه جلد است.

۳. الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه، ج ۱ ص ۲۴۸.

این تصویر برای چه کسی کشیده شده؟
این نقاشی به کجا فرستاده شد و از کجا سر در آورد؟

اما سوالات بی پاسخ:

- ۱- شخص منحرفی چون علی محمد باب برای امپراطوری کبیر روسیه چه ارزشی داشته که از جنازه اش تصویر برداری می شود؟
- ۲- آیا دولت روسیه از هر قاتل و جانی و مفسدی که در ایران اعدام می شد، تصویر تهیه می کرده است؟
- ۳- آیا علی محمد شیرازی تابعیت دولت روسیه را داشته و روسی بوده؟!؟
- ۴- اوچه خدمت ارزنده ای به این دولت استعماری انجام داده که ارزش آن را دارد که چنین اقدامی - که حتی حساسیت نسل های بعدی ما را نیز بر می انگیزد - برایش انجام شود؟
- ۵- چرا کنسول خطر می کند و در مقابل سربازانی که تا ۴۰ نفر گفته شده و قاعدتا عده ای از مردم که آن جا حاضر بوده اند، خود را مخالف فرمان حکومت مرکزی نشان می دهد؟
- آیا حکومت روسیه نمی ترسد که چنین کاری موجب اختلاف میان دو کشور شود؟
- ۶- چه چیزی گریه کنسول روس را در آورده؟ آیا کنسول با علی محمد شیرازی فامیل بوده؟
- ۷- آیا جناب کنسول حاضر بود بر جنایات حمله و حشیانه روسیه و قتل عام مردم ایران که چندی پیش از آن در جنگ های تحمیلی روسیه بر کشورمان روی داده بود و صفحات تاریخ به ندرت جنایاتی به آن شدت به خود دیده است، نیز بگرید؟
- ۸- آیا کنسول روس بابی شده بود؟
- ۹- آیا کنسول مسلمان بود و بر اختلاف مسلمین می گریست؟
- ۱۰- آیا این اقدام یک کج دهنی به دولت مرکزی ایران، و شاید حتی

بالا تر از آن، یک اولتیماتوم محسوب نمی شود؟

۱۱- دربار امپراطور روسیه عکس باب را برای چه می خواستند؟ آیا می خواستند خود را با آن تبرک نمایند؟

۱۲- آیا امپراطور روسیه مسلمان بود و می خواست به باب گرایش پیدا کند؟ ۱۳- آیا؟؟؟

شاید برای این سؤالات و سؤالات بی پاسخ دیگری که می توان مطرح کرد، فقط یک جواب وجود داشته باشد و آن این که:

جناب تزار «الکساندر نیکلایویچ» می خواستند کسی را که با به راه انداختن اختلاف و شورش های داخلی موجب ضعف شدید و مشغول شدن حکومت ایران گردید را زیارت! و به او عرض ادب کند، اکنون که خودش نیست، حداقل به جسدش.

و تصویر جسدش به عنوان یک سرباز خادم به دولت روسیه!! به یادگار در موزه برای عرض ارادت نسل های بعدی، نگهداری شود!!

صحنه دوم:

تجلیل از خدمات علی محمد باب!!

موضوع نمایش:

درام و نمایشنامه باب!!

موضوع بسیار عجیب و پیچیده‌ای که اطلاع ما در مورد آن تقریباً صفر و فقط محدود به خبر وقوع آن است، این است که:

نمایشنامه نویسی روسی، نمایشی از نوع درام، از زندگی علی محمد شیرازی می‌نویسد و در روسیه منتشر می‌کند!!

منبع محدود ما هم یکی از کتاب‌های گروهک بهائی است که به عنوان تاریخ روز شمار نوشته شده، - هرچند دقت لازم را ندارد و اشتباهات متعددی در زمان و تاریخ‌های آن راه یافته است - و لذا توضیح خاصی راجع به مطالب ذکر شده در آن وجود ندارد.

اشراق خاوری در این کتاب در وقایع سال ۱۹۰۴ - ۱۹۰۳ میلادی برابر سال ۱۳۲۱ - ۱۳۲۰ هـ ق می‌نویسد:

«۲۰- انتشار درام و نمایشنامه باب به وسیله

«ایزابلا گروسکی» در روسیه (لنین گراد).

۲۱- اطلاع یافتن کنت تولستوی نویسنده مشهور روسیه از امر

مبارک به واسطه مطالعه درام باب در سن ۷۵ سالگی^(۱)».

درام به معنای نمایش غم انگیزی است که معمولاً به مرگ هنر پیشه

اول نمایش منجر می شود.

متأسفانه تاکنون منبع دیگری در این مورد به دست ما نرسیده و

مطلب دیگری راجع به این نمایشنامه نمی دانیم!

سوالات بی پاسخ:

۱- متن این نمایشنامه بر اساس چه منابعی نوشته شده است؟

و اطلاعات آن چه قدر به دور از غرض ورزی بوده است؟

۲- در این درام برای علی محمد شیرازی چه شخصیتی ترسیم شده؟

یک قهرمان؟

یک منجی؟

یک رهبر دینی؟

یک...؟؟

۳- چه شخصیتی برای مسلمانان و ایرانیان ترسیم شده؟

۴- نویسنده و خط دهندگان وی چه اهدافی را از نوشتن و انتشار این

درام تعقیب می کرده‌اند؟

۵- آیا این درام در چه شهرهایی بر روی پرده رفته؟

چه تعداد از مردم به تماشای آن رفته‌اند و...؟

۶- آیا تأثیر آن در جامعه روسیه بررسی شده است؟

۷- نمایشنامه نوشته شده در چه تیراژی به چاپ رسیده است؟

۸- آیا نویسنده آن: «ایزابلاگروسکی» به این حزب منحرف پیوسته

است؟

یا به طور خود جوش و اصلا بدون اطلاع آنان به این نگارش دست

زده؟

۹- این درام چه تاثیری در نویسندگانی مانند تولستوی - و احیانا دیگر

اندیشمندان - داشته است؟

۱۰- آیا...؟؟ (۱)

۱. لازم به تذکر است که نگارنده نمونه دیگری نیز از این دست سراغ دارد - و قاعدتا نمونه‌های دیگری هم

داشته باشد - و آن درامی است که زندگی «قرّة العین» به درخواست «سارابرنارد» توسط نمایشنامه نویس

مشهوری تهیه شده است. قرن بدیع، شوقی افندی، ج ۱ ص ۳۳۸، چاپ سنگی.

پردهٔ دوم

حسینعلی نوری - بهاء لیس :-

بنیانگذار حزب شیعهٔ بهائیت

صحنه اول:

خاندان حسینعلی نوری

موضوع نمایش:

ارتباط این خاندان با دولت روسیه تزاری!

در این پرده نمونه هایی از ارتباط تنگاتنگ و فوق العاده خاندان حسینعلی با دولت و سفارت روسیه تزاری را به اختصار نشان می دهیم:

۱- برادر بزرگتر حسینعلی، به نام حسن، منشی سفارت روسیه و حتی دارای مقام و منزلت شایانی نزد آن دولت بوده است:

«اولین پسری که از صلب میرزا بزرگ^(۱) و رحم آن مخدره^(۲) به وجود آمده، میرزا حسن است که ولد اکبر آن مرحوم است و به موجب بعضی اقوال موثقه این میرزا حسن اخیر منشی سفارت روس شده، در بحبوحه اقتدار روس، مشارالیه منزلتی شایان یافت»^(۳).

۱. میرزا بزرگ نوری، پدر حسینعلی است.

۲. منظور همسر اول میرزا بزرگ است.

۳. الكواكب الدرّیه فی مآثر البهائیه، ج ۱، ص ۲۵۴.

۹۸ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

۲ - شوهرخواهر حسینعلی، یعنی میرزا مجید آهی منشی سفیر روس،
جناب پرنس دالگورکی!!! است:

«میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس:
پرنس دالگورکی سمت منشی گری داشت، آن حضرت را
ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر
بود...» (۱)

۳- شوهر عمه حسینعلی یعنی شوهر خواهر میرزا بزرگ نوری از اتباع
دولت روسیه است!

دختر حسینعلی در این باره می گوید:

«خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع
روس و رفیق قنصل روس در طهران بود...» (۲)

۱. قرن بدیع، چاپ سنگی، ص ۳۱۸، چاپ سربی ص ۳۳. به بخش اسناد سیاه سند شماره ۴ مراجعه شود.
این مطلب در منابع دیگر این فرقه هم آمده است مثلا: بهاء ا... شمس حقیقت، ص ۱۰۱، حضرت بهاء ا...!
ص ۷۸.

۲. تاریخ بلانفیلد، ص ۴۰، به نقل: نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۱۲ و انشعاب در بهائیت، ص ۱۰۸.

سوالات بی پاسخ:

۱- چرا پسر ارشد میرزا بزرگ نوری که از عمال دولت قاجار بوده^(۱) و کتابهای این قوم شوم در مورد مناصب مختلف و مخصوصا وزارت او قلم فرسایی‌ها نموده‌اند - که طبق منابع دیگر صحت ندارد - باید به جای خدمت به وطن و در کنار پدر، به خدمت بیگانگان در آید؟ آیا پدرش نمی‌توانسته او را به شغل مناسبی بگمارد!!؟

۲- چه خدمت بزرگی انجام داده که موجب «منزلت شایان» وی گردیده؟

۳- «منزلت شایان» وی چه بوده و به چه رتبه و مقامی رسیده است؟

۴- چرا باید داماد یکی از حکام دولت علاوه بر فرزندش منشی سفیر - و نه سفارت - یک کشور بیگانه، آن هم کشوری استعماری باشد؟

۵- میرزا مجید چه قدر به دولت روسیه و شخص پرنس دالگورکی نزدیک است که خانه متصل به منزل سفیر، که لابد یک خانه اعیانی به تمام معناست در اختیار او قرار می‌گیرد؟

علی‌الخصوص که این قضیه مربوط به منطقه ییلاقی سفارت روس در زرگنده است که ویلای جناب سفیر در آن جا قرار دارد!!

۶- میرزا مجید چه خدمت شایانی انجام داده که به چنین مقامی نائل آمده؟

۷- آیا با داشتن چنین خانواده‌ای چقدر می‌توان به صداقت پدر این خانواده یعنی میرزا بزرگ نوری در حکومت و خدماتش خوشبین بود؟

۸- اگر مانند چند دهه قبل، بین کشورهای ایران و روسیه جنگی در می‌گرفت، آیا این افراد جانب وطن خود را می‌گرفتند یا کشور ولی

۱. وی منصب پیشکاری و خطاطی داشته است.

به بخش اسناد سیاه، سند شماره ۴ مراجعه شود.

۱۰۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

نعمتشان را؟!

۹- اساساً مگر دولت روسیه دارای افراد فارس زبان - مثلاً در جمهوری تاجیکستان - نبوده که نیازمند منشی ، آن هم در چنین سطح عالی باشد؟

صحنه دوم:

فرار حسینعلی نوری

موضوع نمایش:

اقدامات احتیاطی دولت روسیه

برای نجات حسینعلی از اعدام در زمان باب

پس از گردهمایی ننگین و شرم آور بدشت^(۱) که با توطئه حسینعلی و یارانش، در حضور حدود ۸۰ نفر از اعضای فرقه ضاله باییت، اعلام نسخ دین مبین و برداشته شدن احکام نورانی اسلام گردید، عمال حکومت قاجار، او را به عنوان عنصر و عامل اصلی این حرکت شوم شناسائی و معرفی کردند که موجب صدور حکم دستگیری و فرمان اعدام وی گردید:

«مخالفین و اعداء... به شاه می گفتند: سبب اصلی و باعث واقعی وقایعی که در شاهرود و مازندران اتفاق افتاد، همین شخص بهاء... است. این قدر گفتند تا شاه را وادار کردند حکم صادر نمود که حضرت بهاء...! را دستگیر کنند. می گویند

محمد شاه ... گفت :

... این دفعه تصمیم گرفته‌ام که ایشان را اعدام نمایم»^(۱).

این حکم به دستگیری و چوب خوردن حسینعلی منجر می‌شود.^(۲) گرچه اکثر تواریخ فرقه ضالّه بایه سعی کرده‌اند مطلب را سربسته و در همین حد برگزار نمایند، اما آواره در تاریخ خود پرده از ارتباط تنگاتنگ این مدعی خدایی با دولت استعمارگر روسیه بر می‌دارد:

«و دیگر صدور حکم قتل حضرتش از دربار طهران، ولی از تصادفات غریبه آن که بعد از صدور حکم قتل و قبل از وصول و اجراء، محمد شاه وفات نموده و آن حکم بی اثر مانده بلکه فوت شاه سبب نجات بهاء... از حبس و تضییقات شده، از مازندران به طهران مراجعت فرموده

در وسط این احوال یک وقتی در «درجز» که قریه‌ای از قرای مازندران است تشریف داشته و در آن جا مستخدمین و سرحد داران دولت روس ارادتی شایان به حضرتش یافته، اراده کرده‌اند که آن حضرت را از دست مأمورین ایرانی گرفته و یا فرار داده به روسیه ببرند ولی آن حضرت قبول فرموده، پاسخ داد که کشته شدن به نام بهتر از زیستن به ننگ است و اتکال ما فقط به خدای متعال است!!!

بعد از این مقدمه طولی نکشید که برید از طهران رسید و خبر وفات محمد شاه را رسانید و دریابییگی روس اظهار سرور کرده»^(۳).

عجیب این که نگارنده تا بحال نتوانسته این واقعه را با این تفصیل در

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۳۰۲ و ۳۰۱.

۲. تقویم تاریخ امر، ص ۴۱ و ۴۲، حوادث سال ۱۲۶۵ هـ ق برابر با ۱۲۲۸ هـ ش.

۳. الکواکب الدریه، ج ۱ ص ۲۸۴.

سایر تواریخ این فرقه مزدور بیابد، اما عجیب تر این که این کتاب قبل از چاپ توسط عباس - امام اول فرقه - قرائت و تصحیح شده و چه بسا مطالبی که از آن کاسته یا بر آن افزوده شده است، حال چگونه چنین مطلبی که طشت رسوایی را از بام به زمین می اندازد از آن حذف نشده، جای سؤال است؟

این جاست که باید پذیرفت که این روابط و حمایتها آن قدر زیاد بوده که از دست در رفتن و از پرده بیرون افتادن پاره ای از آنها کاملاً طبیعی است و به قدری تکراری شده که برای جناب عباس افندی کاملاً عادی بوده، پس افشای گوشه هایی از آنها - صد البته آنها که کم رنگ تر و پیش پا افتاده ترند - به هیچ وجه مهم نیست!

علاوه بر اینکه گاه رگه هایی از فخر و مباهات بر این روابط شوم نیز در نوشته های آنان دیده می شود، مانند نقل های با آب و تاب شوقی - امام دوم فرقه - از شرکت مقامات انگلیسی در تشییع جنازه عبدالبهاء - امام اول فرقه - و یا گزارش اعطای مقام «سر» به او که در کتاب های متعدد با حواشی خاصی نقل شده و یا

و از همین جا می توان فهمید که چرا کار برخی از فرقه و حزب سازان به خوبی می گیرد و به اصطلاح بر خر مراد سواز می شوند و کار دیگران نمی گیرد، آری راز این امر فقط و فقط در ارتباط با بیگانگان و میزان توفیق در جلب نظر مساعد و حمایت های آنان است و بس!

نکته ای مهم و تلخ!

مطلب بسیار حائز اهمیتی که از دید صاحب نظران - حداقل اغلب آنها - مخفی مانده، این است که اگر حسینعلی به سرحدات روسیه پناه نمی برد - که تبعاً این فرار بدون اشاره دولت روسیه نبوده! - و دستگیر می شد، بسیار بعید است که اکنون چیزی جز نامی از گروهک مشثوم بابی بهائی

۱۰۴..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

باقی مانده بود!

بنابراین حتی اگر نگوئیم که دولت استعماری روسیه، عامل ایجاد گروهک تروریستی بابی است، بدون هیچ شکی می توان این دشمن قسم خورده را به وجود آورنده این حزب سیاه یعنی فرقه ضاله بهائیت دانست! آیا نجات کسی که حکم قتل وی از سوی حکومت مرکزی صادر شده، امر ساده‌ای است؟

یا ساده انگاشتن آن، ساده لوحانه است!؟

بنابراین شاید نکته مهم‌ترین عامل کتمان این واقعه در کتب این فرقه ضاله باشد!

پس با توجه به این واقعه به راحتی می توان اعلام داشت که:

گروهک ننگین بهائیت، توسط دولت استعماری روسیه به وجود آمده است!!! و این نکته‌ای بسیار مهم و حائز اهمیت و البته تلخ! هم برای ما و هم برای اعضای فرقه ضاله بهائیت!!

سوالات بی پاسخ:

- ۱- حسینعلی نوری چه اقداماتی بر علیه امنیت کشور انجام داده بود که حکم قتل وی به صورت غیابی صادر شد؟
نکند با بیگانگان ارتباط داشته؟ البته این ارتباط را - از نوع سالم - افراد دیگری هم داشته‌اند، مگر اینکه ارتباط او از نوع دیگری باشد؟
- ۲- اگر به راستی کشته شدن را بهتر از زیستن به ننگ می‌دانست، چرا خود را تسلیم دولت نکرد و در همان سرحد باقی ماند تا شاه مرد و مشکل حل شد؟
مگر قصد فرار داشت؟
- ۳- مستخدمین و سرحدداران دولت روس چگونه و به خاطر چه عملی به او «ارادتی شایان» یافته‌اند؟
آیا از او معجزه دیده‌اند؟ یا به تمام ایرانیان «ارادتی شایان» داشتند؟
- ۴- آیا تمام مردم ایران لا اقل مردم نواحی مرزی می‌توانستند آزادانه با مرزداران دولت استعماری روسیه سر و سرّی داشته باشند تا شاید نسبت به آنان هم «ارادتی شایان» بیابند؟
- ۵- آیا صرف ارادت یکی دو مأمور می‌تواند موجب فراری دادن کسی شود که حکم قتلش نه از سوی یک حکومت محلی بلکه از سوی حکومت مرکزی و اول شخص مملکت صادر شده؟
- ۶- اگر فرضاً این عمل واقع می‌شد و مأمورین به دلیل ارادت به حسینعلی بها، او را به روسیه فراری می‌دادند آیا پس از اعتراض ایران، دولت روسیه این مأمورین را توبیخ و تعزیر نمی‌نمود؟
... مگر این که قصد آنان با اطلاع، بلکه با دستور دولت بهیّه روسیه باشد!
- ۷- حسینعلی چه ارتباطی با دریاییگی روس داشته؟ و این ارتباط

۱۰۶..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

چقدر عمیق بوده؟

۸- از اظهار سرور دریاییگی معلوم می شود که او هم به جناب بهاء
«ارادتی شایان» یافته!

ارادت او از کجا پیدا شده؟

۹- آیا می توان پذیرفت که همه این ارتباطات و دوستی ها مسائل بدون
سابقه قبلی و فقط در طول چند روز ایجاد شود؟ مخصوصا رابطه
صمیمانه با یک مقام بیگانه که چندان دون پایه هم نیست!

۱۰-.....؟؟؟

صحنه سوم:

پناهندگی حسینعلی نوری به سفارت روسیه!!

موضوع نمایش:

پرنس دالگورکی باکاپیتولاسیون در خدمت حسینعلی بهاء ا...!!!

در تاریخ ۲۸ شوال ۱۲۳۱ ش، مطابق با ۱۲۸۶ هـ ق^(۱) توسط سه^(۲) یا شش^(۳) نفر از خود فروختگان بابی سوء قصدی به جان ناصرالدین شاه قاجار انجام شد که هرچند به زخمی شدن وی انجامید ولی نافرجام ماند. حتی از مطالعه کتاب‌های عناصر این حزب باطله به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که طرح این ترور توسط حسینعلی نوری و با هماهنگی سفارت روسیه و میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم وقت ریخته شده است!!

این اقدام در واقع کودتائی بود که به علت نافرجام ماندن اولین قدم، یعنی قتل شاه و بالتبع اجرا نشدن مراحل بعدی و مطرح نشدن نیروهای

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۴۶، تقویم تاریخ امر، ص ۵۰.

۲. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۴۶.

۳. بایگانی عمومی انگلیس F.O.60-171 برگ ۳۸۱، به نقل: انشعاب در بهائیت، ص ۶۶.

دیگر و سایر عوامل، ابعاد آن بر ما روشن نیست و متأسفانه تاکنون هم روی آن تحقیق و پژوهش کاملی صورت نگرفته است!

اما شاید بتوان نتیجه گرفت که این مثلث شوم، قصد تغییر حکومت ایران از تشیع به یک حکومت منحرف بابی را داشته‌اند که البته دست نشانده روسیه و شاید مستقیماً تحت الحمایه آن کشور قرار می‌گرفت.

حتی شاید این اقدام در راستای عمل به آرمان یا وصیت «پتر کبیر» امپراطور روسیه مبنی بر لزوم دستیابی این کشور به آب‌های گرم خلیج فارس انجام یافت، که چون در قدم اول ناموفق ماند، پرده‌های دیگر آن بر روی صحنه نرفت!!

اما حتی اگر چنین حدی را برای این کودتا نپذیریم، یا بگوییم در اولین قدم امکان آن وجود نداشت، هر شاهزاده دیگری هم که بر سر کار آورده می‌شد، چیزی جز دست نشانده و آلت دست و مجری اوامر رهبر گروهک بابی یعنی حسینعلی نوری نبود!

این بررسی را با سیر در منابع دیگری که طرح آن‌ها در اینجا لازم نیست به فرصت دیگر موکول می‌کنیم و به اصل بحث می‌پردازیم و چون در متون ارائه شده این مطالب به روشنی بیان شده، بدون مقدمه به نقل عبارات پرداخته می‌شود.

بررسی منابع حزب مزدور باب و بها

در موضوع سوء قصد به ناصرالدین شاه قاجار

- ۱- حادثه را از تاریخ نیل زرندی که گفته‌های شخص حسینعلی است، کمی قبل از سوء قصد به شاه شروع می‌کنیم:
- امیرکبیر به حسینعلی به شدت ظنین شده که در شورش‌ها - و جنگ

هایی که این فرقه مزدور به وجود آورده و در آنها هزاران نفر به خاک و خون کشیده شده‌اند و امنیت کشور به خطر افتاده - نقش اساسی را او بر عهده دارد، ولی شاید تا آن زمان هنوز نتوانسته نقش مهم و حیاتی و استراتژیک او را در کارگردانی این فتنه‌ها شناسائی کند و وی را فقط به عنوان یکی از عوامل شناخته - گفته‌های بعدی حسینعلی مؤید این احتمال است - یا این که فشارهای بیگانه موجب جلوگیری از قاطعیت امیر در این مورد است، زیرا علی محمد باب به تازگی اعدام شده و دولت روسیه نمی‌خواهد بزرگترین عامل و رئیس تشکیلات خود در ایران - حسینعلی نوری - هم به همان سرنوشت دچار شود.

گفته‌های صدر اعظم به حسینعلی که توسط خود او نقل شده، مؤید این مطلب است، نبیل از قول وی می‌نویسد:

«امیر نظام یک روز ما را به منزل خود دعوت کرد و با نهایت احترام از ما پذیرائی نمود و گفت: سبب ملاقات شما این بود که اکنون می‌گویم: من به یقین مبین می‌دانم که اگر مساعدت و تدبیر و اقدامات مهمه شخص شما نبود، هرگز ملاحسین و یارانش که از جنگ جویی به وجه اطلاعی نداشتند نمی‌توانستند مدت هفت ماه در مقابل اردوی شاهنشاهی پایداری نمایند. من از مهارت و زبردستی شخص شما که این گونه دستورات عجیبه می‌دهید بسیار متعجبم....»^(۱)

این عبارت برای ما سوالات بسیار ایجاد می‌کند:

کسی را که صدر اعظم «به یقین مبین» می‌داند که بدون مساعدت و اقدامات مهمه او شورش قلعه طبرسی به چنین مرحله‌ای نمی‌رسید که چند هزار نفر در آن کشته شوند و هفت ماه به طول انجامد، آن هم توسط

۱۱۰ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

کسانی که «از جنگ جویی به هیچ وجه اطلاعی نداشتند»، آیا این فرد خائن را دستگیر و اعدام می کنند یا در منزل صدر اعظم «با نهایت احترام» از او پذیرائی می شود؟؟؟

در مورد کشته های قلعه طبرسی کافیت به گزارش سفارت انگلستان به وزارت خارجه آن کشور توجه کنیم:

«در مازندران ۵۷۵ بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل

سه، چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند»^(۱).

این ۵۷۵ بابی قاتل و سفاک که توانسته اند «سه، چهار هزار نفر از» قوای آموزش دیده دولت ایران که با توپ و تفنگ آنها را محاصره کرده بودند از بین ببرند، (طبق اعتراف وابسته نظامی سفارت انگلستان) مثنی افراد جنگ ندیده بوده اند «که از جنگ جویی به هیچ وجه اطلاعی نداشتند».

آیا چنین مطلبی به راستی یک معما نیست؟

و آیا تحقق چنین امری در عالم واقع امکان پذیر است؟ و اگر باشد،

احتمال وقوع آن چقدر و چند درصد خواهد بود؟

نیم درصد؟

یک درصد؟

می بینیم که حلّ این معما بدون در نظر گرفتن حمایت و پشتیبانی بیگانگان به هیچ وجه امکان پذیر نمی باشد و هر عاقلی می داند که چنین امری هرگز از یک عده ملاً و کشاورز و پیشه ور و کاسب ساده ساخته نیست که در مقابل ارتش کشوری بایستند و در پایان جنگ هم تعداد کشته های ارتش مجهز دولتی بالغ بر پنج تا هفت برابر آنها باشد! اکنون امیرکبیر عامل شوم این جنایات و واسطه حمایت بیگانگان از

فتنه‌ای چنین عظیم را یافته است، کسی که استراتژیست و کارگردان اصلی است که با «مساعدت و تدبیر و اقدامات مهمه شخص» او یعنی با نقشه و طراحی و «مهارت و زبردستی» او این شورش رقم خورده است و او کسی نیست جز حسینعلی نوری!!!

سؤال اساسی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا بر اساس منطق حکومتی صدر اعظم توانمند و سیاستمداری چون میرزا تقی خان که به هیچ وجه اهل گذشت و اهمال و تساهل و پای بر حق نهادن نیست، آن هم در چنین مورد خاصی که فردی - حداقل - متهم به دست داشتن در خون هزاران نفر باشد، آیا حکم این شخص دستگیری و محاکمه و اعدام است یا پذیرائی «با نهایت احترام»؟؟

آیا چنین جرم عظیمی که بر علیه مصالح مملکتی و کیان تشیع انجام یافته و خدمتی بی حد و مرز به اجانب بوده، از هیچ حکومتی قابل اغماض است که از سوی امیر نظام از آن چشم پوشی شود؟

شاید تذکر این نکته لازم نباشد که امیر هم مانند هر مسلمان دیگری می‌دانست که حسینعلی نوری از نظر شرع مقدس اسلام مرتد و واجب القتل است ولی با این وجود باز هم اقدامی صورت نمی‌دهد، چرا؟

برای توجیه عملکرد امیر فقط و فقط یک احتمال باقی می‌ماند و آن فشار قدرت خارجی است و بس!

فقط کافی است بداینم که صدر اعظم مقتدر ما - آن هم در اوج زمان اقتدارش - که قاعدتا در دل آرزوی سپرده شدن حسینعلی به چوبه دار را داشت، متأسفانه حداکثر کاری که توانست انجام دهد این بود که وی را به کربلا تبعید نماید!!

به راستی آیا زنده نگهداشتن چنین فرد استراتژیست مرتبط با بیگانه‌ای که در هر زمان می‌تواند فتنه و شورش برپا کند و ماهها و شاید سالها دولت و سپاه را مشغول کند و امنیت کشور را به خطر بیندازد - جدا

از حکم شرعی وجوب قتل مرتد - چقدر به صلاح ملک و مملکت بوده و
امیر با چه توجیهی از آن غفلت نموده است؟

اگر این جریان کافی نیست تا میزان فشار شوم خارجی و دست پنهان
حمایت بیگانه را از این عنصر خود فروخته حس کنیم و ردّ پشتیبانی
بزرگترین دشمن خارجی را از اصلی‌ترین مهره نفوذیش در ایران به عیان
بینیم، صحنه‌های بعدی این امکان را به وجود خواهند آورد و جای هیچ
شکی باقی نخواهند گذاشت.

برگردیم به اصل داستان:

چند ماه پس از تبعید حسینعلی، در اثر توطئه‌های مختلف داخلی و
خارجی، امیرکبیر به قتل می‌رسد و میرزا آقاخان نوری ملقب به اعتماد
الدوله به صدارت عظمی برگزیده می‌شود.

این دو هم ولایتی به خوبی یکدیگر را می‌شناختند و می‌دانستند که
هر دو عنصر بیگانه‌اند، از این روی از اولین اقدامات صدر اعظم جدید که
شاید به اشاره دولت بهیئه روسیه^(۱) و برای جلب رضایت تزار صورت
گرفت، بازگرداندن حسینعلی به تهران است.

البته در مورد میرزا آقاخان، نگارنده چندان با تواریخ فرقه ضاله موافق
نیست و او را بیشتر عنصری انگلیسی می‌داند، هرچند برای حفظ مقام
صدر اعظمی در جلب نظر امپراطوری روسیه نیز بسیار کوشیده است.

اما با توجه به روش این کتاب - چنانچه در مقدمه اشاره رفت - که
بررسی موضوع از درون کتب حزب منحرف بابی بهائی است، کاری به
منابع دیگر نداشته و داستان را از درون کتب آنها پی می‌گیریم، ضمن
اینکه تأکید می‌شود که موضوع ارتباط میرزا آقاخان با حسینعلی جای
تحقیق بیشتر دارد!

۱. لقبی است که از قلم حسینعلی نوری به آن امپراطوری عظیم‌الشان!! اعطا شده است: الکواکب الدریه،

نبیل زرنندی در این مورد می‌نویسد:

«در آغاز جلوس خود (میرزا آقا خان) تصمیم گرفت که بین دولت و حضرت بهاء...!!! را که رئیس با بیان بودند آشتی و التیام دهد، لذا نامه به حضرت بهاء...! نگاشت و حضرتش را به تهران دعوت کرد»^(۱).

اما کواکب الدریه پرده را بالاتر زده و نشان می‌دهد که روابط این دو نفر بسیار صمیمانه بوده است:

«و شاید سابقه دوستی آن حضرت! با صدر اعظم نوری و روابط هم وطنی بیشتر آن حضرت! را بر عزم مراجعت تصمیم داد و حتی بعضی را این تصور است که میرزا آقاخان صدر اعظم بشارت قتل امیرکبیر و صدارت خویش را به وسائل خفیه به آن حضرت! داده و مراجعت ایشان را تقاضا نموده»^(۲).

این عبارت چنان واضح و روشن است که نیازی به هیچ توضیحی ندارد، علی‌الخصوص دقت و تأمل در کلمه «وسائل خفیه» که نشان دهنده ارتباط تنگاتنگ و پنهان این دو نفر عنصر خود فروخته با یکدیگر دارد، که برقراری آن ارتباط هم قاعدتا بدون کمک بیگانه امکان‌پذیر نخواهد بود.

به هر حال حسینعلی به تهران آمد و صحنه‌های بعدی اسرار دیگری را بر ملا ساخت که در کتاب‌های فرقه گمراه بهائیت حتی بعد از تغییر و حذف و تلخیص، باز هم به اندازه کافی روشن و رسواکننده است.

نبیل ادامه می‌دهد:

«...پس از وصول نامه عازم پایتخت گردیده و در ماه رجب

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۴۴

۲. الكواکب الدریه فی مآثر البهائیه، ج ۱، ص ۳۰۵

۱۱۴..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

وارد تهران شدند. میرزا آقاخان برادر خود جعفر قلی خان را مخصوصا به پیش باز حضرت بهاء ا...! فرستاد و تبریک ورود تقدیم نمود.

حضرت بهاء ا...! پس از ورود به تهران، یک ماه تمام در منزل برادر وزیر اعظم مهمان بودند. صدر اعظم جعفر قلی خان برادر خود را مأمور پذیرائی آن حضرت! نموده بود. پیوسته اعیان شهر و بزرگان دربار به ملاقات حضرتش! شتافته، پس از یک ماه حضرت بهاء ا...! به شمران انتقال فرمودند»^(۱).

عجبا!! چرا نزدیک شدن به اعضای گروهک ضاله بابی و علی الخصوص رئیس آنان - آن هم بعد از آن همه شورش و فتنه و کشتار و خشونت - آن قدر برای جناب صدر اعظم اهمیت داشته که برادرش مأمور استقبال از این مرتد واجب القتل می شود و از سوی صدر اعظم تبریک ورود برایش فرستاده می شود و جعفر قلی خان به دستور برادرش یک ماه تمام به پذیرائی از وی در منزل خود می پردازد؟

شگفتا! کسی که در زمان امیرکبیر و حتی در دوران میرزا آقاسی، مدتی در فرار و زمانی در تبعید بوده و حتی از سوی شاه سابق حکم قتلش صادر شده، اکنون در کمال آزادی مهمان صدر اعظم است! او بر بالای مجلس می نشیند و «اعیان شهر و بزرگان دربار» با شور و اشتیاق به ملاقاتش می شتابند!!

اما در جلسات وی با اعیان و درباریان چه مذاکراتی صورت می گیرد و چه نقشه هایی ریخته می شود؟

بزودی خواهیم دید!

حسینعلی در این خانه ملاقاتی بسیار خاص نیز دارد:

دیدار با فردی به نام شیخ علی ترشیزی، معروف به عظیم که به زودی در رأس عده‌ای دست به ترور ناصرالدین شاه می‌زند، و عجیب است که این مطلب - هرچند به صورت دیگر- در این کتاب مطرح شده :

«... جناب عظیم در این اثناء با حضرت بهاء...! ملاقات نمود... در ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که مدتها بود در فکر خود پرورش می‌داد به حضور مبارک! عرض کرد...»^(۱)

اگر چه مؤلف یا مصحح این کتاب آورده که حسینعلی با این تصمیم مخالفت کرد، اما اولاً انجام این سوء قصد نشان دهنده موافقت اوست، زیرا وی «رئیس بایان»^(۲) است و وقایع بعدی هم نشان می‌دهد که مانند فتنه‌ها و شورش‌های قبل، طراح و استراتژیست اصلی، اوست! و ثانیاً اگر بپذیریم که حسینعلی، عظیم را وادار به این کار نکرده یا حتی اگر واقعا پیشنهاد از ناحیه عظیم بوده، و حسینعلی وی را بر حذر داشته، حداقل انتظاری که از رئیس این حزب خود فروخته می‌رود این است که چنین جریان و توطئه مهمی را به صدر اعظمی که مدتی است مهمان اوست و با یکدیگر چنین روابط نزدیکی دارند، اطلاع دهد تا وی احتیاطات لازمه را به عمل آورد و حداقل از کشته شدن بابی‌ها و پناه بردن حسینعلی به سفارت جلوگیری شود، اگر چه این خبر دادن به صدر اعظم، به تنبیه و حبس عظیم یا حتی قتل او بینجامد.

ماجرای این کتاب پی می‌گیریم:

«حضرت بهاء...! به لواسان تشریف بردند و در قریه آفچه که از مستملکات جناب وزیر بود توقف نمودند. جعفر قلی خان همچنان در مهمان داری پایدار بود.

۱. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۵

۲. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۴

در لواسان به حضرت بهاء ا...! خبر رسید که دو نفر از بایبان سبک مغز قصد حیات شاه نمودند و در وقتی که شاه با اردوی خود به شمیران عازم بودند آن دو جوان نادان به شاه حمله بردند ...

این عمل زشت که در آخر شوال ۱۲۶۸ هجری ...»^(۱).

از ماه رجب که حسینعلی وارد تهران شده تا ۲۸ شوال^(۲) که ترور نافرجام شاه انجام می‌پذیرد، حداقل سه ماه است که وی در تهران مهمان خاص صدراعظم است!

اینجاست که مطلب از حد تعجب گذشته و حتی سوء ظن دیگران را نیز بر می‌انگیزد - بعدا اشاره خواهد شد - که چرا این مرتد هر جا که می‌رود - تهران و شمیران و لواسان - مهمان میرزا آقا خان است و برادرش «همچنان در مهمانداری پایدار»؟!

چه سر و سرّی بین آن هاست؟

آیا صدر اعظم بابی شده یا مشغول هدایت رئیس حزب بابی است؟
آیا رفت و آمد اعیان و درباریان نیز برای هدایت حسینعلی است؟
آیا...؟؟

اما ادامه ماجرا در همان منبع:

«جعفر قلی خان که در شمیران بود این واقعه را به حضرت بهاء ا...! پیغام داد و به حضرتش نگاشت که مادر شاه از این واقعه سرتا پا آتش گرفته و در نزد امرای دربار حضرتت! را به همراهی میرزا آقاخان صدر اعظم محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده است. صلاح آن است که مدتی در

۱. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۵ و ۶۴۶.

۲. تقویم تاریخ امر، ص ۵۰.

محلّی مخفی به سر برید تا ...»^(۱)

برخی منابع حتی صریحا نوشته‌اند که صدر اعظم شخصا این پیغام را برای او فرستاد.^(۲)

می‌بینیم که شاه در شمیران مورد سوء قصد واقع گردیده یعنی در همان ناحیه‌ای که تا چند روز قبل حسینعلی نیز در آن جا مهمان صدر اعظم بوده و چندان فاصله‌ای با سکونت گاه فعلی وی - افچه - نیز ندارد، ولی از این عجیب‌تر آن که دست بر قضا جعفر قلی خان در زمان ترور شاه دقیقا در همان ناحیه تیراندازی قرار دارد و فی الفور واقعه را به «رئیس بایان» خبر می‌دهد!

آیا او برای همین منظور به آنجا فرستاده شده بود که فوراً خبر موفقیت را برساند - که از بد حادثه چنین نمی‌شود -؟

اما سوء ظن مادر شاه به حسینعلی و میرزا آقا خان به هیچ وجه تعجب آور نیست، زیرا با توجه به ترور شاه توسط چند بابی که از قضا رئیسشان ماه‌هاست مهمان صدر اعظم و رفیق گرمابه و گلستان اوست، هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند به نتیجه‌ای غیر از این برسد که این دو نفر «محرک اصلی و قاتل حقیقی» هستند! مخصوصا توجه به این که این تیراندازی مدت کوتاهی پس از بازگشت حسینعلی به ایران انجام شده است و علی‌الخصوص وقتی دیدار یا دیدارهای!! رهبر تیم ترور یعنی «عظیم» را با حسینعلی به موارد فوق ضمیمه کنیم، چاره‌ای نمی‌ماند به جز این که حکم کنیم:

رئیس تروریست‌ها کسی نیست جز آقای: حسینعلی نوری!!!

جالب این که این حکم در نظر امام دوم این حزب شنیعه نیز کاملا طبیعی است و جای هیچ تعجیبی هم ندارد:

۱. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۷

۲. حضرت بهاء...!، ص ۷۷، ۷۸، بهاء... شمس حقیقت، ص ۱۰۰ و ۱۰۱

شوقی پس از توضیح مقام و رتبهٔ جدش در رهبری حزب فتنه‌انگیز بابی می‌نویسد:

«... جای تعجب نیست اگر در قضیه رمی شاه و اتفافی بدان اهمیت که به فاصلهٔ قلیل پس از معاودت آن حضرت! به تهران رخ گشود، افکار شاه و دولت و نظرات درباریان و ملت کلاً متوجه ایشان گردید...»

در رأس معاندین و مخالفین، مادر شاه قرار داشت که آتش خشم و غضبش مشتعل گردید و صراحتاً آن هیکل انور اقدس را محرک اصلی و مسئول حقیقی این خطب عظیم معرفی نمود.^(۱)

طبق نوشتهٔ امام فرقهٔ ضاله بهائیت می‌بینیم که اتهام دخالت حسینعلی «در این خطب عظیم» چیزی نیست که فقط از سوی مادر شاه مطرح شده باشد، بلکه حکم محکومیت وی از سوی شاه و دولت و درباریان و حتی عموم ملت هم مطرح بوده است!

مطلب دیگری که شاید در نظر اول چندان مورد توجه واقع نشود، استفاده از کلمهٔ «خطب» در متن امام دوم این گروهک است.

نگارنده ابتدا تصور می‌کرد که این واژه اشتباهاً به جای کلمهٔ «خبط» به کار رفته، اما پس از مراجعه به دو چاپ سربی و سنگی این کتاب و ملاحظهٔ صفحات دیگری که این لغت در آنها به کار رفته^(۲) معلوم شد که اشتباهی در کار نیست و همان کلمهٔ «خطب» صحیح است.

جالب این است که «خطب» به معنای «کار و کار بزرگ»^(۳) است که هیچ معنی منفی و انتقادی از آن بر نمی‌آید در حالی که اگر از واژهٔ «خبط»

۱. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۱ ص ۳۱۶، چاپ سربی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. مثلاً در ص ۱۷ چاپ سربی.

۳. فرهنگ معین، ماده خطب.

استفاده می شد، دارای بار منفی بود!

نبیل سخنان مادر شاه را چنین می نویسد:

«مادر ناصرالدین شاه...دائما گریه می کرد و فریاد می زد و رؤسای دربار را عتاب و خطاب می نمود که: بروید بهاء!...! را به قتل برسانید. محرک اصلی و مسبب واقعی در قضیه پسر بهاء!...! است، سایرین آلت هستند! دشمن حقیقی پسر اوست، تا او را نکشید قلب من آرام نمی گیرد و مملکت هم آرام نمی شود»^(۱).

روشن است که وقتی یک زن در گوشه دربار چنین مطلبی را درک کند، درباریان و سیاستمداران باید خیلی بیشتر مطلع باشند و مدارک متعددی بر علیه او موجود باشد!

خوب در چنین شرایطی متهم اصلی حادثه چه باید بکند و به کجا پناه برد؟ حتی صدراعظم هم متهم است، آن هم نه یک متهم معمولی، بلکه متهم ردیف اول یا دوم! بنابراین از دست او هم کاری ساخته نیست. به او پیشنهاد فرار شده، اما به کجا؟

اگر گرفتار شد چگونه نجات خواهد یافت؟

شاید این بار قبل از آن که دولت روس دست به کار بشود کشته شود
و...

طبیعی است که وی تمامی احتمالات را بررسی کرده البته نه به تنهایی بلکه قاعدتا با همفکری و مشورت با سفیر دولت تزار! و این جا بود که این عنصر خود فروخته دیگر هیچ جای امنی جز آغوش گرم امپراطوری بهیّه روسیه!! برای خود نیافت!
یا به عبارت دیگر، آن روز را روز مبادا دید و ناگزیر شد آخرین پرده

را نیز بالا بزند و به سفارتخانه دشمن پناه ببرد!
ناگفته نماند که تواریخ فرقه ضاله خواسته‌اند داستان را به صورتی در
آورند که انگشت اتهام کمتری به سوی رهبر تروریستشان نشانه رود، اما
خواهیم دید که مطلب بزرگتر از آن است که قابل توجیه باشد.
نبیل می‌نویسد:

«حضرت بهاء ا...! پیشنهاد جعفرقلی را پذیرفتند و روز دیگر
سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند. در بین راه! به
سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسید! میرزا
مجید، منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و
پذیرائی نمود»^(۱).

قبل از بررسی این نقل، لازم است متن کتاب امام دوم فرقه منحرف
بهایبی هم آورده شود تا با مقایسه به توضیح آن پردازیم:

«روز بعد با نهایت سکون و وقار به جانب اردوی پادشاهی که
در آن اوان در نیاوران از محال شمیران مستقر بود رهسپار
گردیدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک! که در
خدمت سفیر روس پرنس دالخورکی^(۲) سمت منشی‌گری
داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خود که
متصل به خانه سفیر بود دعوت و هدایت نمود»^(۳).

اولین سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که این «نهایت سکون و
وقار» از کجا ناشی شده؟

۱. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۴۷.

۲. Prince Dolgorouki

۳. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۱ ص ۳۱۸. به بخش اسناد سیاه، سند شماره ۴ مراجعه شود.

رفتن حسینعلی به خانه میرزا مجید آهی در دیگر منابع این آئین باطل هم آمده است، مثلا: بهاء ا... شمس
حقیقت، ص ۱۰۱. از باب تا بیت العدل، ص ۸۷. حضرت بهاء ا...، ص ۷۸.

چنین متهمی که می‌داند چیزی جز مرگ و چوبه دار انتظارش را نمی‌کشد، چطور می‌تواند سکون داشته باشد؟
جواب کاملاً روشن است:

وقتی حمایت پرنس دالگورکی سفیر کبیر عالیجناب تزار در میان باشد، هیچ کس را یارای قتل او نیست و با نفس گرم او، حتی شاه ایران نیز چون امیرکبیر مات است!!

در مقایسه دو متن مشخص می‌شود که شوقی، میرزا مجید آهی را «شوهر همشیره» حسینعلی معرفی کرده و این مطلبی نیست که نیل از آن آگاه نباشد، اما شاید صلاح را چنین دیده که وی به عنوان یک غریبه معرفی شود نه آشنا! و قبلاً گفتیم که تاریخ نیل در واقع تاریخ حسینعلی است!^(۱)

اما مطلبی که در هر دو عبارت به صورت ماهرانه و رندانه‌ای مخفی شده و بدون توضیح برای خواننده روشن نمی‌شود این است که با خواندن هر یک از این دو متن متوجه می‌شویم که بها از لواسان (افجه) عازم نیاوران (اردوی شاهی) بوده که در بین راه، در زرگنده به منزل شوهر خواهرش می‌رود و...

با یک نگاه به نقشه استان تهران و تهران بزرگ، متوجه می‌شویم که این سه نقطه، یعنی لواسان، نیاوران و زرگنده نسبت به هم حالتی شبیه مثلث دارند، به صورتی که ممکن است بتوان گفت که نیاوران تا حدودی بین لواسان و زرگنده است اما به هیچ وجه و با هیچ رمل و اسطرلابی زرگنده (سفارت روس) بر سر راه لواسان (افجه) به نیاوران قرار نمی‌گیرد!

این هم یکی دیگر از معجزات این مدعی خدایی!!

۱۲۲..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

بالاخره شاه مأموری به سفارت می فرستد تا متهم را تحویل بگیرند.
«سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء ا...! به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت! گفت که به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید حضرت بهاء ا...! را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت!!! بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاء ا... برسد و حادثه‌ای رخ دهد، شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود!!!»

میرزا آقاخان با آن که نسبت به حضرت بهاء ا...! ابراز مساعدت می نمود، در این واقعه از خوف جان و بیم زوال ریاست و مقام از مساعدت خودداری نمود.^(۱)

اگر حسینعلی قصد رفتن به اردوی شاه را داشته، چرا شاه باید او را از سفیر تحویل بگیرد؟

مگر خودش به اردوی شاهی نخواهد رفت؟

و چرا و به چه جرأتی سفیر او را تحویل نمی دهد؟

آیا سفیر به زور او را نگه داشته؟

مگر او مهمان «میرزا مجید آهی شوهر همشیره مبارک» نبود، پس چرا

شاه او را از سفیر می خواهد؟

آیا سفیر می تواند یک تبعه ایران را با زور و اجبار در سفارت

نگهدارد؟ و این عمل موجب اختلاف دو کشور نخواهد شد؟

آیا سفیر یک کشور می تواند بدون ملاحظات سیاسی و بدون اجازه از

دولت متبوعش کسی که اقدام به ترور شاه کشور دیگری کرده را پناه

دهد؟

آیا این اقدام آتش جنگ بین دو کشور را شعله ور نمی کند؟

چرا سفیر در مقابل خواسته دولت ایران مخالفت می کند و به جای سپردن مجرم خاطی به محکمه و زندان، او را به صدر اعظم - که از قضا خود او نیز متهم است - می سپارد؟ مگر چه رابطه ای بین صدر اعظم و سفیر هست؟

آیا صدر اعظم، مهمان دار و مأمور پذیرائی از میهمانان جناب سفیر است؟

اصلا شاید این چند ماه مهمانی در منزل صدر اعظم هم به سفارش سفیر روسیه بوده؟؟!!

جناب دالگورکی در نامه به صدر اعظم چه چیزهای دیگری نوشته است؟

آیا در عرف دیپلماتیک یک سفیر می تواند صدر اعظم کشوری را تهدید کند؟ نکند او مقام صدارت را به حاج میرزا آقاخان داده؟؟
امام دوم حزب شوم بهائیت در کتابش پرده آخر این روابط پلید را برداشته و میزان خود فروختگی حسینعلی به بزرگترین دشمن این مرز و بوم را کاملا بر ملا کرده:

«...شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین خویش را به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس! را که به دخالت در این حادثه عظیم متهم داشته بودند، تحویل گرفته، فوراً نزد وی بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء... به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف ببرند!

ضمناً از شخص وزیر به طور صریح و رسمی خواستار گردید: ودیعه پر بهائی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و

حراست آن بکوشد...!!!^(۱)

آیا با این عبارت شوقی، در مورد عنصر بیگانه و نوکر روس بودن جدش حسینعلی، دیگر جای شک و شبهه‌ای باقی می‌ماند؟ توجه به این عبارت به ما می‌فهماند که وی مانند مهره‌های عادی نیست بلکه یک عنصر کلیدی و حیاتی است که حتی شاید صاحب شأن و منزلت در نزد امپراطور روسیه باشد! و اگر به جز این بود، او را «پز بها» خطاب نمی‌کرد!

اما به راستی بهای حسینعلی برای دولت روسیه چقدر است؟

به زودی به این سؤال هم پاسخ خواهیم داد!

در همین جا لازم است اختلافاتی که در ترجمه این عبارت در دو چاپ مختلف این کتاب وجود دارد تذکر داده شود، هرچند در مفهوم فوق تأثیری جز تأکید بیشتر ایجاد نمی‌کند:

در چاپ سربی کتاب قرن بدیع - البته جلد دوم - عبارت شوقی به این صورت ترجمه شده است:

«سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء ا...! امتناع ورزید و از

هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف ببرند.

ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید:

امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست

او بکوشد...!!!^(۲)

وقایع لحظه به لحظه جالبتر می‌شود: تقاضای سفیر «صریح و رسمی»

است! در عرف دیپلماتیک این سخن به معنای درخواست یک دولت از

دولت دیگر است، اگر چه در اینجا یک دستور است نه یک درخواست!

اما سؤال اینجاست که جناب حسینعلی چه خدمت بزرگی انجام داده

۱. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۱ ص ۳۱۹ و ۳۱۸. به بخش اسناد سیاه، سندهای شماره ۴ و ۵ مراجعه شود.

۲. قرن بدیع، چاپ سربی، ج ۲ ص ۳۴.

که به «امانت» آن هم از نوع «پربها» ی آن تبدیل شده؟

معنای قبول کردن و پذیرفتن شیئی به عنوان امانت و ودیعه در عرف ما آن است که این شیء ملک امانت سپار است و امانت دار فقط کسی است که امین بودن او مورد پذیرش امانت گذارنده است ولی به هیچ وجه مالک شیء امانتی نمی شود.

در این جا امانت سپار دولت روسیه است و امانتدار میرزا آقا خان نوری به عنوان صدر اعظم دولت ایران و شیء امانتی حسینعلی نوری!!! بدیهی است که دولت ایران و شخص امانتدار مالک این امانت پربها! نیست و حق تصرف (بازپرسی و محاکمه) در وی را ندارد، بلکه صرفاً امین است و اگر خسارتی به امانت وارد شود، باید تاوان و خسارت آن را بپردازد، مخصوصاً این که از سوی جناب سفیر تهدید هم شده باشد!

اما امانت - حسینعلی - در هر حال متعلق به دولت روسیه است که این فقط یک معنی می تواند داشته باشد و آن این که وی تابعیت دولت روسیه را دارد و در زیر سایه پرچم آن کشور زندگی می کند و یک شهروند روس و خدمتگزار با وفای جناب تزار است نه یک ایرانی مسلمان!

مطلب ضمنی دیگری که از این عبارات استفاده می شود روابط نزدیک سفیر و سفارت با میرزا آقاخان نوری است که وزیر مختار دولت تزاری حاضر است امانتی چنین پربها را به او بسپارد، به عبارت دیگر وی امین سفارت روس است!! بیخود نیست که جناب صدر اعظم ملقب به «اعتماد الدوله» است!!

اکنون که حکایت این رسوایی به اینجا رسید لازم است برای نشان دادن اوج ارتباط حسینعلی با شخص سفیر و خانواده وی، به ادامه افشاگری توجه کنیم:

بالاخره پس از مذاکرات خاصی بین سفیر و نمایندگان مخصوص شاه و سپردن تعهدات و قول و وعده های لازمه به جناب دالگورکی، مبنی بر

اعدام نشدن و جهات دیگری که به آنها خواهیم پرداخت، حسینعلی تحویل دولت ایران می شود، البته به عنوان امانت! و مأموران وی را به زندان منتقل می کنند، این جاست که دختر سفیر رسوائی دیگری از این روابط شوم را برملا می کند:

«وقتی که حضرت بهاء ا...! از زرگنده عازم شدند، دختر سفیر روس از مخاطراتی که حضرت بهاء ا...! را تهدید می کرد چنان پریشان خاطر بود که اشک از چشمش می ریخت و پدر خود را مخاطب ساخته گفت: ای پدر اگر نتوانی این مهمان خود را از خطر برهانی و محافظت کنی، نتیجه این ریاست و قدرت تو چه خواهد بود؟»

سفیر روس که بی نهایت دختر خود را دوست می داشت از گریه او متأثر شده و به او قول داد که در حفظ حضرت بهاء ا...! سعی بلیغ مبذول دارد»!!!^(۱)

با گریه دختر عالی جناب دالگورکی ارزش این امانت و بهای آن بیش از پیش معلوم شد، اما به راستی گریه دختر سفیر برای چیست؟ او چقدر با حسینعلی نشست و برخاست داشته و او را می شناخته که برای مخاطراتی که هنوز به سرش نیامده - و اصلاً معلوم نیست بیاید - اشک می ریزد؟

آیا او همکار حسینعلی بود؟

آیا شاگرد حسینعلی بود؟

آیا همسر حسینعلی بود؟

نامزد حسینعلی بود؟

عاشق چشم و ابروی حسینعلی شده بود؟

قصد ازدواج با او را داشت؟

معشوقه حسینعلی بود؟

آیا ارتباطشان...؟؟؟

آیا وی به حزب ضاله باییت گرویده بود تا گریه‌اش را به حساب جسارت و دستگیری رئیس این حزب شوم بگذاریم؟

چرا او را مهمان سفیر خوانده، مگر او مهمان میرزا مجید شوهر خواهر حسینعلی و منشی سفارت نبود؟

از عبارت «نتیجه این ریاست و قدرت تو چه خواهد بود» معلوم می‌شود که قدرت و ریاست سفرای کشورهای استعمارگر فقط در صورتی قابل قبول است که صرف جذب و حفظ مهره‌های کلیدی و جاسوسان و نوکران در کشورهای دیگر شود.

یعنی صرف کسانی که حاضرند برای خدمت به ارباب، به هر رنگ و لباس و مارک و مذهبی در آیند و از هیچ خیانت و جنایتی ابا نداشته باشند و الا قدرت و ریاست آنها به هیچ دردی نمی‌خورد! اما میزان این «سعی بلیغ» را به زودی خواهیم دانست.

حسینعلی در زندان و اقدامات دولت روسیه در حمایت از وی!

به هر حال پس از جلب رضایت سفارت، حسینعلی به زندان می‌رود و سه تا چهار ماه در آن جا می‌ماند^(۱).

منابع گروهک بابی و بهائی در مورد وضعیت اسفبار سیاهچال تاریک و نمور و شکنجه‌های دردناک و زنجیرها و حشرات و ... قلم فرسایی فراوانی کرده‌اند^(۲) اما در جمع بندی نوشته‌هایشان در می‌یابیم که وضع او

۱. بهاء... و عصر جدید، ص ۳۱.

۲. مثلا: قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۲ صص ۳۲۰-۳۲۲. لوح نجفی، ص ۱۶. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی،

با هیچ زندانی دیگری قابل مقایسه نبوده، به صورتی که مرتبا برایش از خانه غذای مناسب آورده می شده^(۱)، هر روز ساعتی هواخوری در فضای آزاد داشته^(۲) و علاوه بر اینها امکان ملاقات با او فراهم بوده!!^(۳) قاعدتا این مقدار آزادی و امکانات شگفت‌انگیز در اختیار زندانیان دارای جرائم معمولی هم نبوده، چه رسد به کسی که متهم به اقدام بر علیه مصالح ملی کشور و دستور و برنامه ریزی قتل شاه و رئیس تروریست‌ها است!

اما البته پشتیبانی و حمایت‌های جناب سفیرکبیر، هر در بسته‌ای را می‌گشاید و هر ناممکنی را ممکن می‌سازد.

به این ترتیب سرانجام دولت ایران توانست با امروز و فردا کردن و آوردن بهانه تحقیق و جمع آوری مدارک، مدت کوتاهی حسینعلی را در حبس نگهدارد، اما مساعدت‌های سفارت مانع از تحقیق و استنطاق و محاکمه وی بود و در فرض اثبات جرم و محاکمه و محکومیت هم امکان کیفر او وجود نداشت زیرا او یک شهروند میهن پرست روس بود نه یک ایرانی غیرتمند!!

در هر صورت بالاخره یک روز صبر جناب دالگورکی تمام شد و طی پیامی شدید‌الحن درخواست تحقیقات با حضور نماینده دولت روس را نمود.

البته شاید همین مقدار تحمل هم برای عادی شدن اوضاع و به اصطلاح افتادن آب از آسیاب بوده اما احتمال دیگری هم هست و آن این که این زمان صرف از بین بردن ردپاها و آماده کردن شهود و یافتن عوامل مناسب برای تحقیقات و محاکمه شده، مدتی نیز برای فشار به دولت

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۶۷ و ۶۴۹.

۲. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۲ ص ۳۲۳.

۳. همان.

ایران لازم بود و قاعدتا نامه‌های دیگری نیز از سوی سفیر روس صادر شده است و شاید تمام این موارد در کنار هم انجام شده باشد، که ظن غالب نیز همین است.

نبیل می‌نویسد:

«قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاء...! خبر داشت، پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت بهاء...! به عمل آید و شرح اقدامات و سؤالها و جوابها که به وسیله نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه‌ای [نگاشته شود و حکم نهایی در باره آن محبوس بزرگوار! اظهار گردد.

صدر اعظم به نماینده قنسول وعده داد و گفت در آتیه نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد و آن گاه وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاه چال بروند...»^(۱)

می‌بینیم که ابتدای عبارت: «از دور و نزدیک مراقب احوال...» ناظر به مواردی است که قبلاً گفته شد، اما مطلب حائز اهمیت «پیغام شدید به صدر اعظم»^(۲) است که نمی‌دانیم در آن چه نوشته و چه تهدیدی نموده؟ ولی بقیه کلام نیاز به کمی توضیح دارد.

ابرقدرتها و کشورهای استعمارگر قانونی را به کشورهای ضعیف تحمیل می‌کنند که بر طبق آن هرگاه یکی از طرفین دعوی، تبعه کشور قدرتمند - روسیه - باشد، محاکمه باید در حضور نماینده و وکیل کشور غالب - روسیه - صورت گیرد که تبعاً بدون هیچ فشار و زحمتی خواهد بود

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶۷

۲. این مطلب در منابع دیگر این کیش باطل نیز آمده است، مثلاً: بهاء... شمس حقیقت، ص ۱۳۱.

۱۳۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

و حتی در برخی موارد اگر فرد خاطی به زندان محکوم شود، مدت محکومیت را در زندان‌های آن کشور - روسیه - طی خواهد کرد.

این قرار داد ظالمانه و استعماری چیزی نیست جز همان قانون معرف «کاپیتولاسیون» که اولین بار پس از جنگ‌های ایران و روس در عهد نامه فیما بین، به کشور ما تحمیل شد.

حسینعلی نیز با استفاده از این قانون با حضور وکیل و نماینده دولت تزار و تبعاً با استفاده از اهرم‌های مختلف مانند پرداخت رشوه به مأموران حاضر در تحقیقات و راضی کردن شیخ علی ترشیزی (عظیم) که مباشر ترور و به هر حال محکوم به اعدام بود و علی رغم مخالفت شاه و دربار، بلکه هر ایرانی غیور و آزاده‌ای تبرئه گردید!

نبیل زرنندی می نویسد:

«مقدمتاً جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند، جناب عظیم گفتند: ...محرک اصلی خود من هستم ...»

چون این اقرار را از عظیم شنیدند، نماینده قنصل و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند و در نتیجه حضرت بهاء ا...! از حبس خلاص شدند!!!^(۱)

هر چند ترشیزی مستقیماً رهبر گروه سوء قصد بوده ولی زرنندی که گفته‌های حسینعلی را می نگارد، مطلبی در مورد علت تصمیم به قتل او نقل می کند که جای ابهام دیگری را می گشاید، او می نویسد:

«چون از اضرار بهاء ا...! مأیوس شدند، برای تحصیل رضایت مادر شاه در صدد بر آمدند شیخ علی عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی کنند و به این بهانه او را به قتل رسانیدند

و با عذابی شدید شهید کردند!!^(۱)

معنای این حرف این است که مأموران حکومتی به خاطر فشار مادر شاه می خواستند حسینعلی را بکشند اما چون موفق نشدند، تصمیم گرفتند عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی و او را بکشند.

این حرف از چند جهت جای تأمل و شاهی بر گفتار پیشین است: اولاً در زندان سعی شده حسینعلی به وسیله زهر کشته شود - البته به ادعای منابع منحرف بابی -

ولی این که چرا و چگونه زهری که به دستور مادر شاه به وی داده شده اثر نکرده، خود معمای دیگری است:

«زهر حضرت بهاء...! را هلاک نساخت، نهایت سبب

افسردگی و ضعف جسم هیکل مبارک گردید!!^(۲)

ثانیاً وقتی از قتل حسینعلی مایوس شده‌اند، سعی شده دیگری «مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی» شود تا با قتل او رضایت و تشفی خاطر مادر شاه فراهم گردد!

معنای این سخن این است که همه می دانستند مسبب اصلی این خیانت، شیخ علی عظیم نیست، بلکه شخص حسینعلی است و لذا در ابتدا سعی کرده‌اند او را بکشند، اما چون موفق نشده‌اند و فشار مادر شاه هم زیاد بوده، عظیم را به جای او به عنوان رهبر تروریستها معرفی و سپس به قتل رسانده‌اند!^(۳)

ثالثاً معلوم است که بدون معرفی کردن یک قربانی به عنوان عامل اصلی و استراتژیست، امکان آزادی حسینعلی وجود نداشته و به عنوان نمونه علاوه بر شاه، مادر شاه هم دست بردار نبوده و به هیچ وجه کوتاه

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶۷

۲. همان، ۶۶۷

۳. همین مطلب در: حضرت بهاء...! ص ۹۶ نیز آمده است.

نمی آمده است!

آزادی حسینعلی و عامل آن

در هر صورت و با وجود سؤالات بی پاسخ فراوان و علی رغم میل شاه، حسینعلی روسی از زندان آزاد می شود اما چه عواملی موجبات آزادی او را فراهم می آورند؟

شوقی پنج عامل را می شمارد که عامل آخر را جداگانه بررسی خواهیم کرد، اما چهار عامل نخست:

«از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسائل در آزادی حضرت بهاء ا...! بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم سعی مشکور مبذول داشت از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده حکومت براثت حضرت بهاء ا...! را تأیید و به صراحت تام دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی شاه اظهار نمود.

از جهت دیگر مساعی و مجهودات مستمر برادران و خواهران و اقوام حضرت بهاء ا...! در رهایی ایشان و بالاخره تأیید بی گناهی و بی تقصیری آن وجود اقدس از طرف مراجع و مجامع تحقیق.

همه این عوامل دست به دست یکدیگر داده، موجبات استخلاص و نجات هیکل مبارک را از چنگال دشمنان لدود فراهم آورد»^(۱).

چهار عاملی که وی شمرده عبارتند از:

۱ - شخص وزیرمختار دولت روس که نه فقط «وساطت» کرده، بلکه به اعتراف شوقی، «دخالت» هم نموده است!
مانند کسی که در دعوی دو نفر وارد می شود و آن دو را که در حال کتک کاری هستند از هم جدا می کند، در این جا او وساطت کرده و مانع دعوا شده اما اگر سعی کرد برای ختم غائله به نفع یکی از دو طرف دعوا حکم شود، دخالت هم نموده است.
شوقی میزان دخالت سفیر را هم روشن کرده که «به جمیع وسائل» بوده است.

این کلام جای هیچ شکی را باقی نمی گذارد که جناب سفیر از هیچ کوششی برای آزادی وی مضایقه نکرده، کوشش های سالم یا ناسالم - تهدید، تطمیع، رشوه، نامه و...؟؟

۲- اقرار ترشیزی، این اقرار در حضور مترجم سفارت روس که قاعدتا همان «میرزا مجید همشیره مبارک»!! بوده انجام گرفته و چون توسط مأمورین دو طرف مکتوب شده، «اقرار و اعتراف رسمی» محسوب گردیده است.

اشکالی که در این حرف وجود دارد این است که اقرار یک محکوم به اعدام بر علیه خودش مورد قبول است - که موجب صدور حکم اعدام وی نیز شده - اما قبول حکم او به برائت دیگری محل تأمل است، چون اولین احتمال این است که وی می خواهد فرد دیگری غیر از خودش کشته نشود!

۳- عامل سوم اقدامات «برادران و خواهران و اقوام» حسینعلی شمرده شده که منظور کوشش های میرزا مجید و همسرش - خواهر حسینعلی - و میرزا یوسف، شوهر عمه حسینعلی است که دست بر قضا - چنانکه در صحنه اول همین پرده گذشت - مردی خارجی از اتباع روس!! و علاوه بر

آن رفیق کنسول روس در تهران، یعنی همان جناب کینیاز دالگورکی است!!!^(۱)

۴ - تأیید بی گناهی وی از سوی «مراجع تحقیق»، که شامل نمایندگان دولت روسیه و نمایندگان دولت ایران است و بدون هیچ توضیحی روشن است که در رأی نمایندگان دولت ایران بر آزادی حسینعلی، نقش تهدید و تطمیع و حلال مشکلات یعنی پول! چقدر می توانسته کارساز باشد!!
یعنی در واقع «مراجع و مجامع تحقیق» نمایندگان دولت روسیه هستند و بس.

ملاحظه شد که این چهار عامل که شوقی امام دوم این طایفه خود فروخته برشمرده، در واقع تماماً تشریفات و نمایشی از یک عامل بودند که آن هم عبارتست از قدرت و اقتدار وزیر مختار دولت بهیئه روسیه تزاری، یعنی همان عالیجناب دالگورکی!
برای درک نقش اساسی وزیر مختار در آزادی این خائن به دین و ملک و میهن، به گزارش مجلس تحقیق و استنطاق که در حضور شخص شاه تشکیل شده توجه می کنیم:

«چون حضرتش! را در حضور سلطان استنطاق کردند فرمود...
و چون شطری از این بیانات را اظهار فرمود، قونسول روس به صحت بیان و استحکام برهان آن حضرت! تصدیق نمود و خود ناصرالدین شاه از قوت قلب و حسن تقریر و عظمت شان آن حضرت! در شگفت شد...»^(۲)

در این گزارش چند نکته حائز اهمیت است:

۱ - بازجوئی و تحقیق او در حضور شاه بوده! آیا سایر متهمان هم در

۱ The Chosen Highway معروف به تاریخ بلانفیلد، نسخه انگلیسی، ص ۴۰، به نقل: نامه‌ای از

سن پالو (سن پائولو)، ص ۳۱۲.

۲. الکواکب الدرّیه، ج ۱ ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

حضور شاه، محاکمه می شده‌اند یا خون وی رنگین تر بوده؟
آیا ویژگی خاصی در او وجود داشته که باید در حضور سلطان
استنطاق شود؟ یا اعمال فشار جناب دالگورکی موجب تشکیل چنین
مجلسی گشته؟

۲- در متنی که قبلا از کتاب امام دوم این سرذمه قلیله^(۱) باطله نقل
شد، عامل چهارم تأیید بی گناهی حسینعلی از سوی «مراجع و مجامع
تحقیق» بود و عرض شد که «مراجع و مجامع» چیزی جز نمایندگان دولت
روسیه نیستند.

در این جا به روشنی می بینیم که سخنی از «مراجع و مجامع تحقیق»
وجود ندارد جز تصدیق عالیجناب دالگورکی:

«قونسول روس بر صحت بیان و استحکام برهان آن حضرت!
تصدیق نمود»!!

این شهادت انسان را به یاد ضرب المثل معروف: «به روباه گفتند
شاهدت کیست؟ گفت دُم» می اندازد!

عجبا، مثل اینکه مراتب شرعی عدالت و صداقت جناب سفیر و نیز
اسلام خواهی و ایران دوستی و... وی بر آقای شوقی ثابت بوده که
پشتیبانی و حمایت و تصدیق او را در این جا و جاهای دیگر با آب و تاب
نقل می کند در حالی که در عالم واقع در آن زمان روس ها برای ایرانیان
دشمن و کافر حربی محسوب می شده‌اند و آن چه در این مجلس در
حضور شاه روی داده چیزی نیست جز این که یک کافر حربی یعنی سفیر
روس، مرتدی - حسینعلی - را تصدیق نموده و بس!

۳- در مورد شگفت زدگی ناصرالدین شاه جای سؤال است که این
شگفتی از چه بابتی بوده؟

۱. به معنای جماعتی بسیار اندک و کم شمار، لقبی است که شوقی ربانی، امام دوم این کیش باطل به آن‌ها

از میان «قوت قلب و حسن تقریر و عظمت شأن»، کدام یک را بپذیریم؟

هر سه مورد را یکایک بررسی می‌کنیم:

الف - عظمت شأن: این کلمه وقتی در چنین موردی به کار می‌رود که فردی سلطان جائری را به خاطر ظلم و استبدادش ترور کند و پس از این که سوء قصد نافرجام ماند و او دستگیر شد، تمام قد جلوی او بایستد و از حق ملت مظلوم دفاع نماید و مظالم شاه را بازگو کند تا در چشم او یک قهرمان جلوه کند، نه این که از ترس جان، دخالتش را در ترور - که از روز روشن تر و بالاترین دلیل آن، همین پناه بردن به سفارت است - تکذیب کند و با کمال وقاحت و وطن فروشی خود را آشکار کند و ننگ تابعیت دولت دشمن را بپذیرد!

حسینعلی در نگاه شاه ایران، امپراطور کشوری مقتدر، یا یک پیشوای دینی شجاع، آزاد و مستقل نبود تا برای او عظمت شأن قائل شود، بلکه دقیقاً بر عکس، حسینعلی در نظر ناصر الدین شاه چیزی نبود جز یک مرتد حقیر و زبون نجس، که به دلیل خیانت و از ترس جانش ننگ ابدی زیر یوغ پرچم بیگانه رفتن - آن هم کشور دشمن - را به جان خریده!!!

ب - حسن تقریر: دیپلمات‌های کار کشته سفارت که وکلای مدافع حسینعلی بودند قبلاً آن چه را که باید در این جلسه گفته می‌شد و در واقع متن دفاعیه را به وی آموخته بودند و تبعاً این متن را آن قدر با وی مرور کرده بودند که آن را حفظ کرده بود، اما این چیزی نبود که از چشم شاه دور بماند و او آن قدر نادان نبود که باور کند شخصی مثل حسینعلی می‌تواند چنین استدلالاتی در دفاع از خود بیاورد، آن هم در چنین وضعی و با چنین اتهامی و در حضور کسی که مردم از سایه‌اش هم می‌ترسیده‌اند. بلکه برای شاه از روز هم روشن‌تر بود که حسینعلی چون کودکی دبستانی آن چه را تعلیم دیده و حفظ کرده بازگو می‌کند، پس این مورد هم

چیزی نیست که شاه را به شگفتی وادارد.

ج - قوت قلب: در این که اصولاً افراد بزه کار و رؤسای دسته‌های اوباش دارای قوت قلب و تهور زیادی هستند شکی نیست. حسینعلی هم که به عنوان سردسته بابیان پس از باب - طبق نظر فرقه ضاله بهائیت - و به عنوان جانشین او، ریاست بزرگترین گروه الواط و اوباش و شورشی‌ها را که تاریخ کشور تا به حال به چشم دیده، بر عهده داشت مسلماً دارای بالاترین قوت قلب بوده است.

به این مطلب در پایان همین بحث خواهیم پرداخت.

اما این قوت قلب وقتی پشتیبانی چون جناب وزیر مختار دولت بهیه امپراطوری روسیه! عالیجناب دالگورکی پیدا می‌کند، تبعاً صد چندان می‌شود و در واقع دیگر از مرز قوت می‌گذرد و باید تعبیر مناسبتری برای آن یافت چون حمایت سفیر روسیه یعنی حمایت یک امپراطوری عظیم با میلیون‌ها کیلومتر سرزمین، ده‌ها میلیون نفر جمعیت، صدها هزار نیروی مسلح نظامی تعلیم دیده و...!

و کسی که تکیه بر چنین حمایت عظیمی کرده اگر قوت قلب نداشته باشد، جای تعجب و شگفتی است.

اما این مورد هم برای شاه تعجب برانگیز نیست، چون او خیلی بهتر از حسینعلی معنای حمایت روسیه و عظمت امپراطوری تزار را درک می‌کند!

پس شگفتی شاه برای چیست؟

آن چه به ذهن می‌رسد این است که شاه در آن مجلس به مسائل مختلفی می‌اندیشیده و از این که با تمام قدرتش، نمی‌توانسته چنین مرتد خائنی را کیفر دهد، تبعاً در رنج و عذاب بوده است، اما اگر واقعا در آن جلسه دچار شگفتی شده باشد به خاطر هیچ یک از موارد یاد شده نبوده، بلکه قاعدتاً شگفتی شاه از توجه به چنین مواردی است:

۱۳۸..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

آیا متاع بی ارزش دنیا و جان ناقابل یک تبهکار خائن آن قدر ارزش دارد که خود را زیر پرچم دشمن دیرین و قسم خورده میهن قرار دهد؟ این فرد چه خدمات شایانی به دشمن انجام داده و ارزش آن خدمات در چه حدی بوده که با این شدت و فشار از او دفاع می شود؟ بین او و سفیر چه مناسبات عمیقی است که چنین بی باکانه دولت را به خاطر او تهدید می کند؟

اکنون که وابستگی او لو رفته و به اصطلاح به یک مهره سوخته تبدیل شده، چرا هنوز باید با چنگ و دندان از او دفاع کنند؟ او چه اسرار پنهانی را می داند که مأموران سفارت به هیچ وجه وی را تنها نمی گذارند؟

برای آینده حسینعلی چه نقشه هایی ریخته شده که حاضر نیستند حتی به خاطر شخص شاه و روابط دو کشور او را قربانی کنند؟ و از همه مهمتر این که روسیه تزاری چند مهره دیگر در این کشور دارد و به اصطلاح در آب نمک خیسانده است تا در موقع لازم آنها را رو کند؟ آیا...؟؟؟

آری، اگر شاه دچار شگفتی شده باشد به خاطر سردرگمی وی در پاسخ به چنین سؤالات بی پاسخی است!

فدیه و خونبهای آزادی!

برگردیم به متنی که از امام دوم این کیش باطل نقل شده و به بررسی عامل پنجمی که موجب آزادی حسینعلی گردید پردازیم:

«عامل دیگری که اهمیت آن از انظار مستور ولی در معنی و حقیقت اثر عمیقی در آزادی آن وجود مبارک! داشت، شهادت و جانبازی جمع کثیری از یاران الهی و دوستان رحمانی است که در همان محبس با آن حضرت! اسیر و گرفتار بودند.

در این مقام نبیل در تاریخ خویش می نویسد:
دماء بریثه‌ای که در آن سال پُر وِبَال از دلدادگان محبوب ابھی
که با آن وجود مقدس در حبس بودند در ارض طا^(۱) به زمین
ریخته شد، به منزله فدیہ‌ای^(۲) بود که در راه آزادی و
استخلاص آن حضرت! از ید اعداء ایثار گردید!!^(۳)

معنای این عبارت این است که هم کیشانی که با حسینعلی در زندان
بوده‌اند همگی خود را فدای او کرده‌اند تا او بماند و در واقع خون آن‌ها
دیه و خونبهای حسینعلی بوده و او آزادی را به قیمت کشته شدن آن‌ها به
دست آورده است!

واقعا که چه آزادی شیرینی! و چه آرمان مقدسی!
در این جا باید از شوقی امام دوم این طایفه ضاله که چنین عباراتی را
نوشته پرسید که اگر آن زندانیان دیگر هم حمایت سفیر دولت بهیّ روسیه
را داشتند، آیا باز هم کشته می شدند؟

در آن صورت خون بهای حسینعلی چه می شد؟
آیا خونبهای وی قتل هم کیشان زندانی وی بود یا حمایت پرنس
دالگورکی؟

پاسخ این سؤال را از یکی از دیگر از کتاب‌های این فرقه منحرف
می جوئیم:

«این مسئله خالی از اهمیت نیست که تمام هم زندان‌ها و هم
زنجیرهای آن یگانه آفاق، طعمه شمشیر قهر و غضب سلطانی
شدند و خود آن حضرت! با همه شهرت و اهمیت مستخلص
گشت و اگر چه شاید دست قونسول روس بر نجات آن

۱. منظور طهران است.

۲. خون بها، دیه.

۳. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۲ ص ۴۴.

حضرت! مددی داده، ولی هیمنه نطق و بیان و سکینه و وقار
آن بزرگوار هم دخالت داشته و اراده غیبیه الهیه در انجام این
مطلب اصالت داشته!!^(۱)

واقعا جالب است: رئیس این حزب شیعه با «همه شهرت و اهمیت»
و جرائم و خیانتها آزاد می شود و یک مشت بابی گمراه و بی ارزش که
جرمشان فقط انجام دستورات اوست، کشته می شوند!!
در واقع او با نقشه ترور شاه تمام آنها را به کشتن داد و جالب اینکه
بعدها در کتابهایش بارها بر آنها اشک تمساح ریخته! و حتی برایشان
زیارت نامه نازل کرده است!

اما باید بدانید که او خود را در این مورد و موارد دیگری که موجب
کشته شدن دوستان هم کیشش شده، به شدت گناهکار و غیر قابل
بخشش می دانسته و همیشه خود را در این مورد ملامت می کرده، او آن
کشتگان را اولیاء الهی!!! خوانده و در مقابل خود را شوم! گناهکار و
عاصی! خون ریز و قاتل اولیاء الهی! آتش زننده دل های مقربان! شقی!
ظالم! از بین برنده آثار الهی! جاهل! ذلیل! روی گردان از حق! امرکننده بر
خلاف خواست و دستورات الهی! و صاحب دهها صفت مشئوم دیگر
معرفی می کند! و حتی آرزو می کند که زیر خروارها خاک خوابیده بود
ولی...

با هم اعترافات او را در این موارد می خوانیم:

«فآه آه ثم آه آه من سوء حالی و کبر عصیانی، قد اظهرتني يا
الهي لاعلاء كلمتك و اظهار امرک و لکن غفلی منعتنی و
احاطت بی بحیث قمت علی محو آثارک و سفک دماء اولیاءک
و مطامع آیاتک و مشارق وحیک و مخازن اسرارک

اشهد بظلمی سقطت اثمار سدره عدلک و بنار عصیانی
احترقت افئدة المقربین من خلقک و ذابت اکباد المخلصین من
عبادک فآه آه من شقوتی فآه آه من ظلمی فآه آه من بعدی و
غفلتی و جهلی و ذلتی و اعراضی و اعتراضی، کم من ایام فیها
امرت عبادک و اولیاءک علی حفظی و انی امرتهم بضرک و ضرر
امناءک... و انی اعرضت عنک و عن آیاتک... فآه آه اعراضی
احرق ستر عصمتی و اعتراضی شقّ حجاب حرمتی یا لیت
کنت تحت اطباق التراب و ما ظهر سوء اعمالی بین
عبادک...»^(۱)

ترجمه:

«آه آه پس آه آه از شومی و سوء حال من و بزرگی گناهانم، ای خدا
تو مرا ظاهر کردی - او ادعای بعثت و پیامبری و حتی الوهیت دارد - برای
بالا بردن کلامت و اظهار و بیان امرت، ولی غفلت من مرا از این کار
بازداشت و حتی مرا به صورتی فراگرفت که دراز بین بردن آثار خدائیت
کوشیدم و بر ریختن خون اولیاءت و نابودی آیاتت و وحی و
گنجینه‌های اسرارت تلاش کردم. شهادت می‌دهم که به خاطر ظلم من
ثمرات و نتیجه‌های درخت عدلت نابود شد و به خاطر آتش گناهان من
قلبهای بندگان مقربت آتش گرفته و می‌سوزد و دل‌های بندگان مخلصیت
آب شده.

پس آه آه از شقاوت و شومی من، آه آه از ظلم من، آه آه از غفلت و
جهل و ذلت و روی گردانی من از حق. چه بسیار روزهایی که بندگان را
به حفظ و مواظبت از من امر کردی ولی من آنها را به ضرر تو (خلاف

دستورات الهی) و ضرر دوستان امینت امر کردم...

به درستی که من از تو و آیات تو روی گردانم...

پس آه آه، روی گردانی من از حق پرده پاکی - به قول خودش عصمت

- مرا سوزانده و اعتراض و روی گردانی من از تو پرده حرمت را دریده!

ای کاش زیر خروارها خاک بودم ولی پلیدی و زشتی اعمالم در بین

بندگان معلوم نمی شد...!!!

ما این اعترافات را می پذیریم اما قضاوت و نتیجه گیری را به

خوانندگان واگذار می کنیم، پس یک بار دیگر این اعترافات را بخوانید و

قضاوت کنید!

برگردیم به عبارت شوقی، مراد او از «هیمنه نطق و بیان و سکینه و

وقار» همان «قوت قلب و حسن تقریر و عظمت شأن» است که قبلا روشن

شد!

اما مطلب قابل ذکر، پر روئی بیش از اندازه اعضای این فرقه ضاله

است که با کمال بی شرمی حمایت دولت استعماری را کمرنگ کرده و با

کمال وقاحت به این لطف غیر قابل باور دولت روسیه، تحت عنوان «اراده

غیبیه الهیه»، «اصالت» نیز داده اند!

* * *

این داستان از ابتدا تا اینجا از منابع فرقه ضاله پی گیری و بررسی شد و

فقط سعی شد با پرداختن به تناقضات و اختلافات مطرح شده در آن آثار،

برخی زوایای تاریک مورد بررسی و کنکاش بیشتری واقع شوند، بی آنکه

به منابع مسلمان پرداخته شود.

وقبلا گفتیم که آنچه در کتاب آمده لزوما نظر نگارنده نیست و حتی در

برخی موارد تفاوت فاحشی با آن دارد، بلکه این نوشتار صرفا بررسی

منابع گروهک منحرف بابی بهائی و معرفی شخصیت رؤسای این حزب

شوم به همان صورتی است که خود نوشته و تصویر کرده اند.

اعترافی متفاوت

اما در پایان این پرده لازم است برای روشن شدن بهتر مطالب و درک میزان خود فروشی حسینعلی نوری، نگاهی از درون به این امر بیندازیم و به متنی که فقط اندکی بی طرفانه تر است و کمتر قلم تحریف با نام تصحیح و ترجمه به آن رسیده پردازیم.

می دانیم که تواریخ نگاشته شده توسط مسلمانان و حتی ایرانیان مورد قبول این خود فروختگان نیست اما این منبع که یک زن بهائی غیر ایرانی است دارای ارزش خاصی برای این حزب گمراه است زیرا اولاً توسط فردی غربی نوشته شده به نام لیدی بلانفیلد (۱۹۳۰ - ۱۸۷۹ م) و ثانیاً تماماً روایات و حکایاتی است که از خانواده حسینعلی یعنی دختر، عروس، نوه، پسر و چند تن از نزدیکان - به اصطلاح بهائیان: طائفین حول - برای او نقل شده و ثالثاً مطالب آن به تصویب عبدالبها و محفل روحانی لندن رسیده است.

لیدی بلانفیلد این داستان را از سوء قصد به ناصرالدین شاه تا تبعید به بغداد از دختر حسینعلی که در آن هنگام در سن و سال ممیزی بوده است چنین نقل می کند:

«خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه شده بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند...»

بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند به استثنای اسفندیار و یک زن... میرزا موسی برادر پدرم... مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم...

اخبار وقایع به واسطه خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنصل روس در طهران بود به ما می رسید... در آن هنگام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی کردند به ملاقات مادرم آیند مگر زن میرزا یوسف که عمه پدرم باشد...

یک روز میرزا یوسف دریافت که ...ملایان در صدد کشتار پدرم هستند میرزا یوسف موضوع را با قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت.

صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می کرد به عرصه ظهور آمد. قنصل روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و گفت: آیا تاکنون به اندازه کافی انتقام بی رحمانه خود را نگرفته اید؟... چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد؟...

من تصمیم دارم که این شریف زاده بی گناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه درآورم!! بنابراین برحذر باشید زیرا اگر یک موی از سر او کم شود برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد. امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است...

طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی توجهی به اخطار سخت قنصل روس نشود، فوراً دستور آزادی پدرم را می دهد و در عین حال حکم به تبعید او و فامیلش صادر

می‌گردد... ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود»^(۱).

با صرف نظر از مواردی که قبلا در متون نقل شده بررسی گردید، به بقیه موارد توجه می‌کنیم:

۱- سفیر شخصا به دادگاه رفته و در آنجا نطق نموده است!
او در نطق خود نسبت به کشتار یا آنچه که آن را «انتقام بی رحمانه» یاد کرده اعتراض داشته و در واقع از کشتار بایبان گمراه ناخشنود است!
۲- حسینعلی را «محبوس عالی نسب» و «شریف زاده» خوانده!
این اصطلاحی است که در آن زمان در کشورهای غربی برای اشراف زادگان به کار می‌رفت که در ترجمه کتاب‌ها معمولا از آن به عنوان «نجیب زاده» تعبیر می‌شود. ولی اینکه یک فرد خارجی که اتفاقا خود از نسل شاهزادگان و نجیب زاده است، یک نفر ایرانی مسلمان را نجیب زاده بخواند حرف غریبی است، مگر اینکه بگوییم آنها اعضای این فرقه روس ساخته را از خود می‌دانسته‌اند و شاید هم به حسینعلی مقامی داده بودند که او را نجیب زاده می‌ساخته، مانند مقام «سِر» که بعدها از سوی دولت بریتانیا به پسرش عبدالبهاء اعطاء شد!

۳- سفیر صریحا او را بی‌گناه خوانده و این دقیقا تأیید همان معنای عبارات نقل شده از شوقی است که گفته شد تمامی عوامل در جناب سفیر خلاصه می‌شده، اینجا هم می‌بینیم که سفیر هم دادگاه و هم قاضی و هم دادستان است و رأسا حکم به برائت و بی‌گناهی وی می‌نماید!

۴- در اینجا صریحا عبارت «تحت حمایت دولت روسیه» به کار رفته که نیاز به هیچ توضیحی ندارد!!!

اما آیا معنای آن اینست که تا این زمان تحت حمایت نبوده؟
بررسی‌های قبلی نشان داد که این حرف سفیر چنین معنایی در بر

۱. تاریخ بلانفیلد، ص ۴۰، نسخه انگلیسی. به نقل: نامه‌ای از سن پالو، صص ۲۱۲-۲۱۱ و نیز انشعاب در

ندارد و او از سال‌ها قبل خود را به دولت روسیه فروخته است!

۵- تهدیدهای جناب سفیر قاعدتاً موبر بدن سیاستمداران ایران راست کرده است!

ناگفته معلوم است که در مجلس محاکمه عده‌ای از مقامات عالی رتبه ایران حاضر بوده‌اند، او با این جملات تمام آنها را تحقیر و تهدید کرده و هیچکس را هم یارای پاسخگویی به او نبوده!

۶- عبارت «نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد» نشان دهنده تهدید نظامی و قشون‌کشی است که اشاره به آن در آن زمان زانوهای شاه را هم سست می‌کرده!

۷- در آخر گفتار سفیر تعبیری آمده که نشان می‌دهد آزادی حسینعلی نه فقط خواست سفیر و سفارت، که خواست سن پترزبورگ و تزار است، و الا برای خواست سفیر نهرهای خون به راه نخواهد افتاد!

۸- حاکمی که از ترس «بی توجهی به اخطار سخت قنصل روس» «فورا دستور آزادی» حسینعلی را صادر می‌کند کسی نیست جز شخص اعلی حضرت ناصرالدین شاه قاجار، سلطان مقتدر ایران!

۹- با وجود چنین تهدیدی باز حکم به تبعید شده و حسینعلی نمی‌تواند آزادانه به زندگی در ایران ادامه دهد!

۱۰- در این داستان ذکری از پناهندگی به سفارت روسیه نیامده و شاید دختر حسینعلی با توجه به مطرح کردن تابعیت و تحت‌الحمایگی دولت روسیه در این مرحله، می‌خواهد تابعیتی را که حسینعلی از قدیم داشته توجیه کند!



ریاست حسینعلی بر او باش ، شورشیان و...!!

در پایان این صحنه و قبل از پرداختن به صحنه بعدی این نمایش، باید

مطلبی که قبلاً وعده داده شد را روشن کنیم:

گفته شد که حسینعلی ریاست حزب شوم بابی یعنی ریاست بزرگترین گروه الواط و اوباش و شورش‌ها را که تاریخ کشور تا به حال به چشم دیده، بر عهده داشت.

اولاً اینکه او رئیس این گروه خبیث و شرور و فاسق و ننگ‌امم^(۱) بود، قبلاً مدرکش ارائه شد، تمام اعضای فرقه ضالّه بهائیت هم او را پس از علی محمد باب رئیس این گروه می‌دانند.

علاوه بر اینکه خود نیز مدعی همین معناست و اساساً تمام دعوای او برای جانشینی باب و تصاحب همین مقام ریاست حزب شیعه بابی بوده است، لذا در تمام آثار خود را جانشین باب معرفی کرده است.

ثانیاً در اثبات اینکه این گروهک، الواط و اوباش و شورشی و قاتل بوده‌اند، کافی است به گفته امام اول این فرقه که پسر همین حسینعلی و جانشین او و رهبر بعدی همانهاست، توجه کنیم:

«در یوم ظهور حضرت اعلیٰ! منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن آمن و اصدق بود»^(۲).
او می‌گوید که مأموریت علی محمد باب و حزب گمراهش طبق کتاب بیان که آن را کتاب آسمانی می‌داند، این موارد بوده است:

۱. صفاتی است که علی محمد باب، پایه‌گذار فرقه شوم بابی به مردم قم نسبت داده است! او به هنگام عبور از کنار شهر قم اعلام کرده که دوست ندارد وارد این شهر شود:

«زیرا اینجا شهر خبیثی است! نفوسی که در آن ساکنند شریر و فاسقند!

این معصومه بزرگواری که در این شهر مدفون است و برادر ارجمندش و اجداد گرامش همگی از این مردم فاسق فاجر بیزارند، اینها ظاهراً این مقام را احترام می‌کنند ولی در باطن سبب هتک حرمت این مقام مقدس هستند. در قول فخر رجالد و در عمل ننگ‌امم!!

تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۱۲. بازهم یادآوری می‌شود که این کتاب تماماً به تأیید حسینعلی نوری رسیده است!

۱- قطع کردن گردن‌ها و کشتن و قتل عام مردم غیر بابی

۲- سوزاندن کتاب‌ها و اوراق (نابودی علوم)

۳- خراب کردن بقعه‌ها و اماکن مقدس

۴- کشتن تمام افراد روی زمین به جز کسانی که به باب ایمان آورده‌اند.

اما سؤال بی پاسخی که در اینجا مطرح می‌شود این است که :

این مأموریت علی محمد شیرازی و جانشینش حسینعلی نوری در

«ضرب اعناق و حرق کتب و هدم بقاع و قتل عام...» از جانب چه کسی و

چه دولتی به آنها داده شده بود؟

آیا این مأموریت از جانب دولت استعماری روسیه نبوده؟

و آنان مجری اوامر الهی خدایگان یعنی عالیجناب تزار الکساندر

نیکلاویچ نبوده‌اند؟

با مراجعه به تاریخ و بررسی جنایات سربازان و افسران روسی در

جنگ‌های تحمیلی بر کشورمان که منجر به جدا شدن بخش‌های وسیعی

از میهن اسلامی گردید، می‌بینیم که آنان نیز در شهرها و روستاهای

مختلف دست به جنایاتی از همین قبیل زده و مردم مظلوم و بی دفاع را

قتل عام نموده‌اند.

بنابراین می‌توان گفت که مأموریت هر دو - لشکر جنایتکار روسیه و

حزب سفاک بابی بهایی - از یک جا صادر شده و هر دو به یک نفر

خدمت کرده‌اند!

اکنون شاهد هریک از موارد فوق، از همین کتاب بیان که آن را

مهمترین کتاب و اثر علی محمد شیرازی و کتابی آسمانی و معجزه او

می‌دانند نقل می‌شود:

۱- هیچ حاکم و سلطانی حق ندارد احدی از غیر بایبان را در سرزمین

خود باقی بگذارد:

«الباب السادس والعشرون من الواحد السابع، فی ان الله قد فرض

علی کل ملک یبعث فی دین البیان، ان لایجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدّین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون... ملخص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را... و اگر در ملک نفسی باشد، یک نفس به قدر همان در نار است... شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن» (۱)

می بینیم که او در باب ۱۶ از واحد هفتم نه فقط بر پادشاهان و امراء، که بر تمام مردم واجب کرده که هیچکس، حتی یک نفر از کسانی که کیش مجعول باب را نپذیرفته اند، در سرزمینشان باقی نگذارند! تا جائی که می گوید حتی اگر یک نفر غیر بابی وجود داشته باشد، یک نفر بابی در آتش است!

او حتی شرط همنشینی و مجالست را طهارت و پاکی در دین می داند و این بدان معناست که افراد بابی حق مجالست با غیر بابیان را ندارند! از آنجا که علی محمد باب برای غیر بابی ها هیچ حرمتی قائل نیست، حکم می کند که باید اموال آنان به زور و اجبار گرفته شود زیرا چنانکه گفتیم از نظر او هیچ غیر بابی نباید بر روی کره زمین باقی بماند! او در باب پنجم از واحد پنجم می نویسد:

«فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدّین» (۲)

البته ایشان اجازه می دهند که اگر اموال فردی از او گرفته شود، بعد از اینکه به باب ایمان آورد، اموالش به او باز گردانده شود!

۲- وی در باب ششم از واحد ششم می نویسد:

۱. بیان فارسی، علی محمد شیرازی، ص ۲۶۳ و ۲۶۲، بی جا، بی تا، ۳۲۸ ص سنگی رقی

۲. بیان فارسی، ص ۱۵۷

۱۵۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء...!

«فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشیء فی ذلک الامر... امر شد بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر... و دین او نوشته شود»^(۱).

او با تأکید خاص دستور می دهد که تمامی کتابهایی که در موضوعات مختلف و حتی در مورد دین اسلام و ادیان گذشته نوشته شده، نابود شود و فقط کتابهایی مجاز به ماندن هستند که در مورد شخص باب و کیش مجعولش نوشته شده باشند!

البته او توضیح نمی دهد که با نابودی تمام کتابهای عالم در موضوعات: تاریخ، جغرافی، طب، ریاضیات، نجوم، فیزیک، شیمی، فلسفه، ادبیات، فقه، اصول... چگونه بشر می تواند به زندگی ادامه دهد و اساسا با نابودی کتب ادبیات چگونه می توان کتاب بیان او را خواند یا در مورد آئین خود ساخته وی چیزی نوشت؟

۳- باب در مورد تخریب اماکن مقدسه می نویسد:

«فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض، ملخص این باب آنکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر می گردد، بقاعی که قبل بوده مرتفع می گردد... قبوری که بر فوق ارض مرتفع است، مرتفع می گردد، از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد، بلکه قبوری که نسبت به انبیای قبل می دهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت»^(۲).

معنای حرف وی این است که تمام مکانهای مقدس دین اسلام و ادیان گذشته باید خراب شوند، از مظهر نبوت گرفته تا مظهر تشیع!!! شایان ذکر است که حسینعلی نیز در مهمترین کتابش «اقدس» تمام مطالب بیان را می پذیرد و اعلام می کند که این کتاب نسخ نشده و برای هر

۱. بیان فارسی، ص ۱۹۹ و ۱۹۸.

۲. بیان فارسی، باب ۱۲ از واحد چهارم، ص ۱۳۶ و ۱۳۵.

معتقد به کیش مجعول بهائیت، معتبر است:

«ایاکم ان یمنعکم ما فی البیان ربکم الرحمن تالله انه قد نزل لذکری لو اتم تعرفون»^(۱).

لابد این امضای کتاب بیان توسط حسینعلی برای این است که به قول باب، کتاب بیان و احکام آن بر اسرار توحید و معرفت جاری شده و آب توحید در تمام آن به یک صورت جاری است:

«ملخص این باب آن که احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می بیند»^(۲).

فقط معلوم نیست این چه توحیدی است که مظهر خارجی آن یعنی قبله، در کیش مجعول باب رو به شیراز است و در آئین شوم بهاء رو به قبر او در شهر عکا^(۳)، البته در آئین بهاء دو قبله دیگر هم وجود دارد که مخصوص انجام اعمال حج است: یکی شهر شیراز و یکی شهر بغداد!!! وحشی گری بابی ها در گوشه و کنار کتابهایشان قابل پی گیری است، مثلاً ابوالفضل گلپایگانی با اینکه سعی می کند در کمال پرده پوشی مطالب را نقل و توجیه کند می گوید:

«و حالات طائفه بایه در این اوقات بسیار پریشان و محزون بود...»

اکثر نفوس بایه از انتساب به بایه ابا می نمودند!!!... زیرا که اعمال و افعال غالب بایه به غایت مغایر آداب عامه خلق مشاهده می شد و به سبب سوء تربیت بعضی رؤسای جاهل،

۱. اقدس، ص ۴۷.

۲. بیان فارسی، باب ۱۱ از واحد هشتم، ص ۲۹۲.

۳. اقدس، ص ۳.

بسیاری از اعمال قبیحه از ایشان مذکور می‌گشت»!!^(۱)
اعمال ددمنشانه این قوم پلید که از قضا بسیار مظلوم نما هم هستند
حتی در گزارش سفارت انگلستان به وزارت خارجه آن کشور هم آمده
است:

«اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان در
همه موارد مجاز می‌باشد، زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش
هستند».^(۲)

مخبر سفارت انگلیس «کیت ادوارد ابوت» گوشه‌ای از رفتار بایبان را
در واقعه زنجان به لندن گزارش داده که مو بر بدن راست می‌کند و دقیقا
مخالف تمام مظلوم‌نمایی‌ها و دروغ‌هایی است که سراسر کتاب‌های این
افراد قاتل و فاسق را پر کرده است، او می‌نویسد:

«امروز تأکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و
میانجی‌گری داشته، فوراً به قتل رسانده و سایر مردم واژگون
بختی را که به دستشان افتاده‌اند، به خاک هلاکت نشانده‌اند.
بایبان در این مورد به انواع فجایع و وحشی‌گری دست زده و
حتی عده‌ای را مثل اسب نعل کرده‌اند و عده‌ای دیگر را از یک
دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش
افکنده‌اند».^(۳)

مردمی که این انگلیسی نوشته به هیچ وجه افراد نظامی و قوای دولتی
نبوده‌اند، بلکه یک مشت افراد عادی عوام بوده‌اند که تنها جرمشان
نیوستن به این کیش مجعول بوده است و به همین جهت طبق فتوای
جناب باب به این وضع فجیع کشته شده‌اند!!

۱. رسائل و رقائم، ص ۱۱۵.

۲. بایگانی عمومی انگلستان، F.0.60-152 بری ۳۷۹، به نقل: انشعاب در بهائیت، ص ۴۵

۳. همان F.0.60-153,379 بری ۳۸۱، به نقل همان، ص ۵۷، به تاریخ ۳۰ اوت ۱۸۵۰ م.

فرامین علی محمد باب حتی از دید این کارشناس انگلیسی نیز برای اجتماع و بشریت جز ضرر و نابودی چیزی به ارمغان نیاورده است، او در گزارش ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ میلادی می‌نویسد:

«علاوه بر این دکترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است! پیروان این مسلک تصور می‌کنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجهٔ مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکم فرما باشد. پس بر این مقدسین قانوناً رواست که مال و ثروت کفار را - به هر نحوی که باشد - تصاحب کنند.»^(۱)

سفارت در توصیف دیگری در مورد این کیش به لرد پالمستون می‌نویسد:

«در یک جمله این ساده‌ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیهٔ اعمال بشر، خلاصه می‌شود»!!^(۲)

تاریخ این گزارش ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ م. و در اثنای شورش زنجان است!

با این توضیحات ملاحظه شده که هم از لحاظ دستورات در کتب این کیش شوم و هم از جنبهٔ اعترافات در کتاب‌ها و علاوه بر اینها از دید ناظران خارجی که اعمال پیروان این فرقه شیعه را دیده و گزارش کرده‌اند آنها مشتکی شورش و اوباش و قاتل و دزد و جنایتکار بوده‌اند که آقای حسینعلی نوری پس از علی محمد شیرازی افتخار رهبری و ریاست آنها را داشته است!

۱. بایگانی عمومی انگلیس F.0.60-150 برگ ۱۱۰ - ۱۱۳، به نقل: انشعاب در بهائیت، ص ۳۸.

۲. اسناد وزارت خارجه انگلیس - پرونده ۳۷۹ - F.0.60-152 برگ ۱۱۰، به نقل همان، ص ۴۱.

صحنه چهارم:

تبعید حسینعلی نوری

موضوع نمایش:

تغییر محل خدمت و مأموریت!

با آزادی حسینعلی از زندان، ناصرالدین شاه هم همان مزه تلخی را تجربه کرد که پدرش محمد شاه و دو صدر اعظم پیشین: حاج میرزا آقاسی و امیرکبیر چشیده بودند و این اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت! هم تنها کاری که توانست انجام دهد، تبعید حسینعلی از ایران بود. اما البته بعد از کسب اجازه و مشورت با حامی قدرتمند وی: دولت روسیه تزاری!

این مطلب در تواریخ این فرقه خود فروخته چنین آمده است:

«حکومت ایران بعد از مشورت!! به حضرت بهاء...! امر کرد

که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نماید و به بغداد سفر کند»^(۱)

اما ظاهراً مکان تبعید چندان مورد علاقه دولت روسیه نبوده، زیرا

نمی دانست که تا چه اندازه می تواند در خاک عثمانی برای حسینعلی آزادی عمل و امکان مداخله در امور ایران را فراهم کند.

زیرا می دانیم که امپراطوری عثمانی هم زخم خورده دولت روسیه و دائم در حال جنگ و جدال با آن بوده است، پس همین که بداند که این تبعیدی عنصر روسیه است، کار را بر او سخت خواهد گرفت، لذا سفیر روسیه پیشنهاد دیگری را مطرح کرد:

«قنصل روس چون این خبر شنید، از حضرت بهاء!... تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت! پذیرایی خواهد نمود، حضرت بهاء!... قبول فرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند...»^(۱)

البته طبیعی است که خاک روسیه برای تبعید مورد موافقت دولت ایران واقع نشود و به همان دلیل دشمنی دولت عثمانی با امپراطوری تزاری حکومت ایران ترجیح دهد که وی در بغداد تحت نظر باشد، اما در عین حال احتمالات دیگری نیز می توان در نظر گرفت:

احتمال اول این که سفیر واقعا چنین نظری داشته ولی دولت ایران موافقت نکرده، که در این صورت اگر واقعا نظر دولت ایران اهمیتی داشته، معنا ندارد که سفیر چنین پیشنهادی به حسینعلی ارائه دهد، چون او در هر صورت تصمیم گیرنده نیست، پس این کلام صرفا تعارفی است برای تحقیر بیشتر دولت ایران!

احتمال دوم این که در مشورت با سفیر صحبتی از مکان تبعید نشده باشد و دولت ایران رأسا در این مورد تصمیم گیری کرده باشد که با توجه به کلمه «مشورت» در عبارت فوق و ورزیدگی دیپلمات های روسی، بسیار بعید است که چنین مطلبی در مذاکرات از قلم افتاده باشد تا سفیر به

محض اطلاع از آن موضع‌گیری نماید و خاک روسیه را پیشنهاد کند. احتمال سوم این که دولت روسیه به تبعید به خاک عثمانی راضی است، چون می‌داند جاسوس کهنه کار و ورزیده‌ای چون حسینعلی در هر کجا که باشد می‌تواند با جذب و سازماندهی نیرو، به خدمت در راستای اهداف این امپراطوری پردازد ولی لازم نیست دولت ایران این مطلب را بداند، پس در ظاهر مخالفت می‌کند تا اولاً حساسیت دولت عثمانی برانگیخته نشود و ثانیاً مکان تبعید عوض نشود، چون ممکن است دولت عثمانی وی را به مکان دوری مثلاً در افریقا تبعید کند و یا به جزیره‌ای که امکان تماس و آزادی عمل از وی سلب شود.

بنابراین سفیر روسیه پیشنهاد خاک روسیه را به حسینعلی می‌دهد! نظر نگارنده بر احتمال اخیر است و پیشنهاد خاک روسیه را تعارفی بیش نمی‌بیند، چون:

اولاً اگر واقعاً نظر دولت روسیه بر خاک آن کشور یا هر جای دیگری بود، حسینعلی حق مداخله و موافقت یا مخالفت با آن را نداشت.

ثانیا دولت روسیه او را برای جاسوسی و ایجاد ناامنی و شورش در کشورهای اسلامی می‌خواهد نه در خاک امپراطوری تزاری!

ثالثاً حسینعلی در عراق دارای پایگاه است و جماعتی قابل توجه از گروهک منحرف بابی به خاک آن کشور گریخته یا مهاجرت کرده‌اند که می‌توانند نیروهای او را تشکیل دهند!

ضمناً در سایر تواریخ این حزب شیعه هم به پیشنهاد سفیر روس اشاره شده است، مثلاً:

«با وجود استدعای سفیر روس مبنی بر عزیمت به روسیه،

هیکل اطهر! عراق را انتخاب فرمودند.»^(۱)

و یا نقش سفیر روسیه در آزادی وی:

«و چون حقیقت حال آشکار شد، برائت حضرت بهاء ا...! از این تهمت ثابت گشت که ابدًا در واقعه شاه ذی مدخل نبوده‌اند و سفیر روس به برائت ایشان شهادت داد...»^(۱)

* * *

تحریف حقایق و کتمان خودفروختگی!

اما مطلبی که برای نگارنده بسیار جالب است اینکه برخی از تواریخ این قوم شرور کوشیده‌اند پا بر روی حقایق بگذارند و نقش روسیه را کمرنگ کنند، مثلاً عباس افندی امام اول این آئین باطل می‌نویسد:

«...لکن بهاء ا... در کمال سکون و قرار از افچه سوار شده، به نیاوران که مقر موکب شاهی و محل اردوی شهریاری بود وارد، به محض ورود در تحت توقیف درآمد و یک فوج او را محافظه شدید می‌نمودند و بعد از چند روز سؤال و جواب در تحت سلاسل و اغلال از شمران به زندان طهران حرکت دادند...

و هیچ امید نجات نبود تا آن که اعلیحضرت پادشاهی به نفس نفیس به تائی و به واسطه وزرای دربار تاجداری این قضیه را از جزئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند و از بهاء الله! در این خصوص چون سؤال شد در جواب گفت...

و چون حقیقت حال آشکار شد برائت بهاء ا...! از این تهمت ثابت گشت به قسمی که از برای احدی شبهه نماند و حکم دربار به پاکی و آزادگی او از این قضیه صادر و معلوم و واضح

شد که آنچه در حق او مجری شده از سعایت بدخواهان و عجله و طیش حاجب الدوله واقع گشته...

بلکه بهاء ا... استیدان هجرت به عتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه به اذن پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی غلام شاهی مسافرت عتبات نمود.^(۱)

با اینکه قبلا موارد مختلفی از متون این فرقه ضاله نقل شده که از مقایسه بین آنها و این عبارت همه چیز روشن می شود اما لازم است به چند نکته اشاره شود:

۱- قضیه رفتن از افجه به نیاوران را مستقیم نوشته و هیچ اشاره‌ای به پناهندگی به سفارت روسیه نشده!

۲- اینجا هم عبارت: «در کمال قرار و سکون» را آورده است که قبلا راجع به آن توضیح دادیم!

۳- اگر او دخالتی در ترور نداشته چرا یک فوج سرباز باید او را محافظت کنند، آن هم محافظت شدید؟

۴- هیچ اشاره‌ای به وجود نماینده سفارت روسیه در جلسات تحقیق و سؤال و جواب نشده!

۵- چرا پادشاه شخصا در مورد کار وی اقدام نموده‌اند؟ آیا بدون تهدید و فشار جناب وزیر مختار هم شاه «به نفس نفیس» وارد جریان محاکمه و تحقیق می شدند؟

۶- اگر می گفته تبعید شد، سؤال می شد که اگر بیگناهی او ثابت شده پس چرا تبعید شده؟

بنابراین مدعی شده که خودش خواسته که به عتبات برود اما همین جا کار خراب شده چون در ادامه مطلبی آورده که قابل جمع با این مورد

نیست و آن اینکه می‌گوید: «به اذن پادشاهی و اجازه صدر اعظم»، آیا هرکس که می‌خواسته از ایران به زیارت عتبات برود باید از صدر اعظم و بالاتر از او از شاه مملکت، اجازه بگیرد؟

آیا شاه و صدراعظم مسئول صدور ویزا و روادید بودند؟

آیا مأمورین مرزی بودند؟

آیا حسینعلی مقام عالی رتبه درباری بوده که مثلاً از شاه تقاضای مرخصی برای رفتن به عتبات نماید؟

چرا باید از هر دو مقام اجازه بگیرد؟

و دست آخر اینکه ما از همراهی نمایندگان دولت روسیه با حسینعلی در مسیر تبعید می‌گذریم، اما «غلام شاهی» چرا باید او را همراهی کند؟

آیا از همراهی «غلام شاهی» چیزی غیر از تبعید فهمیده می‌شود؟

عبدالباها در جاهای دیگر نیز از این کم لطفی‌ها در حق دولت بهیبه روسیه نموده است، مثلاً:

«جمال مبارک پنجاه سال گهی در تحت سلاسل و اغلال بود و

گهی مبتلا به عقوبت فجّار. عاقبت در ایران اسیر زندان گشت و

بعد از تالان و تاراج و صدمات فوق الطاقه سرگون^(۱) به عراق

گردید»!!^(۲)

البته علت این نمک‌شناسی و ناسپاسی‌های عبدالباها کاملاً روشن

است. چون وی سیاستمدارتر از پدرش بود و با توجه به اوضاع جهانی و

وضعیت داخلی روسیه، علائم ضعف را در این امپراطوری می‌دید و به

علت وضعیت خاص منطقه عکا^(۳) و ارتباط فراوان با جاسوسان انگلیس،

کم‌کم به سمت نوکری بریتانیا گرایش پیدا کرد و آن چنان در خوش

۱. تبعید

۲. مکاتیب عبدالباها، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. شهری در فلسطین اشغالی.

۱۶۰ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

خدمتی و مزدوری برای این استعمار پیر پیش رفت که از سوی این دشمن
قسم خورده اسلام و مسلمین به دریافت نشان «سِر» مفتخر و تبدیل به
یک نجیب زاده انگلیسی گردید!

فرد دیگری که تا حدودی راه عبدالبها را پیموده، ابوالفضل گلپایگانی،
بزرگترین مبلغ و باسوادترین فردی است که حزب شوم بهاء تاکنون به
چشم خود دیده است.

وی در مطالبی که در امریکا تحریر نموده و در سخنرانی در مدرسه
تابستانه گرین عکا در آن کشور ایراد نموده می گوید:

«... یکی وجود اقدس بهاء ا...! بود و او در قریه افجه از توابع
تهران بود که این حادثه رخ داد. چون این خبر به بهاء ا... رسید
و چون از بی اطلاعی بزرگان بایه از این حادثه و بیگناهی
ایشان در این واقعه اطمینان داشت به اطمینان خاطر سوار شده
عازم نیاوران شد و لکن به محض وصول گرفتار گشت و قریب
چهار ماه در زندان تهران مغلول و مسجون گشت و عاقبت چون
مفتشین تفحص نمودند و به دقت رسیدگی کردند که ساحت
او نقی و ظاهر شد که ابدأً با مرتکب ارتباطی، بل اطلاعی هم
نداشته است و لذا پادشاه امر فرمودند که وی عازم عراق
عرب گردد... با جمعی از مأمورین دولت ایران عازم عراق
شد و در بغداد ساکن گشت»^(۱)

می بینیم که وی نیز نقش دولت روسیه را کتمان نموده و حسینعلی را
نیز نه فقط از طراحی ترور که حتی از اطلاع بر آن مبرا دانسته، در حالی که
قبلاً از تاریخ نبیل که در واقع گفته های خود حسینعلی است^(۲) ملاقات او
را با عظیم در این مورد نقل کردیم.

۱. رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. قبلاً به این موضوع اشاره شد.

جالب این است که با وجود اینکه او را بی گناه می یابند و به قول گلپایگانی: «ساحت او نقی و ظاهر شد که ابداً با مرتکب ارتباطی، بل اطلاعی هم نداشته است» باز هم به همراه «مأمورین دولت ایران» به عراق تبعید می شود!

این را می گویند «کوسه و ریش پهن» و واقعا جمع بین این دو نقیض، فقط از ابوالفضل گلپایگانی بر می آید و بس!

اما گلپایگانی می داند که ارتباط با دولت روسیه و دخالت دالگورکی چیزی نیست که قابل کتمان باشد و طشت رسوایی آن سالهاست از بام افتاده است اما می کوشد که آن را توجیه یا محدود کند، لذا در ادامه می گوید:

«و جمعی حتی اکثر بایه را گمان این است که سفیر دولت روس پس از آن که برائت بهاء... از معرفت محمد صادق^(۱) ثابت شد توسط فرمود و موجب استخلاص بهاء... شد حتی اینکه نوشته اند که چون بهاء... با سواران دولتی ایران عازم بغداد شد سفیر روس نیز از گماشتگان خود کسی را همراه نمود تا در راه بهاء... را محافظت نمایند که مبادا مأمورین ایران در اثنای طریق قصد حیات وی کنند و غیبتا^(۲) او را مقتول سازند.

لکن این قول نزد من استوار نیست، زیرا سفیر روس کلماتی بر سبیل شهادت که دال بر غایت طهارت ساحت و نهایت مدح بهاء... و طهارت سیرت او بود گفته بود و ابداء و ساطتی و یا تحکمی ننموده بود ولی شهادت سفیر روس را در تمجید بهاء... نزد میرزا آقاخان صدر اعظم کفایت می نموده که

۱. کسی که به شاه شلیک کرد.

۲. ظاهراً غلط چاپی باشد و بگفتا - ناگهان - صحیح باشد.

۱۶۲..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

موجب اسکات و ترضیه شاه گردد و حکم استخلاص بهاء ا... را از نفس پادشاه صادر فرماید ولی در حقیقت سبب استخلاص او همان بود که بر پادشاه ثابت شد که او از این مقصد ابداً اطلاع نداشته و با محمد صادق تبریزی به هیچ وجه مرتبط نبوده است.»^(۱)

البته در این جلسه یا جلسات، گلپایگانی چون مشغول سخنرانی یا حتی بهتر بگوئیم تدریس یک دوره تاریخ فرقه بیگانه ساخته بهائیت برای یک عده جوان و نوجوان هم کیش خود است - که چندان اطلاعی از آئین باطل خود ندارند - طبیعی است که چیزهای خاصی را بیان نکند و پنهان نماید که از آن جمله است نقش دولت بهیه روسیه، علی الخصوص که این سخنرانی در امریکا!!! - دشمن روسیه - ایراد شده است.

اما در عین حال چون احتمال می داده که برخی از مخاطبان جسته و گریخته چیزهایی در این مورد شنیده باشند، مطلب را به عنوان «جمععی حتی اکثر بایه» و نه بهائیه - نقل می کند و سپس به رد آن می پردازد. جالب توجه اینکه وی حتی سخنی از پناهندگی به سفارت و حضور نماینده دولت روسیه در تحقیقات به میان نمی آورد، ولی برای اینکه کسانی که چیزی در این مورد شنیده اند را توجیه کند، نقشی هم در حد: «کلماتی بر سبیل شهادت که دال بر غایت طهارت ساحت و نهایت مدح...» به سفیر روسیه می دهد، ولی در عین حال وساطت یا تحکم او را با تأکید به کلمه «ابداً» نفی می کند.

ما قبلاً موارد شاهد بر پناهندگی و ارتباط حسینعلی با سفارت روسیه را از تاریخ نبیل زرنندی نقل کردیم و عرض شد که این تاریخ در واقع نوشته شخص حسینعلی است که در مقدمه مؤلف در ابتدای کتاب هم به آن

اشاره شده است.

از سوی دیگر گلپایگانی به عنوان بزرگترین مبلغ و صاحب مهمترین کتاب‌های استدلالی این فرقهٔ پروردهٔ استعمار، به سطر سطر و کلمه کلمه این کتاب - مانند سایر منابع این حزب - تسلط داشته و کاملاً می‌داند که موضوع از چه قرار است. اما او استاد مغالطه و سفسطه و کتمان است و طبق روال کار خود در کتاب فرائد می‌کوشد با استفاده از شگردها و ترفندهای خود، ذهن مخاطبان که شاید تعداد قابل توجهی از آنها امریکایی و غربی باشند و نسبت به دولت روسیه احساس دشمنی و حساسیت فوق العاده داشته باشند را توجیه کند.

بیخود نیست که امام دوم این حزب شوم او را سرمشق سایرین قرار داده و بالاترین تعریفها را از وی نموده است:

«اسباب راحت ابوالفضائل را مهیا نمائید، او عبارت از نفس

من است»!!!^(۱)

«احبا باید در زندگی میرزا ابوالفضائل را مثل اعلائی خود قرار

دهند»!!!^(۲)

صحنه پنجم:

حسینعلی در مسیر بغداد

موضوع نمایش:

همراهی مأمورین روسیه تا محل جدید مأموریت!

صحنه بعدی این نمایش کوچ حسینعلی و همراهان او به عراق است که با کمال تعجب می بینیم که دولت بهیئه روسیه حتی تا بغداد هم او را تنها نمی گذارد.

اعترافات منابع این حزب منحرف پیرامون این موضوع را در کنار هم بررسی می کنیم:

حسینعلی شخصا حداقل در چند جا به این خود فروختگی و همراهی سربازان استعمار روسیه اعتراف کرده است، از جمله:

۱- در کتاب لوح نجفی معروف به ابن الذئب، نوشته است:

«... و چون مظلوم از سجن خارج، حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیئه روس

به عراق عرب توجه نمودیم»^(۱).

۲- در کتاب اشراقات آورده است:

«این مظلوم از ارض طاء به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند»^(۲)

۳- نبیل زرنندی گفته‌های حسینعلی را چنین بازگو کرده:

«در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند»^(۳).

۴- شوقی در این باره می‌نویسد:

«... با چند تن از اهل بیت و عائله مبارکه! و مأمور دولت ایران و نماینده سفارت روس به شطر بغداد عزیمت فرمودند»^(۴).

۵- آواره این همراهی شوم را چنین نگاشته:

«حضرت بهاء!...! به اندک فاصله با اهل حرم و عائله خویش از طهران در تحت نظارت غلام دولت ایران و دولت روس به مملکت روم حرکت فرمود»^(۵).

۶- محمد علی فیضی، زندگی نامه نگار معروف فرقه ضاله، این ننگ را چنین آورده است:

«به معیت و همراهی مأمورین ایران و روس به عراق عرب

۱. لوح نجفی (ابن الذئب!)، ص ۱۷، چاپ وزیری مصر و چاپ جیبی ص ۲۶ و عینا در: الکواکب الدرّیه، ج ۱ ص ۳۳۴

۲. اشراقات، ص ۱۰۴ و ۱۰۳.

۳. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۷۴

۴. قرن بدیع، چاپ سنگی: ج ۲ ص ۵۴، چاپ سربی: ج ۲ ص ۹۰ نگاه کنید به بخش اسناد سیاه، سند شماره ۱۲.

۵. الکواکب الدرّیه، ج ۱، ص ۳۳۷.

حرکت فرمودند»^(۱)

۷- حسن موقر بالیوزی پایه گذار و مدیر بخش فارسی رادیو استعماری «بی بی سی» که خود از معروفترین عناصر صدرصد سیاسی و در خدمت استعمار این گروهگ ضاله است، به ارتباط سیاه اربابش با بیگانه چنین اعتراف می کند:

«در معیت یک نماینده از طرف دولت شاهنشاهی ایران و یک مأمور رسمی از طرف سفارت روس، طهران را ترک فرمودند».^(۲)

اما چرا مقامات روسی این قدر به او علاقه دارند که تا بغداد هم او را همراهی می کنند و از این معیت چه اهدافی تعقیب می شود؟ مگر نمی توانند به دولت ایران امر کنند که باید وی را صحیح و سالم به بغداد برسانی؟

تبعاً دولت ایران توان مقابله با اولتیماتوم روسیه را ندارد و در رساندن وی به بغداد کوتاهی نخواهد کرد؟

پس سفیر روس در فرستادن نمایندگان امپراطوری تزار چه اهدافی را دنبال می کند؟

شاید بتوان به عنوان برخی از اهداف سفیر این موارد را برشمرد:

۱- دلگرمی دادن به حسینعلی نوری و همراهان وی
۲- مطمئن کردن بقیه مهره ها و عناصر خود فروخته به حمایت در بالاترین حد و اندازه!

۳- حفظ جان این مهره کلیدی با ارزش، چون ممکن بوده وی بدون هیچگونه مداخله دولت ایران، در بین راه از بیماری جان خود را از دست بدهد یا مثلاً مادر شاه دستور دهد او را مسموم کنند که اگر چه احتمالی

۱. حضرت بهاء ا...!، ص ۹۸.

۲. بهاء ا... شمس حقیقت، ص ۱۳۴.

ضعیف است ولی در صورت وقوع، سفیر نزد دولت تزار مؤاخذه خواهد شد.

۴- نشان دادن موقعیت و قدرت وی در بین هم مسلکانش در عراق
۵- نشان دادن اوج حمایت دولت روسیه از وی به امپراطوری عثمانی
جالب این است که خود حسینعلی نیز کاملاً اهداف روسیه را از این
همراهی فهمیده و در کتاب اشراقات به آن اشاره می نماید:

«خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة
الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار،
لله الحمد امر این مظلوم به مثابه آسمان مرتفع و مانند آفتاب
مشرق و لائح، ستر را در این مقام راهی نه و خوف و صمت را
مقامی نه»^(۱)

ترجمه:

«ما از وطن خارج شدیم و همراهان سربازانی از سوی دولت
ایران و دولت روسیه بودند تا وارد عراق شدیم در حالی که در
عزت و اقتدار بودیم!

خدا را شکر که امر این مظلوم! مانند آسمان بلند و مانند آفتاب
درخشنده و ظاهر است.

پوشش (کنایه از تیرگی و ظلمت) را در این مقام راهی نیست و
ترس و سکوت را مقامی نیست»!

ملاحظه می شود که وی به عزت و اقتدار در سایه سربازان اشاره
می کند - که صد البته مرادش سربازان ایرانی نیست - در ادامه به آسمان
بلند و آفتاب درخشان امرش اشاره می کند که با توجه به عبارت قبل این
نعمت هم از برکت وجود همراهان روسی به وی ارزانی شده، چنانچه

۱۶۸..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

خوف و ترس و سکوت هم به خاطر آنها مرتفع است، مخصوصاً وقتی که با نجات وی از زندان ناصری، به تازگی بخشی از قدرت امپراطوری روسیه را حس کرده است.

اما عبارت «ستر را در این مقام راهی نه» را شاید بتوانیم این طور تفسیر کنیم که پس از معلوم شدن ارتباط تنگاتنگ این حزب شوم و رهبر آن با دولت روسیه، دیگر چیزی برای ستر و پوشاندن باقی نمانده است!

صحنه ششم:

اعتراف به جیره خواری از دولت تزار!!

موضوع نمایش:

مزدوری

مطلب دیگری که اختصاراً در این تبعید باید به آن پرداخت اعترافی است که برای اولین بار از طرف حسینعلی به دریافت جیره و موجب و حمایت مالی امپراطوری تزاری از وی صورت گرفته است، او می نویسد: «قسم به جمال قدم که اول ضرّی که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود و اگر این نفوس همراه نبودند البته قبول نمی کردم»!!^(۱)

مسلم است که دولت مورد اشاره او، حکومت ایران نیست چون دولت ایران با تمام قدرت خواستار اعدام اوست و معنا ندارد که از وی حمایت مالی کند و چون این سخن مربوط به مسیر تبعید است هیچ دولت دیگری جز امپراطوری روسیه برای کمک باقی نمی ماند!

ما اعتراف حسینعلی به حقوق بگیر بودن و مزدوری وی برای دولت روسیه را می پذیریم اما این به آن معنا نیست که این مورد را اولین دریافتی و «اول ضرّ» وی بدانیم، چون فردی مانند او که دارای چنین اهمیت و

۱۷۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

ارزشی برای دولت روسیه باشد، هرچه اراده کند در اختیارش گذاشته
می شود.

بنابراین آخرین دریافتی او نیز نخواهد بود!

صحنه هفتم:

لوح امپراطور

موضوع نمایش:

دست بوسی!

صحنه بعدی این نمایش، تشکر و دعای خالصانه حسینعلی از مولای خود، جناب تزار الکساندر نیکلایویچ^(۱) امپراطور قدر قدرت وی است - چون او دیگر تابع دولت و شاه ایران نیست - وی در لوحی به افتخار جناب تزار در تشکر از زحمات و در قدردانی از حمایت‌های او می‌نویسد:

«ان یا ملك الروس ان استمع نداء... الملك القدوس ثم
اقبل الى الفردوس... فقد نصرني احد سفرائك، اذ كنت في
السجن تحت السلاسل و الاغلال، بذلك كتب... لك مقاما لم
يحط به علم احد الا هو، اياك ان تبدل هذا المقام العظيم»!!!^(۲)

۱. الکساندر دوم فرزند نیکلای اول، (۱۸۱۸ - ۱۸۸۱ م) مقتول به وسیله یک بمب پرتابی کوچک توسط یک نهیلیست در سن پترزبورگ.

۲. الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، حسینعلی نوری، ص ۱۲۲ و ۱۲۱، لوح نجفی، چاپ وزیری ص

ترجمه:

«ای سلطان روسیه! بشنو صدای خدای ملک قدوس را و

بشتاب و رو کن به سوی بهشت!...

به درستی که یکی از سفیران و نمایندگان تو مرا یاری کرد آن زمانی که

در زندان درگُند و زنجیر بودم، بدین خاطر خداوند به تو مقامی داده که

هیچ احدی آن را نمی داند و فراتر است از علم همگان!!

مواظب باش که این مقام عظیم را از دست ندهی!»!

در این نامه چند نکته حائز اهمیت است:

۱- حسینعلی صدای خدا را می شنود و به تزار گزارش می دهد ولی از

متن نامه متوجه نمی شویم که آیا امپراطور هم صدای خدا را می شنیده یا

به چنین شایستگی نرسیده است!

۲- بهشت برای امپراطور تضمین شده است، با اینکه وی هرگز به کیش

باب و بها در نیامد!!

و این نقض فاحشی برگفته های شوم هر دو مدعی - باب و بهاء - است!

۳- علت ضمانت بهشت برای تزار حمایتی است که وی توسط یکی از

سفیرانش یعنی همان پرنس دالگورکی از حسینعلی داشته است.

۴- امپراطور به خاطر این حمایت در بهشت دارای مقامی خاص

گردیده.

۵- مقام او آنقدر عظیم است که علم احدی جز خدا به آن نمی رسد،

بنابراین جای هیچ سؤالی در این مورد باقی نمی ماند.

۶- اگر مواظبت نکند ممکن است این مقام عظیم را از دست بدهد، که

البته لابد از دست دادن این مقام و رتبه خاص بابی توجهی در حق جناب

حسینعلی یعنی همان خداست!!

گزارش این لوح و اشاره به آن در بسیاری از کتابهای این حزب شنیع

وارد شده است.^(۱)

با صدور این لوح عملاً جلوی آخرین دفاع این حزب گمراه از سرکرده‌شان برای همیشه بسته شد.

زیرا تا این زمان ممکن بود گفته شود که اقدامات جناب سفیر فقط از روی خیرخواهی و نوع دوستی یا به خاطر آشنائی مختصری با حسینعلی، یا سفارش او توسط یک آشنای بانفوذ یا... بوده است، هرچند که تمام این توجیحات حتی بدون این لوح هم باطلند، زیرا هیچ سفیری حق حمایت از کسی که متهم درجه یک در سوء قصد به جان اول شخص یک مملکت خارجی است نمی‌باشد و هر عاقلی می‌داند که چنین اقدام نسنجیده‌ای ممکن است حتی به جنگ میان دو کشور بینجامد.

اما در عین حال همین احتمال نیش غولی هم با صدور این لوح قابل طرح نیست،

زیرا:

اولاً اگر سفیر به خاطر نوع دوستی یا آشنائی یا... از حسینعلی حمایت کرده بود، باید لوح به نام او و افتخار او صادر می‌شد نه به نام و افتخار امپراطور!

و ثانیاً حسینعلی صریحاً به امپراطور می‌گوید: که یکی از سفیران تو مرا نجات داد و به خاطر آن خداوند مقام عظیمی در بهشت به تو داده است نه به آن سفیر و معنای این عبارت این است که جناب سفیر فقط دستورات جناب تزار را در مورد حسینعلی اطاعت می‌کرده و بس!

لذا حسینعلی حتی حاضر نیست سفیر را در این مقام موهوم شریک کند یا حداقل در لوح دیگری مقام پایین‌تری هم به او بدهد!

معلوم می‌شود که به اصطلاح اصلاً او را جزء آدم حساب نمی‌کرده!

۱. مثلاً در تقویم تاریخ امر، ص ۹۸. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۴۸. مراجعه کنید به بخش اسناد سیاه،

و این نشان دهنده مرحله‌ای از ارتباط حسینعلی با دولت روسیه است
فراتر از حد ارتباط با سفارت! و مقامی عالی‌تر از سفیر!
و اصلاً شاید به خاطر موفقیت جناب سفیر در نجات حسینعلی و
انتقال او به بغداد و حفظ شبکه تشکیلاتی وی است که «آقای دیمیتری
ایوانویچ» یعنی همان پرنس دالگورکی، پس از بازگشت از ایران به
عضویت مجلس سنای روسیه در می‌آید!^(۱) تا از صندلی بالاتری به ادامه
ارتباط و پشتیبانی از حسینعلی پردازد، و حتی شاید علت رفتن وی از
ایران به روسیه به دلیل امکان ایجاد ارتباط گسترده‌تر از طریق خاک روسیه
یا کشورهای دیگر با بغداد بوده است.

علاوه بر اینکه پس از این اقدامات، دولت ایران نیز او را زیر نظر گرفته
بود و پرنس قدرت تحرک کمتری یافته بود، لذا مدت کوتاهی پس از تبعید
حسینعلی، او نیز به روسیه مراجعت می‌کند.

با تمام این توضیحات اگر هنوز در مورد پشتیبانی مستقیم جناب تزار
از حسینعلی شکی هست، با توجه به نوشته شوقی امام دوم فرقه منحرف
بهائیت برطرف خواهد شد زیرا او طرف حساب را مستقیماً خود
امپراتور معرفی می‌کند:

«اعلیحضرت امپراتور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و
تعالی حفظ و رعایت خویش را فی سبیل الله مبذول
داشت»!!^(۲)

با این کلام معلوم شد که اولاً ارتباط حسینعلی با دولت روسیه فراتر از
ارتباط با سفیر کبیر، جناب دالگورکی است و ثانیاً امپراتور شخصاً از
قضیه حسینعلی مطلع و «حفظ و رعایت» خود را شامل حال او کرده
است، البته فی سبیل الله!

۱. دائرة المعارف روسی به نقل: جواب رساله یادداشتهای دالگورکی، ص ۷.

۲. قرن بدیع، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۴۹. مراجعه کنید به بخش اسناد سیاه، سند شماره ۱۱.

این عنصر خود فروخته اولاً از خداوند برای امپراطور کشور دشمن طلب تأیید می نماید و ثانیاً مدعی است که این حفظ و رعایت را بدون هیچ چشم داشتی فقط فی سبیل الله و قربتاً الی الله انجام داده!!

زهی بی شرمی!

معلوم نیست چرا این عنایت خالصانه شامل حال سایر زندانیان این فرقه و هم بندی های حسینعلی نشده؟ و نیز بقیه ملت محروم ایران! چرا شامل صدر اعظم، امیرکبیر نگردید؟ چرا در جنگ های ایران و روس شامل ایران و ایرانیان نشد؟ چرا؟؟؟

* * *

ارزش ریالی حسینعلی برای دولت تزار!

در پایان این صحنه طبق وعده ای که قبلاً داده شد باید میزان ارزش حسینعلی برای دولت روسیه را روشن نمائیم. خوشبختانه این امر در زمان خود وی انجام شده آن هم با عدد و رقم و بر حسب واحد پول رائج ایران و توسط فردی که نظرش برای ایرانیان حجت و بالاترین کارشناس در مسائل کشورداری در زمان قاجاریه بوده است و او کسی نیست جز صدراعظم مقتدر عصر ناصری، یعنی میرزا تقی خان امیرکبیر.

شوقی در این مورد می نویسد:

«امیر نظام... در محافل و مجالس لسان به تشنیه و تزییف می گشود، چنانکه وقتی در حضور جمعی از رجال و اکابر مملکت اظهار داشت که در اثر عملیات ایشان (حسینعلی) پنج کروور به خزانه مملکت خسارت وارده آمده است، این بود که در آن لحظات حساس از حضرت بهاء...!»

صریحا درخواست نمود محل اقامتشان را به کربلا منتقل سازند»^(۱).
در توضیح این عبارت کافی است بدانیم که خسارتی که ایران در
جنگهای ایران و روس به عنوان غرامت به روسیه پرداخت، ۹ کروور
تومان، معادل ۴/۵ میلیون تومان بوده است.

بنابراین مشخص می شود که حسینعلی با تشکیلات جهنمی که در
ایران ایجاد کرده بود و شورشهایی که برپا کرد معادل نصف مخارج و
غرامت جنگ های روسیه به ملت و دولت ایران خسارت وارد کرده است!
این در حالی است که خسارت جنگ ایران برای روسیه به قیمت
صرف بودجه ای کلان و لشکرکشی صدها هزار سرباز و افسر و توپ و
تفنگ و... و با دادن هزاران کشته و مجروح بوده - هرچند غرامت آن را
گرفته و سرزمین های وسیعی را نیز تصرف کرده - اما دولت روسیه برای
این شورش ها و ضربات کاری که حسینعلی بر اقتصاد و دولت و ملت
ایران وارد ساخته هیچ صدمه و کشته ای نداشته و حتی یک سرباز را هم
جایجا نکرده و فقط با صرف مبالغی که حسینعلی برای این کار نیاز داشته
- که به هیچ وجه با بودجه لشکرکشی و جنگ قابل قیاس نبوده - به چنین
پیروزی عظیم و شگفتی دست یافته است!

شاید با این توضیح ارزش فوق العاده و حتی بیش از فوق العاده
حسینعلی برای دولت روسیه و شخص تزار روشن شده باشد و در یک
کلام بتوان گفت که او برای روسیه یک لشکر بوده آن هم لشکری چند ده
و شاید هم چند صد هزار نفری!!!

نتیجه

مدارک ارائه شده در حدی از استحکام برخوردار است که به هیچ وجه قابل خدشه نیست و تنها نتیجه‌ای که از آنها گرفته می‌شود: جاسوسی و تابعیت بیگانه و ریاست فتنه و آشوب و در یک کلمه: ننگ ابدی برای حسینعلی روسی معروف به بهاء... است!!!
این مقال را با اعتراف صریح خود حسینعلی بر این مطلب به پایان می‌بریم.

امام دوم فرقه منحرف و شوم بهائی از قول جدش می‌نویسد:
«چنانکه نبیل در تاریخ خود می‌نویسد از حضرت بهاء...!
استماع گردید که می‌فرمودند:

اگر امیر نظام از موقعیت و مقام حقیقی ما آگاهی می‌یافت، البته در توقیف و هدم ما خودداری نمی‌کرد و با آن که مساعی فراوان در کشف این امر به کار برد ولی توفیق نیافت و با اراده الهی این حقیقت بر وی مستور و مکتوم باقی ماند»!!!^(۱)

آیا از این اعتراف، معنایی جز ریاست تشکیلات جهنمی و مخوف جاسوسی، اطلاعاتی و عملیاتی استعمار روسیه و نیز رهبری فتنه‌ها و آشوبهای گروهک شوم بابی به نفع دولت تزار، چیز دیگری فهمیده می‌شود؟

شما پاسخ دهید

* * *

در پایان، یک بار دیگر سؤال اساسی را که در مقدمه ذکر شد و هدف از تألیف این اثر پاسخ به آن است، مطرح می‌کنیم:
با توجه به مدارک سیاه و ننگین و توضیحات و بررسی‌های انجام شده

۱۷۸ حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

در این نوشتار،

آیا پایه گذار گروهک شوم بهایی را باید :

حسینعلی نوری، معروف به بهاء ا...

بنامیم یا

حسینعلی روسی، معروف به بهاء ا...!!!

قضاوت با شماست!

والسلام

بخش پنجم

اسناد سیاه

God
Passes By

کتاب قرن بیستم

« نوروز ۱۰۱ »

قسمت اول

دوره حضرت باب

۱۲۶۰ - ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۴۳ - ۱۸۵۲ میلادی

ترجمه از حضرت علی امیرانی

ارواحنا الصالحین

ترجمه: نصرالله امیرانی

سال حیات مبارک بیست و نهمین سال از اہلہا را مرآن وجود اقدس
 اتفاق افتاد و در همان روز ششگام غروب آفتاب جسد مہر حضرت
 اعلیٰ و جناب انیس را کہ اجراء آن سیکہ بزرگ مزوج و آئینہ شدہ بود
 از میدان سر بازار خانہ بنجارج شہر کنار خندق منتقل نمودند و چهار
 محافظ ہر یک حرکت از درہ سر بازار بوقت کاشتند صبح روز بعد
 قنول روس در سہریا یک نفر نقاش در محل حاضر شد و
 نقش اجساد را ہمان وضع کہ در کنار خندق انگن شدہ بود
 برداشت نیم شب ثانی حاجی سلیمان خان یکی از اتباع با
 بسکہ حاجی اللہیار نامی موقوف گردید آن دو جسد مہر را بکار خانہ
 باقی متعلق یکی از بابیان میدان حرکت و در روز بعد انہا را در صندلی
 چوبی کہ برای این منظور تہیہ شدہ بودند و بعد از آن منتقل ساختند

۳۱۸

مخصرت فرمودند و روز بعد با نهایت سکون و وقار بحاج
 اردوی پادشاهی که در آن اوان دنیاوران از محال شیران
 مستقر بود بسیار گردیدند و در یکتده میرزا محمد شویهر شیره
 مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس ^(۱) القورکی سمت
 منشی گری داشت آنحضرت را ملاقات و ایساز ابریل خود
 که متصل بخانه سفیر بود دعوت هدایت نمود گماشتگان حاجی علیخان
 صاحب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع
 را بشیخ الاسلام اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه
 رسانید شاه از استماع این خبر غرق در بای می تعبیر و حیرت
 شد و بهترین خویش را بسفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را

1. Prince Dolgorouki

که بدخالت در این حادثه عظیم سهم داشته بودند بحول گرفته فوراً از

وی بیاورند نیز روسان تسلیم حضرت بهار الله بنمایندگان شاه

استماع وزرید و از بیکل مبارک استدعای نمود که بماند صدر عظم

شریف ببرد ضمناً شخص وزیر بطور صریح در حق خواستار گردید

در بعد پربهائی را که دولت روس بوی می سپارد در خط و حر است

آن بکوشد ولی این مسؤل اجابت نگردید و این منظور تا همین شد

زیرا صدر عظم هم داشت که اگر از حضرت بهار الله حمایت

نمایند و در خط جان ایشان بکوشد منصب و مقامش از دست برود

مورد مهر و غضب سلطان واقع گردد.

بدین ترتیب حضرت بهار الله حامی و مدافع شهیر حضرت بهار

که مورد سوزن شدن شدید واقع وارکان دولت و ملت از وجود

۳۶۵

ظاهر شده بود و در سال اول صدارت کومابش اصحاب قلعه را
 بشهادت رسانید و قتل شهیدای سید طهران اقدام کرد و جناب
 وحید و اصحاب حضرت را با شد احوال شهید و قتل ساخت و در آن
 و مستقیماً قرآن شهادت حضرت باب را صادر کرد و در وقت
 زنجان دست بخون مظلومان گشود و مورد بی مهربی شاه قرار گرفت
 و سعادت درباریان در باره وی متوسل و واقع شد و افتخاراتی را که
 بدست آورده بود از کف برداد و عاقبت بحال خواری و لذت
 در حمام فین نزدیک کاوشان با بر شاه رگ حیاتش منقطع شد و
 بدین راه واصل گردید چنانکه بسبب در تاریخ خود نیز یاد از حضرت
 بهمانند استماع کردید که می فرمودند اگر این نظام از قوت
 و نظام حقیقی ما آگاهی می یافت البته در توقیف و بدیم ما خود در آن

نمیکرد و با آنکه ساعتی در آن در کشف این امر بکار بروی
 توفیق نیافت و بار او الهی این حقیقت بروی دستور و مکتوم
 باقیمانده میرزا آقاخان که در ایذا و آزار با بیان و حوادثی که بعداً
 رمی شاه اتفاق افتاد و حالت عظیم داشت و بدین عظمی بر
 پانمودار شغل خود برکنار شد و به یزوت سعید گردید و تحت نظر شدید و
 گرفت تا عاقبت بیاس و خدلان جان سپرد و حینان الی
 فارس آن عنصر «ظالم» و «شارب خمر» اولین نفسی که در
 مقام مخالفت با حضرت باب برآمد و علناً زبان بطعن و لعن
 بگشود و بدستوروی لطمه شدید بر چهره مبارک وارد گردید و تنها
 بلای ناله‌ها بر او و اهل و عیال و ساکنین مدینه و دیارش

God
Passes By

کتاب قرن میں

« نوروز ۱۰۱ »

قسمت و قوم

دورہ حضرت بہار اللہ

۱۳۰۹ - ۱۲۶۹ ہجری

۱۸۹۲ - ۱۸۵۲ میلادی

اثر ملک الطہر حضرت ولی امرائے

ارواح العالیاء علیہم السلام

ترجمہ: نصر محمد

یوسف صفائی از آن چاه ظلمانی از سر جبهه فراہم گردید و ابواب سخن منفتح شد
 بر یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران کہ
 مجمع و مسائل در آزادی حضرت بہا اللہ بگوشید و در اثبات بی گناہی آن
 مظلوم آفاق سی شکوہ مبذول داشت از طرف دیگر او را و اعتراف می
 داشت حاج علی شریعی ملقب بعظیم کہ در زندان حضور حاجب الدولہ و مترجم سفارت
 روس نمایندہ حکومت بر است حضرت بہا اللہ را آید و بصراحت تمام
 در حالت و شرکت خویش اور جا شدہ رمی شاہ اہلکار نمود از جہت دیگر مساعی و
 نمودات ستم برادران و خواہران اقوام حضرت بہا اللہ در عالمی ایشان
 و بالآخر آید بی گناہی و بی تقصیری آن موجود است از طرف مراجع مجامع
 حکمرانی این عوامل دست بدست یکدیگر داد و موجبات استخلاص و نجات

(۱) Prince Dolgorouki

ترک نماید ضمناً تعیین مقصد محل حرکت را با اختیار یک مبارک محمول نموده بود

تا به جانب که مایل باشد حرکت فرماید

سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت برمدلول دستور مطلع

گردید از ساحت انوار استعداده عارفانه و اجازت فرمایند آن حضرت را تحت حمایت

و مراقبت دولت قزاق خویش وارد و در اول اشغال ایشان با جمال روس

فرام سازد و این دعوت که بصرف طبع و طلب خاطر از طرف سفیر مذکور

بجای آمد مورد قبول و مراقبت حضرت بهمانه واقع گردید و یک اظہار بنا

روی توجہ بشطر عراق و اقامت در بغداد را بر حرکت بصوب بکر ترجیح داد

و در سنین بعد در لوجی که با قفقاز امپراطور روس نیکلایویچ الکساندر دوم از

قلم اعلیٰ نازل شده آن جود او پس عمل سفیر تقدیر و بیاناتی بدین مضمون

(۱) Nicolsevitch Alexander II

می فرماید تو را علی حلاله «قد نصر فی احد سفرائک او کنت فی سحر الطاء»
 تحت استیصال و الاغلال مذکور است که کتاب الله کما معانا لم یحده علم احد
 الا برایک این سبیل نذ المقام العظیم، و نیز در مقام دیگر می فرماید «ایامی که
 این مظلوم و محن امیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت پیمده آید و آید مبارک
 و تعالی نهایت اهتمام و استخلاص این عبد مبدول داشت و کرا احاطه
 فرمود از سخن صناد و گردید ولی پاره ای از علمای نینه و اجرای این منظور
 نمودند تا آنکه در اثر فشاری و ساعی مؤثر حضرت سفیر استخلاص حاصل
 گردید و حضرت امیر ظهور داشت پیمده روس آید آید مبارک و تعالی حفظ و عا
 و روشن آلی سبیل آید مبدول داشت این معنی عظمت حسد و بفضای حلاله

حسن کریم

در آنجا با سلامبول و از آنجا بروی و از آنجا بارض مقدس حدسایحی خواهد داشت
 حضرت مبارکه در غره ریح الثانی ۱۲۶۹ هجری (مطابق ۱۲ رانویه ۱۸۵۳
 میلادی) یعنی شش ماه پس از مراجعت از سفر کربلا با چند تن از اهل بیت و عا
 مبارکه و نامور دولت ایران نمایند سفارت روس شطرنفداد عزیمت
 فرمودند از حدود اوقات مقدسه ای که در این سرکونی و اسارت تا آن طاعت
 ابدیت سهم و شریک بودند مخدیره کبری سماه بد نواب حرم مبارک است
 که از قلم اعلیٰ عقب جلیل «در و علیا» عقب و در طی چهل نشانه تسلیم و رضا
 و روح تقوی و علو روح از آن بر تده مبارکه موقد ساطع و لاسع بود و در حوا
 که پس از اقول آن نجم در می افق و خاور الواحی که از بر اعد مالک اسما و در سائ
 آن سیده اهل بیار نازل گردید آن نفس زکیه را بخلاب مستطاب و حکمک
 صاحب که فی کل عالم من عجم الله مخاطب و مستخر فرمودند دیگر از مهاجرین

الواح مبارکه حضرت بهاء الله

جل و کرمه الی علی

شامل:

اشرافات و چند لوح دیگر

هم بسیناید و هم میخواند مرا می است که صاحب صبح و عصر
 و لسان است ظهور است عجیب و امری است بزرگ و گوی
 نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و بوی مقدس باشد
 و بطور عدل و انصاف برین دور امور بقدر مقدور
 نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بکار و در امر بیخوشم
 آنچه ذکر نموده اند اکثری از اسامی محروم بوده گفتار تک
 و صدق و بلند می مقام و شان مانند آفتاب است که از
 افق نماند و انشای اشراق نموده امواج این بحر امام و چون
 پیدا و آثار قلم حکمت و بیان جویداد صحیفه خستار
 اند این عبد از ارض طافزار نموده اشراق عرب زنده
 اند این مظلوم وانی خود بخشان نموده لازال امام و
 قائم موجود اما فسد را و لم نهرب بل نناجی
 جانان خرجا من الوطن و مغنا فرسان من جانب الدولة
 ایلته الا پرایه و دوله الروس که ان در و نا العراق با
 و الاقتدار که ایچو امر مظلوم بیانه آسمان مرتفع و مانند

آفتاب

لوح مبارک

خطاب به شیخ محمد علی

محمد اصفہانی

معروف به نجفی

موسسه ملی مطبوعات امری

سنہ ۱۱۱۱ ہجری

قدرتك والمسكين سماء كرمك والكيل ملكوت ذكرك
 أشهد يا إلهي وسلطاني بأنك خلقتني لذكرك وثنائك ونصرة
 أمرك واني نصرت أعداءك الذين نقضوا عهدك ونبذوا كتابك
 وكفروا بك وبآياتك آه من غفاتي وخجلتي وخطيئتي وجريرتي
 التي منعتني عن الورد في طعمام بحر أحديتك وقيام يوم رحمتك
 فآه آه ثم آه من سوء حالي وكبر عصياني قد أظهرتني يا إلهي
 لأعدائك ككذبك وإظهار أمرك ولكن غفاتي منعتني وأحاطت بي
 بحيث قتت على نحو آثارك وسفك دماء أوليائك ومطالع آياتك
 ومشارك وحيك ومخازن أسرارك أي رب أي رب أي رب أي
 رب أي رب أي رب أي رب أي رب أي رب أشهد بظلمي
 سقطت أثمار سدرة عدتك وبنار عصياني احترقت أفئدة المقرئين
 من خلقك وذابت أكباد المخلصين من عبادك فآه من شقوتي
 فآه من ظلمي فآه من بعدى وغفاتي وجهلي وذلي وإعراضي
 واعتراضي كم من أيام فيها أمرت عبادك وأولياءك على حفظي
 واني أمرتهم بضررك وضرر أمنائك وكم من ليل فيها ذكرتي
 بفضلك وذلكتني إلى صراطك واني أعرضت عنك وعن آياتك *
 وعزتك يا أمل الموحدين ورجاء أفئدة المنقطعين لا أجد لنفسي
 دونك معينا ولا سواك سلطانا ولا ملجأ ولا ملاذًا فآه إعراضي

أحرق ستر عصمتي واعتراضي شقَّ حجاب حرمتي * يا ليت
كنت تحت أطباق التراب وما ظهر سوء أعمالي بين عبادك * أي
رب ترى العاصي أقبل إلى مطلع عفوك وعطائك وجبل الظلم أراد
سوء رحمتك وغفرانك فآه آه جريراتي العظمى سنحتني عن
التقرب إلى بساط رحمتك وخطيئاتي الكبرى أبعدتني عن ساحة
قربك أنا الذي فرطت في جنبك وتقصت عهدك وميثاقك
وارتكبت ماناح به سكان مدائن عدلك ومطالع فضلك في بلادك
أشهد يا إلهي إني تركت أوامرك وأخذت أوامر نفسي ونبتت
أحكام كتابك وأخذت كتاب هواي فآه آه كلما زادت شقوتي
زاد حلمك وكلما اشتعلت نار عصياني سترها عفوك وفضلك
وعزتك يا مقصود العالم ومحجوب الأمم صبرك غرتني واصطبارك
شجعتني ترى يا إلهي عبراتي من خجلاتي وزفراتي من غفلاتي وعظمتك
لا أجد لنفسي مقراً إلا ظل بساط كرمك ولا مهرباً إلا تحت
قباب رحمتك تراني في بحر اليأس والقنوط بعد ما أسمعني كلمة
لا تقنطوا وعزتك ظلمي قطع جبل أملي وعصياني سوّد وجهي
أمام كرسي عدلك * أي رب ترى الميت وطروحاً لذي باب عطائك
ويستحي أن يطلب كوثر عفوك من يد فضلك * قد أعطيتني لساناً
لذكرك وثنائك وأنه نطق بما ذابت به أكباد المقرّين من

فهرست منابع (غیر از کتب فرقه ضاله)

- ۱- قرآن کریم
- ۲- انجیل، لوقا
- ۳- انجیل، متی
- ۴- انجیل، مرقس
- ۵- مزامیر، داوود نبی
- ۶- سفر حبقوق، حبقوق نبی
- ۷- سفر دانیال، دانیال نبی
- ۸- او خواهد آمد، علی اکبر مهدی پور، چ دهم، انتشارات رسالت، قم، ۲۰۸ ص رقی
- ۹- الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، شیخ حر عاملی، چ علمیه، قم، ۴۶۴ ص وزیری، شامل ۶۰ آیه و ۶۰۰ حدیث
- ۱۰- بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران
- ۱۱- بشارات عهدین، دکتر محمد صادقی تهرانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران
- ۱۲- پیامبر پایه گذار تشیع، علی اکبر مهدی پور، انتشارات دلیل ما، قم
- ۱۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت
- ۱۴- جهان بعد از ظهور یا فروغ بی نهایت، محمد خادمی شیرازی، مؤسسه نشر و تبلیغ، تهران
- ۱۵- چشم اندازی از حکومت مهدی (عج)، نجم الدین طبری، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران
- ۱۶- حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)، محمود شریعت زاده

خراسانی، مؤسسه فرهنگی انصار الحسین علیه السلام، تهران

۱۷- خورشیدی که از مکه طلوع می کند، محمد خادمی شیرازی، مرکز

نشر آثار شیعه، قم

۱۸- رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی، محمد خادمی شیرازی،

مؤسسه الغدیر، تهران

۱۹- روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص، کامل سلیمان)، علی اکبر

مهدی پور، نشر آفاق، تهران، دو جلد، شامل بیش از ۱۷۰۰ حدیث

۲۰- سیر اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبی، مؤسسة الرساله، بیروت

۲۱- سیمای حضرت مهدی (عج) در قرآن، سید هاشم بحرانی، ترجمه

سید مهدی حائری قزوینی، نشر آفاق، تهران، شامل ۱۳۴ آیه

۲۲- شناخت امام، راه رهایی از مرگ جاهلی، مهدی فقیه ایمانی، نشر عطر

عترت، قم

۲۳- الشیعة و الرجعة، محمد رضا طبسی، چاپخانه آداب، نجف، دو جلد

۲۴- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، دار بیروت، لبنان

۲۵- کتاب الفتن، ابو عبدالله نعیم بن حماد مروزی، قاهره، دو جلد، شامل

بیش از دو هزار حدیث

۲۶- لزوم تفکیک علائم حتمی ظهور، علی اکبر مهدی پور، دبیرخانه

اجلاس حضرت مهدی (عج) (سازمان تبلیغات اسلامی)، قم

۲۷- معجم الملاحم و الفتن، سید محمود موسوی دهرخی، ناشر

مؤلف، قم

۲۸- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، لطف الله صافی گلپایگانی،

انتشارات دفتر معظم له، قم، ۳ جلد

۲۹- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، چ حیدریه، نجف

۳۰- النعم المقیم لعتره النبأ العظیم، عمر بن شجاع الدین موصلی شافعی،

دار الكتاب الاسلامی، قم

بسمه تعالی

هدف ما ایجاد حرکت عمومی در راستای آشنایی با بدعت‌های ایجاد شده توسط استعمارگران در دین مبین اسلام و مذهب غنی تشیع می‌باشد لذا خواهشمند است با دقت کتاب را کاملا مطالعه فرمایید و پس از تکمیل برگه پاسخنامه حداکثر تا تاریخ ۸۸/۷/۲۸ به آدرس مسجد شهید بهشتی ارسال فرمایید

چند نکته

۱- به ۱۳۳ نفر برگزیده به قید قرعه جوایز زیر اهداء

می‌گردد

کمک هزینه سفر مکه ۵ نفر

کمک هزینه سفر کربلا ۵ نفر

کمک هزینه سفر مشهد مقدس ۸ نفر

کمک هزینه سفر سوریه ۵ نفر

یکصد و ده نفر ربع سکه بهار آزادی

۲- قرعه کشی در مراسم جشنی که در شام میلاد حضرت علی بن

موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثنا مورخه ۱۳۸۸/۸/۸ در مسجد

شهید بهشتی برگزار می‌گردد

۳- شرکت در مراسم قرعه کشی برای عموم آزاد می‌باشد

۴- یک هفته پس از قرعه کشی با برندگان تماس و اسامی در سایت

کانون وصال مندرج می‌گردد

۵- فقط اصل پاسخ نامه پذیرفته می‌شود و فتوکپی آن مورد قبول

نمی‌باشد

۶- شرکت در مسابقه برای عموم آزاد می‌باشد

۷- برای ارسال اینترنتی پاسخنامه به سایت کانون وصال

۲۰۰..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

۸- برای تهیه کتاب و یا هرگونه سؤال با شماره تلفن ۸۷۷۲۳۲۵

۰۹۱۳ تماس حاصل فرمایید

آدرس و کد پستی مسجد شهید بهشتی:

اصفهان، ابتدای اتوبان ذوب آهن، کوی گلزار - گلزار ششم - مسجد

شهید بهشتی کد پستی ۵۶۴۵۶ - ۸۱۷۸۶

توجه

پاسخنامه‌ای که مشخصات کامل و آدرس نداشته باشد

در قرعه کشی شرکت داده نمی‌شود.

۲۰۲..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

ب: حکومت واحد جهانی به رهبری امام عصر (عج) و دین واحد جهانی:
اسلام و تشیع

ج: حکومت واحد جهانی و آزادی ادیان آسمانی

د: حکومت واحد جهانی و دین تابع اکثریت است

۵- مشخصات شخصی باب چیست؟

الف: علی محمد فرزند محمد رضا و فاطمه، متولد ۱۲۳۵ هـ ق شیراز

ب: علی محمد فرزند حسن و نرجس، متولد ۱۲۳۵ هـ ق سامرا

ج: علی محمد فرزند محمد رضا و فاطمه، متولد ۱۲۳۵ هـ ق تهران

د: محمد فرزند حسن و نرجس، متولد ۲۵۵ هـ ق سامرا

۶- مشخصات شخصی بهاء چیست؟

الف: حسینعلی فرزند علی محمد شیرازی و خدیجه، متولد ۱۲۳۳ هـ ق،
تهران

ب: حسینعلی فرزند عباس و خدیجه، متولد ۱۲۳۳ هـ ق، تهران

ج: محمد فرزند حسن و نرجس، متولد ۲۵۵ هـ ق، سامرا

د: محمد فرزند حسن و نرجس، متولد ۱۲۳۳ هـ ق، سامرا

۷- حسینعلی بخاطر اعمال نفوذ سفارت روسیه در زندان چه آزادی‌هایی
داشت؟

ب: هوا خوری روزانه

الف: غذای خانگی

د: هر سه

ج: ملاقات

۸- تحت الحمایگی و تابعیت ننگین دولت روسیه در مجلس محاکمه
حسینعلی، توسط چه کسی اعلام شد؟

الف: خود حسینعلی
ب: میرزا آقاخان نوری
ج: مهد علیا (مادر شاه)
د: سفیر روس: پرنس دالگورکی

۹- کنسول روس بر جسد چه کسی و دختر سفیر روس برای دستگیری چه کسی گریه کردند؟

الف: جسد عظیم و دستگیری باب ب: جسد باب و دستگیری حسینعلی
ج: جسد حسینعلی و دستگیری عظیم
د: هیچکدام

۱۰- ارزش ریالی حسینعلی برای دولت روسیه تزاری چقدر بوده است؟
الف: یک کروور تومان
ب: سه کروور تومان
ج: پنج کروور تومان
د: ده کروور تومان

۱۱- قانون کاپیتولاسیون توسط کینیازدالگورکی برای حمایت از چه کسی اعمال شد؟

الف: حسینعلی نوری
ب: علی محمد باب
ج: علی ترشیزی (عظیم)
د: عباس عبدالبهاء

۱۲- ادعاهای علی محمد شیرازی چه بود؟

الف: او باب مهدی است
ب: او قائم و پیامبر است
ج: او خداست
د: هر سه مورد

۱۳- طبق دستور علی محمد شیرازی در کتاب بیان، حکم افراد غیر بابی چیست؟

الف: قتل
ب: گرفتن اموال با زور و اجبار
ج: باقی نگذاشتن حتی یک نفر از آنان
د: هر سه مورد

۲۰۴..... حسینعلی روسی معروف به بهاء ا...

۱۴- از جسد تیرباران شده چه کسی و توسط عمال چه دولتی نقاشی و تصویر برداری شد؟

الف: علی محمد شیرازی، دولت ایران

ب: حسینعلی نوری، دولت عثمانی

ج: علی محمد شیرازی، دولت روسیه

د: حسینعلی نوری، دولت انگلیس

۱۵- ادعاهای حسینعلی نوری چه بود؟

الف: من ینظره اللهی

ب: پیامبری

ج: خدائی

د: هر سه

۱۶- چه کسی در لوحی که نازل کرده، برای امپراطور روسیه بهشت را ضمانت کرده است؟

الف: حسینعلی نوری

ب: علی محمد شیرازی

ج: کینیاز دالگورکی

د: ناصرالدین شاه قاجار

۱۷- از زندگانی چه کسی و در چه کشوری نمایشنامه درام نوشته شد؟

الف: علی محمد شیرازی، کشور انگلیس

ب: علی محمد شیرازی، کشور روسیه

ج: حسینعلی نوری، کشور روسیه

د: علی محمد شیرازی، کشور عثمانی

۱۸- برادر و شوهر خواهر حسینعلی نوری از عمال و نوکران و منشی سفارت چه کشوری در ایران بودند؟

الف: آمریکا

ب: انگلیس

ج: روسیه

د: فرانسه

۱۹- طبق دستور علی محمد شیرازی در کتاب بیان، حکم کتاب‌ها و بقعه‌های مقدس چیست؟

الف: کتاب‌ها حفظ شوند ولی بقعه‌ها خراب شوند

ب: هر دو حفظ شوند

ج: بقعه‌ها حفظ و کتاب‌های بد نابود شوند

د: کتاب‌ها سوزانده و بقاع تخریب شوند

۲۰- چه کسی در مناجاتش خود را: شوم، گناهکار، قاتل اولیای الهی، شقی، جاهل، ذلیل، روی گردان از حق، امرکننده مردم برخلاف دستورات الهی... می‌داند و آرزوی مرگ می‌کند؟

ب: پرنس دالگورکی

الف: حسینعلی نوری

د: علی محمد شیرازی

ج: ناصرالدین شاه قاجار